



Ketabton.com

اختصاصی از وقایع مهم هفته

صدارت عظمی در قصر صدارت ملاقات نمود.

موافقت نامه همکاری اقتصادی و تغذیکی بین دولت جمهوری افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سو سیالستی مبنی به تادیه ۲۰۸ میلیون روبل قرضه از جانب شوروی برای مصارف مطالعه پروژه سازی و ساختمان يك سلسله پروژه های انكشافی کشور و همچنان پرو توکول تعویق تادیات ۱۰۰ میلیون روبل کریدت های سابقه در کابل به امضاء رسید .

حیات افغانستان درسی و یکمین جلسه هیات اقتصادی و اجتماعی ملل متحد برای آسیا و بحرا لکاهل که اخیرا در دهلی جدید آغاز گردید اشتراك نموده است .

این دوم فابریکه کود مزار شریف به تولید اساسی آغاز کرد .
این اول این فابریکه در اواسط امسال بکار انداخته شده و تا کنون دوازده هزار تن کود یوریا تولید نموده است .

در خارج

در ایران تمام احزاب سیاسی توسط با دشه ایران منحل و در عوض آنها سیستم يك حزبی با اعلام يك حزب جدید بنام (رستا خیز ملی) رویکار آمده است .

به دنبال تصمیم ایالات متحده مبنی بر تجدید ارسال اسلحه به پاکستان در دهلی جدید اعلام شد که جاوا ن

وزیر خارجه هندوستان سفر قریب السو- قوع خود را به واشنگتن فرسخ کرده است .

اخباری که از کراچی رسیده حاکیست که نمایندگان احزاب مخالف در اسامبله ایالتی سند فیصله کرده اند که به عنوان اعتراض علیه انحلال حزب عوامی ملی و توقیف رهبران آن از اشتراك در جلسات بهار ی اسامبله مذکور که بتاريخ ۱۹ حوت آغاز میگردد خود داری کنند .

اندرا گاندی صدراعظم هند ضمن افتتاح جلسات سالانه کمیسیون اقتصادی و اجتماعی ملل متحد برای آسیا و حوزة پاك سیفك از کشور های پیش رفته و با نفوذ جهان تقاضا کرد تا در غنائیم و دانش تغذیکی خود ممالك فقیر را شریك سازند .



بنیاد علی احمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بنیاد علی سکاچکوف رئیس هیات اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی را در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند .

ریاست دفتر جمهوری اطلاع داد که هنگام این ملاقات بنیاد علی احمد خرم وزیر پلان ، بنیاد علی وحید عبدا لله معین سیاسی وزارت امور خارجه ، سفیر کبیر اتحاد شوروی و اعضای هیات اقتصادی آن کشور نیز حاضر بودند .

پیام تسلیت بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به باز ماندگان دو نفری که در حادثه برف کوچ در علاقادی بهارک هلاک گردیده اند توسط والی بدخشان رسانیده شد .

همچنان کمک جمعیت افغانی سره میباشند برای باز ماندگان سبب الله و گدا محمد که راین حادثه هلاک شده اند توسط والی نجا سپرده شد .

مجلس عالی وزراء پنجاه روز رخصتی با عایش را برای کارگان و مستخدمین طبقه ازن حامله تصویب نموده است .

بنیاد علی محمد نعیم نماینده خاص بنیاد علی رئیس دولت و صدراعظم پس از اشتراك در مراسم تاجگذاری اعلیحضرت بیراند را بیر- بیکرام شاه دیوا پادشاه نیپال به کابل عودت نمودند .

دکتر محمد حسن شرق معاون صدرا ت عظمی وعده از اعضای کابینه در میدان هوایی از نماینده خاص بنیاد علی رئیس دولت استقبال کردند .

هیات اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی به ریاست بنیاد علی سکاچکوف رئیس کمیته دولتی آن کشور در امور اقتصادی کشور های خارجی بادکتر محمد حسن شرق معاون



از بالا به پایان
بنیاد علی رئیس دولت و صدراعظم حینیکه بنیاد علی سکاچکوف را در قصر ریاست جمهوری پذیرفته اند .
بنیاد علی محمد نعیم نماینده خاص بنیاد علی رئیس دولت و صدراعظم هنگام مصافحه بادکتر عبداله حید و زیر عدلیه در میدان هوایی بین المللی کابل .
بنیاد علی علی احمد خرم و بنیاد علی سکاچکوف حین امضاء موافقت نامه اقتصادی و تغذیکی .



هدف اساسی تعلیم و تربیه در افغانستان، رشد سالم شخصیت جوانان در اجتماع است



لطفاً به صفحه شش مراجعه شود

جایان یا مملکت آتش فشانها

آثار شیشه‌یی اتاق بگرام نمونه‌های پر ارزش باستانی است

برای عشق يك طفل گور يلا



سکی بر روی برف‌های سیید

شروط موفقیت هاورستگاری ها آشنا شده‌است و با نیروی این شناسایی می‌تواند راه خود را اکنون بیابد، دیگر دیر نشده است که نتواند پیروزی هارا مهار زند و کشتی توانی خود را به سلامت به ساحل برساند.

ملتی که در طول تاریخ ستاره شهابت، غرور، بزرگ منشی، مناعت و علو همت و آزادگی و نجابت بوده و در پیشاپیش آفتاب سر بلند هاتلوع کرده و جاویدان تابیده است، قدرت دارد ناممکن را از قاموس زندگی خود به سهولت براندازد و تصامیم خود را به شایستگی عملی سازد.

از تصامیم بزرگی که اهداف انقلاب از آن نیرومند می‌شود و ثمر بار می‌گردد یکی هم التفات به تحولات اقتصادی و تحکیم مبانی اقتصادی کشور است که تضمین کننده ثمر هر نوع حرکت و جبهه و کوشش است. باین جبهه و کوشش از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بهار اجتماعی ما شکفته است، آغاز شده است و دینامیک پیش می‌رود.

همانطوریکه بهار طبیعت از گل و سبزه، خرم و شاداب می‌شود، همانطور بهار اجتماعی ما از وطنپرستانیکه زیبا تر و بویا تر در دامان آن سعی می‌ورزند رنگین شده است، همانطوریکه در بهار طبیعت ناموس نشوونما اثر میکند، نامه سرمی کشد و ساز زندگی سر می‌گیرد، همانطور بهار اجتماعی ما بر سراسر کشور از اصل تحرک و جنبش مایه گرفته و آثار آن، رنگ و معنی زندگی را به هم در سرزمین ما و در حیات ملی ما عوض می‌سازد. باین بهار دیگر دور تسلسلی اهنگ یافته است که از تازه ها تازه تر و از نوها، نو تر برسد.

با ارتباط باین اصل می‌شود هفته گذشته خریدگری نشر شد یا به معنی واقعی آن تلاش دیگری رونما گردید که با اساس آن در زمینه رشد اقتصادی کشور تحولات موثری عارض خواهد گردید باین ترتیب دولت توفیق یافت یکبار دیگر با افتتاح گریخت جدید به حجم سه صد و هشت میلیون روبل و با تعویق انداختن تادیات یکصد میلیون روبل گریخت های سابقه همکاری اقتصادی و تخنیک کشور دوست و همسایه اتحاد شوروی را جلب نماید.

در حوالات این اقدام يك سلسله پروژه های زراعتی، صنعتی، علمی و تولیدی تازه احداث گردد و يك تعداد پروژه های موجود انكشاف و توسعه یابد که تفصیل آنرا خوانندگان عزیز در صفحات اختصاصی مجله ضمن راپور ها و صاحب هائیکه منحصراً بهر يك از پروژه های مربوط باین مو افتتانه خواهد بود در شماره های بعدی مطالعه خواهند کرد، و مادر مقدمه بهارگاه طبیعت، از بهاران پیوسته شگوفان اجتماع خود که زیر لوای با عظمت و نظیر پیرای جمهوریت جوان به اهداف بزرگ خویش رفته رفته نزدیک می‌شود صحبت هایی خواهیم داشت لذت بخش و امیدافزا.

سپیک ژوندون

افغانستان از لحاظ اقتصادي کشور است در حال رشد و رفیع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گام های سریع و وسیعی در زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجرا گردد و يك اقتصاد ملی، مستقل، متریقی هم اهنگ و بر اساس پلان و بر پایه ای ساینس و تکنالوژی معاصر باید ایجاد شود. (از بیانات رئیس دولت)

به پیشو از بهار آینده

بلندی نام نامی افغانستان و ملت کهن میایه آن، زندگی بخاطر زیست شرافتمندانه و ارتقای غرور ملی، زندگی بخاطر خدمت به بشریت و خدمت به حفظ و امان و تامین صلح و عدالت در جهان، سرانجام زندگی ای که از اتحاد، اتفاق و میراث هر گونه تبعیض و تفریق، برادر وار در بر تو مساوات و برابری ها، شیرازه آن بسته می‌شود و فداکارانه درین راه کار ها به سامان برسد.

برای ملتی که با تصامیم و حرکت، بیداری و جنبش، خواستن و توانستن بحیث

قدم بقدیم به بهار طبیعت و به تجدید سال تجددیک می‌شویم سالی که از آرزو هایی نو ما بزرگ بهتر خواهد گرفت و کافی نخواهد بود تنها شب هاوروز ها، هفته ها و ماه های آن شاهد تلاش ها، زحمات و ایثار و جانفشانی های ما باشد بلکه از لحظات، دقائق و ساعات آن باید بخاطر وطن و هموطن، بخاطر وطن و هموطن که اینک در شاهره ترقی مسیر خود را شخیص کرده و یافته اند و با يك چهره وطنپرست، شناخته شده، در پناه زعامت نوین، نظم نوین، زندگی نوینی را آغاز کرده اند، زندگی بخاطر رفاه و ترقی، زندگی بخاطر آبادی و حب و حب خاک مقدس وطن، زندگی بخاطر

رهز امید

نوشته: ع.ك. رها

تا فارغبال از اندیشه‌ها بر ساحل مراد
برسد.

دور نه‌ای زندگی خیال انگیزتر از
چشماتش می‌درخشید، وقتی فهمید بر
دل و خیالش راه یافته و از آرامش
خاطرش لذت می‌برد، برق ذوق و
نشاطی چهره‌اش را روشن تر ساخت
تفت:

آدمی بر امید استوار است و این نیرو،
پیوسته غریزه آرزو را چون چراغی در
وجود، روشن نگه می‌دارد. سالها
بود که در گسریبان من ملال زندگی
شگفته بوی ناخوش آیند آن دیوانه‌ام
ساخته بود. این بلای ترسناک از سرم
دست بر نه‌داشت، پیر کجا و در هر
حالی سایه شوم آن راه امان را بر من
می بست ولی مردانه پیکار کردم و
دلیرانه غمها و درد هارا با ایستادگی
یکی بعد دیگر مغلوب ساختم، اکنون
که از آن حریم نحس برون شده‌ام
و بخت بامن سر یاری گرفته، خود را
مرعون قدرت نامرئی و مبهمی می‌بینم
که پیوسته روح مرا از امید لبریزی
سازد تا کل آرزوهایم دنبال هم بشکند
و فتنه رنجها و محنت ها را یارای آزار
من نباشد.

گفتم برآستی ارمغان آرزو، وحسرت
تمنا را کسی می‌برد که «امید» را فراموش
کند و یا بمعنی آن نرسد.

ناو خداييکه در دل موجهای پرتلاطم
و در سینه لجه‌های الیافوس بیکران
راه خود را با مو فقت باز میکند دلش
بنور امید روشن است و این نور آبها
را برای پیشروی وی پاره می‌سازد
به طبیب مراجعه کردم تا به علاج

برسم، حکیم هر قدر جستجو کرد، دردی
نیافت که از آن جسم و بدنم در
آزار باشد، آنوقت مرا به روانشناسی
رجعت داد که در فنش استاد بود.
او بود که بعد از کنجکاوی و غواصی
در روح بیمار من که چون آبگیر تیره و
گل‌آلود از شتاب و جوش بیگانه افتاده
بود، دوی بیماری روانم را بسرون
ساخت و گفت: تو مانند بیابانگر دهم
کرده راه، پیوسته در عرصه زندگی
آرزو هایت را از کف داده ای و اکنون
چون یکه و تنها یکه بر گود عزیزانش
جزایه و گریستن بی ثمر کاری ندارد
بر مدفن آرزو های مرده ات می‌گری
و غمها و نیشهای زندگی را بجان می‌غری
غافل از آنکه آرزو، بی امید کمتر بر
آورده می‌شود و امید بی تلاش و مقاومت
در برابر انفعالات و ناملایمات حوادث،
جز خریداری رنج و حرمان مفیومی ندارد.
برو در هر گجایی درود یوار منزلت این
موجزات را نقش کن تا این تلقین
عادت ترا فقیر دهد و از سکون به حرکت
گرایی، حرکت است که تخم امید را با
رود می‌سازد و میوه آرزو از آن جوانه
می‌زند.

چنان کردم که اکنون دستگام و از
غیرت اثر حوادث در امان.
آری این امید همراه با تلاش و
تحرک است که نمی‌گذارد در آنچه
آرزو میکنیم موفقیت نصیب ما نشود.
چراغ چنین امید در هر دلی که روشن
و در هر خاطری که بتابد، تاریکی
چیره عبوس زندگی را در آن راهی
نخواهد بود.

افغانستان

یاد نقطه تماس

و تصادم افکار

افغانستان چهار راه آسیا، چهارراه
مهاجرت و تمدن و فرهنگ، نقطه
تماس و تصادم افکار، کانون آمیزش
و اختلاط مفکوره ها و مظاهر ذهنی
و با لایحه یکی از مراکز آتش
نظریات ادبی، هنری، فلسفی و مذهبی
بشمار میرود.

در تاریخ آسیا ویا واضح تر بگوییم
در تاریخ شرق میانه و دنیای غرب
یک نکته مهم وجود دارد که آنرا
تماس (یونان و شرق) میخوانند
و به معنی آنوقت می توان آنرا
تماس (شرق و غرب) خواند، زیرا
دنیای دوهزار و پنجاه سال قبل
بسیار محدود تر از امروز بود و تقریباً
تمام شرق و غرب از هندو کش
تا جزیره های مدیترانه گسترده بود
و خارج ازین دو منطقه سایر مناطق
برای شرقی ها و غربی ها مجهول و
نامعلوم بود.

این دو قطب شرق و غرب، این دو
منتهای جهان آنوقت دریا حول
کوه های هندوکش، همان هندو کش که
سخره های آن در ذهن یونانی شکل
داستانی بخود گرفته بود بهم تلاقی
شد. معمولاً به فتوحات اسکندر در
در شرق از آن جهت اهمیت میدهند
که در نتیجه آن بار اول بین شرقی
ها و غربی ها تماس مستقیم حاصل
گردید.

اگر ژرف نگریسته شود تمام
فتوحات اسکندر در شرق آمد و رفتی
بیش نبود تنها سرزمینیکه یونانیت
مدت ها و قرن ها در آنجا حضور
مهمان ناخوانده بود خاکهای ماحول
هندوکش یا افغانستان بود.

صرف نظر از حکومت دو صدساله
یونانیان در باختر و از باختر به تمام
قلمرو افغانستان و حصه از خاک هند،
آنچه از روزهای اول عبور اسکندر

از کوه های افغانستان درین سر زمین
باقی ماند، روح تمدن فر هنگ و هنر
یونانی بود.

اسکندر مقدونی در خط عبور
خود از (هری رود) تا (باسین)
چندین (اسکندریه) تاسیس کرد، که
درین اسکندریه ها عده ای از یونانیان
مقیم شدند که بدین ترتیب رسم الخط
زبان و هنر و شیوه آبادی و دیگر
مميزات زندگانی آنان بسیر طرف
بخش و پراگنده شد. چنانچه بعد از
گذشت (۲۳۰۰) سال کتیبه اشوکا
در فندهار و کتیبه کشیکا در بغلان پس
از (۲۰۰۰) سال بدست آمده و گواه
آنست که در شمال و جنوب رسم الخط
والقبای یونانی در طی قرون قبل از
میلاد همه جا و در تمام نقاط افغانستان
معمول و مروج بود.

کسانیکه موزه کابل را دیده اند
یقیناً آثار نفیس بگرام مخصوصاً
مدال های گچی و مسکوکات فلزی و
مجسمه های سنگی و گچی که نماینده
شیوه هنری یونانی است آشنایی
دارند خوب میدانند که تاجه پیمان
روح هنری و هنر دوستی و شیوه و
روش هیکل سازی و مجسمه تراشی
یونان در بین مردم عمیق بوده و در
افغانستان رایج شده بود.

شکی نیست که یونان در اثر
فتوحات اسکندر به شرق آسیا تماس
حاصل کرد. وی بعد از فوتش و ری

اسکندر و تجزیه شدن امپراتوری او
تشکیل سلطنت های غیر یونانی
تماس یونان با خاک های آسیای میانه
از میان رفت، ولی به عوض آن در
ماحول هندوکش بادوام دوسد ساله
سلطنت (یونان و باختری) و مسکون
شدن عده یونانی ها در آنجا مسکن
فرهنگ قدیم یونان در آنجا مسکن
گزین شده و بسیار بعدتر فر صتی
که نامی از سلطه سیاسی یونانی
باقی نمانده بود در تمام دوره کوشانی
های بزرگ افکار، ادبیات، فرهنگی و
الفبا و رسم الخط و هنر هیکل تراشی
و غیره به آن صیغه یونانی که داشت از
سرزمین افغانستان به اطراف پراگنده
و منتشر شد. و آن تمدن و هنر یونانی
که هند، سنگیانگ، چین و حتی در جاپان
دیده میشود بیشتر آن از افغانستان
بدان جاها منتقل گردیده است.

زیرا درینجا و درین سرزمین
ذخیره ای از معارف، فرهنگ و هنر
یونانی متمرکز شده بود والا واضح
است که سرزمین های شرق اقصی و
آسیای مرکزی و غیره بایونان و مدیترانه
چگونه ارتباطی نداشتند.

تتبع و نگارش از: ر. اشعه

یکی دیگر از مميزات افغانستان در
دوره های باستان همین داشتن (روح
یونانیت) است که در بین مردم به حد
کافی ریشه دوانیده بود و تا مدت
های طولانی دوام کرد. و انعکاس
آن تا امروز در عرف و عادات و آفرین
های مابقی مانده است.

شکی نیست که روح تمدن هخامنشی
در افغانستان با روح یونانی مخلوط
شده و از همین تماس و اختلاط چیزها
مشترکی هم به میان آمده چنانچه در
زمینه هنر مدرسه های ایران و یونان
(یونانو باختری) گریکو و بکتریان
(یونانو بودایی) و گریسکوپو دیک
رامی توان بغا طر آورد. که بعدتر از آن
شاخه های فرعی (ایرانو بودایی) یا
(ساسانو بودایی) ظهور کرد.



مسروم تمهيات نيك خود را درين موقعي كه بنابر تصويب موسسه جهاني ملل متحد تجليل از سال ۱۹۷۵ بعيت سال سبمگيري وسيع در تکریم از مقام زن وتامين حقوق آن بعيت يك عضو داراي حق مساوي در اجتماع افتتاح ميگردد ، ابراز دارم ...

... باخوشي بايد يادگردد كه پانزده سال پيش از امروز نهفت نسوان بنابر ضرورت عصر وزمان براي سبمگيري فعالانه خواهران افغاني در انكشاف كشور اساس گذاشته شد...
... خوشبختانه اكنون مي بينم اين نهفت به همكاري زنان مكنور به موفقيت دنبال ميشود ...

... دولت جمهوري آرزو دارد با تويير مزيد طبقه نسوان از نيروي آنها در ساختمان جامعه نسوين افغاني بيشتر استفاده شود و خدمات آنها در انكشافات جامعه زيادتر جلب گردد ...

«از بيانات جنابلي رئيس دولت و بديان گذار نهفت زنان در افغانستان»

وقتي از در داخل ميشود نگاه سرگردانش
ستابزده دنبال آشنائي ميگردد ، نوعي متانت
در حرکات و رفتار ش و جود دارد واحساس
غرور آميز ناشي از موفقيت و استوار بودن

- شنیده ام که شما تقریباً در تمام -

دوره تحصیل از صنف اول تا ختم دوره
لیسه و باز در تمام سالهای تحصیل طب
توانسته اید شاگرد و محصل ممتازی باشید
اول نمره ، اگر این ادعا حقیقت داشته
باشد ، می خواهم بدانم از نظر خود شما عوامل
وانگیزه های واقعی چنین پیروزی بزرگی
چیست ، و با تلقی خود شما کوشش
وتلاش شما چه عواملی در پیش جستن از
رقبای درسی تا نمونر بوده است ؟

حالت جدی تری بخود میگرد ، و تقریباً
غرور آمیز خودش را با مجله بی که روی میز
مقابلش قرار دارد مشغول میسازد و در همان
لحظات از در هم رفتن خطوط روی پیشانی
این معلوم میشود که در پی یافتن جوابی

**در شرایط فعلی اگر
تساوی حقوق زن
و مرد محال نباشد
خیلی مشکل است**

مناسب در تلاش است .
میگوید:

وقتی شاگردی و یا محصلی بغوا هد
موفق باشد و در این راه آگاهانه تلاش ورزد
و جز به درس پناه نبرد فکر نمیکنم حفظ اول

روی اهدافش در حالت چهره اش باسانی قابل
تشخیص است . سلام و تعارفی رد و بدل می
گردد و بد عوت مدیر مجله روی چوکی می
نشیند آرام خودش را معر فی میکند :

من دو کتور حمیده سریع هستم .
میشنا سمش و یکبار دیگر نیز به مناسبتی
بای صحبتش نشسته ام ، اعضای مجله که
قبلاً در باره پیروزی های چشمگیرش در دوره
تحصیل چیز های شنیده اند دقیق تر از نظر
میگذا رانش و او بی آنکه از این نگاه های
موشگافانه و بی در پی خودش را بیازد
شمرده شروع به حرف زدن میکند و می
گوید:

- شما خواسته اید من گفتگوی با ژوندون
داشته باشم هر چند خودم را واجد شرایط خاصی
نمیدانم که چنین ضرورتی احساس گردد
برای اینکه دعو تان را بی جواب نگذاشته
باشم خدمت رسید م .

میگو یم: تعارف نکنید ، شما دختر
وفقی هستید و همین انگیزه های است برای
معر فی شما ، فقط اگر مایل باشید به چند
پرسش کو تاه پاسخ گوید تا شما را خوبتر
بشنا سیم .

خواهش میکنم بفر مایید :

علمی شدن طب میتواند مردم ما را از شر ایط خوبتر صحی بر خوردار نماید

شرایط موجود محصل میتواند از طسب
سند فراغت بگیرد ولی نمیتواند دکتور -
باشد حال با اجازه تان می خواهم بپرسم
شما خود که در شرایطی چنین قابل انتقاد
نظر خود تان سند دکتوری گرفته اید اکنون
خود را داکتر میدانید یا خیر ؟

واقعت این است که محصل در چوکات
شرایطی سخت نا هنجار درس می خواند ،
اصول نو تیشن خراب است و تمام وقت -
محصل به نوت گرفتن میگذرد بدون آنکه
مجاللی برای پرسش و توضیح خواستن باقی
بماند ، از همه ایشها گذشته نوت ها غالباً
کهنه است و بیش از دهه سال از تنظیم
آن میگذرد در چنین چار چو به و شرایطی
طبیعی است که نمیتوان زیاد به دانستگی
ها معتقد بود . و لی این کمبود در پرا تیک ،

نمره گی زیاد دشوار باشد من از همان اوان
کودکی و سالهای نخست شمول به مکتب
بجای علاقه بدوش و مکتب عشق داشتم و می
گو شیدم استعدادی را که می گفتند در وجودم
مایه بی سنگین تر از دیگران دارد ، تیار زده ام
البته تشویق ، ر هنامی و توجه جدی -
خانواده ام نیز در تمر دادن علاقه و تبار ز -
نیکوی استعدادم نقش داشته است خیلی
پرا تیک تیریک میگویم . مثل اینکه موفق
شده اید در امتحان گذر پوهنتون باز هم
اول نمره باشید ؟

همین طور است ، خوشبختانه همان شد که .
اکنون در چه رشته یی مصروف خدمت
اید ؟

ساستانت پرو فیسور جراحی نادر شاه
روغتون .
- تشکر حمیده سریع اگر یادتان باشد سال
قبل شما با جمعی از محصلین طب مصاحبه ای
داشتید بایکی از مجلات که در آن انتقاداتی
رافتو چه سیستم درسی پوهنخی طسب
نمودید و حتی به صراحت ادعا کردید که در

وساحه کار ودر تجربه جبران میگردد و طبیعی است که معلومات و مطالعه آفاقی محصل ویا دکتور نیز سهمی ارزنده دارد دکتور نیاید به آنچه در محیط فاکولته می خواند قانع باشد ، باید مطالعه کند و خود را با سیر تکاملی طب در جهان و تازگی های این پدیده علمی

هر ر فورم اصلاحی مطالعاتی گسترده و همه جانبه صورت داد که انطباق کامل با عینیت اجتماعی و خصوصیت های محیطی داشته باشد در این صورت بدون شک با توجه

بجای طب معالجوی فراهم گردد. به اجازه تان بحث پیرامون شرایط طبی و صحنه کافی است اکنون می خواهم به ارتباط سال بین المللی زن نظر شمارا

بدر این شکی نیست که دور ماندن زن از فعالیت های اجتماعی نیمی از انرژی و نیروی اجتماع را راکد میگردد، از همین نظر هر فعالیت واقعا می که در جهت راه یابی زن به فعالیت های گسترده تر اجتماعی صورت گیرد و هر تلاشی که برای از میان برداشتن تفاوت های حقوقی و مدنی میان زن و مرد -

ورزیده شود هم مفید است و هم ارزنده اما نباید از خا طر برد که شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در کشور ما همراه با مقداری عرف و عادات خرافی زن را در کشور ما و مخصوصا در روستا نشین های مادرچنان چار چوبه پستی به فشار گذاشته

است که اگر عملی شدن تساوی حقوق زن و مرد محال و غیر ممکن نباشد خیلی مشکل است، نمیتوان بدون گسترده شدن مراکز فرهنگی در دهات و شهر های کوچک

و تبلیغ وارشاد سالم اما گسترده از همه وسایل ارتباط جمعی و تلاش و کوشش - برای تغییر جهت اندیشه های خرافاتی در این زمینه موفق گردید، اگر صحبت دوی چند فیصد از اجتماع باشد که نقش روشن را

تشکیل میدهد این هدف خوبتر و زودتر میتواند عملی گردد، ولی آنجا که نظر انداز ما روی اکثریت بزرگ زنان کشور متوقف می

گردد، کار به این ساده نمی نیست و ایجاب وضع مقرره های تازه را میکند و تحقیق در چونگی تطبیق آن که البته، پول و پرسونل کافی و تعلیم وارشاد مداوم کار است و تلاش و کوشش وسیع و همه جانبه با همه اینها

تنها فعالیت های موجود که در حقیقت گام نخستین امید وار کننده است که قابل ستایش نیز میباشد -

خوب دکتور س حمیده به عنوان یک جوان از سر گر میهای خود صحبت کنید پروگرام های تفریحی تان ، اوقات فراغت تان را چگونه میگذرانید ، با ورزش و یا هنر های زیبا چطور ید؟

دراستش رابخواهید یک محصل خیلی کم وقت تفریح پیدا میکند ، اصلا محصلی که بخواهد واقعا موفق باشد فراغت ندارد و من هم به همین دلیل شاید تنها تفریحات من در

دیدن فیلم و یا خواندن کتابی خلاصه گردد، علت دوم هم کمبود کلب ها و مراکز است که تفریحات و سرگرمیهای سالم و آموزنده را به مقتضای سن جوانان برایشان فراهم آورد و همین وضع است که تعدادی از جوانان ما را از نظر عاطفی و روانی پادشواری های مواجه میگرداند و یا اینکه کمبود ها و عهده های گونه گونی که دارند اندیشه شان را به انحراف میکشاند.

باقی دارد

صفحه ۷

در تمام سالهای تحصیل اول نمره بوده است ، میگوید محصل طب در تمام ساعات درس باید نوت بگیرد ، فقط نوت

...

به عنوان یک دختر تحصیل یافته و روشنفکر درباره چگونگی فعالیت های که در همین زمینه در کشور ما صورت میگیرد بدانم، اصولا از نظر شما با چه نوع رفتار های میتوان زن افغان را از امتیاز آن و حقوق بیشتری بر خوردار نمود ؟

به شرایط اقتصادی مردم ما از چنین روشی خوبتر میتوان در جهت عام ساختن صحت نتیجه گرفت.

یادم است وزیر صحنه در یک بیانیه که به مناسبتی ایراد میگردید ، گفت :

(در انگلستان تا زمانی که نونی وضع شده است که به موجب آن هیچ دکتوری در آن کشور حق ندارد از مر یض فیس اخذ نماید و البته اسامی تمام مراجعین دکتوران درپولی کلینک ثبت میگردد و میزان معاش دکتور ارتباط دارد به تعداد مر یضانی که او در مدت یکماه دیده است.

من دراصل طر فدار چنین شیوه ای هستم مشروطا اینکه تداوی از طریق مراکز صحنه بصورت گسترده و در تمام کشور تطبیق گردد و امکانات جانشین گشتن طب و قایوی

آشنا گرداند که البته تعداد بیشتر دکتوران همین کار را میکنند .

به عنوان یک دکتور برای بهبود امور طبابت در کشور چه نظری دارید ؟ همانطوریکه قبلا هم اشاره کردم باید در

اصول درسی بو هنخی طب تجدید نظر کلی صورت گیرد اصطلاحات طبی یک زبان تدریس گردد زمینه طوری آماده شود که محصل و استاد هر دو در ساعات درسی وقت بیشتر برای پرسش ، توضیح و تحلیل داشته باشند و تمام وقت به نوت دادن و نوت گرفتن نگردد در جریان کار و بعد از اخذ دکتورا نیز موسسات تر یننگست در پهلوی موسسات طبی و صحنه برای بالا بردن سطح دانش دکتوران مفید است - نظر شما پیرامون طبابت ملی چیست؟ ساگر امکان تطبیق آن میسر باشد خوب ترین نحوه طبابت است ، اما باید شرایط و امکانات را در نظر گرفت و برای آوردن

دکتورس حمیده سریع حیدری ۳۰ سال عمر دارد ، در تمام سالهای دوره مکتب و لیسه اول نمره کمی اش را حفظ نموده و در دوره تحصیل طب نیز کم اتفاق افتاده است که اول نمره نباشد . اوسال گذشته اول نمره از بو هنخی طب فارغ گردید و در امتحان گذر بو هنئون کابل نیز بر دیگر داوطلبان پیروز آمد. دکتورس حمیده ازدواج نکرده است و اکنون به سمت استانت جرا حی نادرشاه روغتون انجام وظیفه میکند .



داکتر صدیق

جنبه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیز هنگام تنظیم ریفرم معارف مدنظر بوده است.

پلان های اقتصادی و اجتماعی کشور و

تربیه قوای بشری، هنگام عیار ساختن

مدارج موسسات تعلیمی، اساس قرار می -

گیرد، انکا به ثروت طبیعی و استعداد و

توانایی نسل افغان، آماده ساختن ذ هیت

جوانان برای استقبال از تحولات مثبت و

مترقی، هما هنگت بارشد اقتصادی و اجتماعی

در هنگام اهداف تعلیم و تربیه معیار های

اساسی بوده است. در پر تو پرو گرام های

استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، اصلاحات اجتماعی و رفع عقب ماندگی کشور مدنظر گرفته شده است همچنان احیای موراثت تاریخی و فرهنگی ملی با در نظر داشت ارزش های مثبت و مترقی آن نیز، از جمله اهداف اساسی بوده است.

معین وزارت معارف می افزاید:

سرشد سالم شخصیت جوانان در اجتماع و احترام به اصل تساوی فرصت و اصل لیاقت در ارتقای شان گردان و از بین بردن هر نوع تبعیض و امتیازی، در پر تو معارف دولت جمهوری امکان پذیر گردیده است.

از داکتر میر عبدالفتاح صدیق می خواهم تا بر قسمت های مختلف اهداف فرهنگی و تربیتی معارف، روشنی اندازد.

وی میگوید:

«اهداف فرهنگی معارف طی ده ماده اساسی تنظیم شده است.

انکشاف سجایای اخلاقی از قبیل تقوی،

صداقت، ایثار، وطن دوستی و بشر خواهی

به معیار ها و ارزش های افغانی و اسلامی

و پرورش جسمی، ذهنی، روانی، عاطفی،

بدیعی و اخلاقی شان گردان درین اهداف

دراپور اختصاصی ژوندون
از ریفرم معارف
از گل احمد زهاب نوری

در افغانستان؛

رشد سالم

شخصیت

جوانان در اجتماع است

و سیاسی قرار داد که متضمن تغییرات بزرگ اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی - جامعه می باشد، به منظور انطباق دادن شئون موسسات تعلیمی و تربیتی با اهداف

باتصوریب ریفرم بنیادی معارف، در شئون مختلف تعلیم و تربیه در افغانستان، تحولات مثبت و بنیادی رونما گردید و معارف را، در مسیر تازه انکشافی قرار داد که برای نسل های جوان امروز و فردای این سر زمین نوید نیکی بشمار میرود.

در شماره قبل طی گفتگوی، با پوهاند عبدالقیوم و زیر معارف بر قسمت های مختلف ریفرم بنیادی معارف، روشنی انداختیم و درین شماره باز در پای صحبت داکتر میر عبدالفتاح صدیق معین اول آن وزارت، نشستیم و مطالب تازه یی پیرامون اهداف تربیتی معارف را در پر تو و پالیسی معارف تهیه کرده ام.

جمهوریت مترقی افغانستان و بتاسی از خط مشی دولت، که تحولات عظیمی را در کشور پیریزی میکند، اهداف اساسی تعلیم و تربیت، تنظیم و عیار گردید. در عیار ساختن اهداف تعلیمی، تحکیم

داکتر صدیق در باره اهداف عمومی تعلیم و تربیه در جمهوریت افغانستان میگوید: «انقلاب ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲، در حقیقت صفحه تازه یی بر تاریخ کشور گشوده شد و افغانستان را در یک مرحله جدید تاریخی



معین اول وزارت معارف عقب میز کارش

تعلیم و تربیه نوین کشور، حسن عدالت اجتماعی تقویت شده در کسویت فردی و اجتماعی و رعایت حقوق دیگران پرورش می یابد.

داکتر صدیق می افزاید:

«در جمله این اهداف، تأسیس ارتباط بین موسسات تعلیمی و ساحت کار صنعتی، زراعتی، اداری و مواصلاتی و غیره شامل می باشد.

البته سعی بر آن است تا جوانان باروچه دیموکراسی واقعی بار آمده شعور سیاسی و حسن وطنپرستی آنها، در پر تو نظام جمهوری تقویت و انکشاف نماید.

از معین اول وزارت معارف می خواهم، تا کمی هم درباره پالیسی معارف، روشنی اندازد.

وی در این باره می گوید:

«چنین تجویز گرفته شده، تا در افغانستان تمام موسسات تعلیمی از طرف دولت تنظیم و رهنمون شود. فعالیت های آموزشی عمده، متوجه تهیه پرسونل علمی

گنجانیده شده است. فراهم ساختن زمینه های مساعد برای انکشاف استعداد ها و تقویه حسن ابتکار و نوآوری، آشنا ساختن جوانان به اساسات ساینس و متودولوژی و طرز تفکر و استدلال منطقی، چون بینی درست و بالاخره ایجاد قوه تمیز و درک حقایق نیز از جمله اهداف تعلیمی معارف می باشد.

وی علاوه میکند:

«آماده ساختن جوانان برای حیات عملی ایجاد علاقه و احترام بکار جسمی و فکری، تقویه و پیوند مسلک معلمی، گسترش مفهوم تعلیم و تربیه، از طریق پر وگرام های ماورای درسی، نکات عمده دیگر اهداف تربیتی معارف را در پر تو - جمهوریت در کشور، تشکیل میدهد.

ای برسم:

در پهلوی اهداف تربیتی، موضوعات دیگری نیز مدنظر بوده است یا چطور؟ معین اول وزارت معارف میگوید: «البته در پهلوی امور تعلیمی و تربیتی،



داکتر صدیق معین اول وزارت معارف

بود. پس از ملاحظه وزیر معارف، به ریاست بورد علمی معارف را، معین اول شورای عالی راجع میشود. نصاب معارف پروگرام های تعلیمی، تسوید قوانین و مقررات، مطالعه و ارزیابی راپور کار های دوایر مسلکی معارف، از جمله وظایف بورد علمی بشمار میشود. تشکیل میدهد.

وفنی برای انکشاف سکتور های عامه و خصوص صی شود. البته دولت توجه بیشتری به پلانگذاری معارف می نماید.

وزارت معارف متکفل تطبیق خط مشی دولت در ساحت تعلیم و تربیت بوده و فعالیت های آموزشی را، با پلان عمومی دولت عیار میسازد. شورای عالی معارف تا سیس شده دو بورد علمی یکی برای معارف و دیگری برای پوهنتون پیش بینی شده است که بورد علمی معارف همین حالا شروع به کار کرده است.

وی اضافه میکند: دوره ابتدایی که از صنف اول تا هشتم است مجانی و اجباری بوده و دولت در حیطه امکانات مالی و شرایط محیطی، مکلف به مساعد ساختن زمینه گسترش تعلیمات اجباری همگانی می باشد.

معین اول وزارت معارف در برابر این سوال که امور عالی معارف از کجا و چگونه تنظیم میشود؟ میگوید:

دولت متکفل تمویل معارف است. وزارت معارف برای بهبود وضع بودجوی خود، از تشکیلات متورم مواز شعب اضافی جلوگیری میکند کمپانی والدین مستعد، در حصه تدارک بعضی از احتیاجات تعلیمی جلب میشود دادن بورس های تعلیمی به محصلان و متعلمان لایق و پذیرفتن کمکهای بدون قید و شرط خارجی نیز، از روش های وزارت معارف، برای اصلاح و بهبود

مترجم خلیل عنایت

قایق پرنده

در ارتفاعات پست پرواز می نمایند و قوه برداشت عظیم رادار را می باشد. خصوصیت آبرو دینامیکی این واسطه (نسبت قوه برداشت در مقابل قوای عکس العمل) که فریب کار مفید آن به چیل میرسد. در حالیکه در دیگر طیارات این مناسبت از ۱۲ می باشد.

قایق پرنده دارای ساختمان مقاوم بوده و واحد قدرت آن خیلی بلند است. پرواز درین نوع قایق ها خیلی ساده می باشد اما ساختن چنین وسیله با خصوصیات فوق تحقیقات و آزمایش های عمیق علمی را به کار دارد. ایسک-۱ طوری ساخته شده که در بالای برف، یخ، آب و حتی باطلاق ها و دریاهای کم عمق حرکت کرده میتواند سرعت آن ۱۲۰ کیلو متر فی ساعت بوده اندازه بالهای آن ۹ متر، طول آن ۷۵ متر بوده و قدرت ماشین آن برابر سی قوه اسب است فاصله اعظمی پرواز آن ۵۰ کیلومتر می باشد. وزن خود قایق که خالی باشد ۲۲۰ کیلو گرام می باشد. در زمانیکه قایق پرنده در روی آب سرعت آن

از ۵۰ کیلو گرام فی ساعت زیاد شود به پرواز می آید. ارتفاع میدان از سطح آب یک متر است. مواد سوخت را تا دوساعت با خود گرفته میتواند. پرواز دادن این واسطه عجیب خیلی هاساده بوده تجربه و تمرین زیادیکار ندارد و حتی پرواز دادن آن نسبت به یک موتر عادی هم آسانتر است. ساختمان الجن آن خیلی عادی بوده نگهبانی تخنکی زیاد را ضرورت ندارد. قایق نجات با داشتن خصوصیات ساده فوق بحیث وسیله نجات درگشتی های بزرگ، مناطق باطلاق دارد. در امور ساختمانی مناطقی که یخ و برف داشته باشند استعمال خواهد شد.

اخیرا در مراکز تحقیقاتی وسایل نجات در اتحاد شوروی آزمایش هایی زیادی برای استفاده از قایق های پرنده آغاز گردیده. تمام مسایل علمی و خصوصیات تخنکی این وسیله نجات توسط دانشمندان حل گردیده و آنرا برای آزمایش عملی آماده ساخته اند که تا حال چندین آزمایش آن موفقانه اجرا گردیده. یکی از انواع این قایق پرنده (ایسک-۱) است که تا حال تکمیل گردیده. چنین واسطه تا حال در هیچ نقطه جهان ساخته نشده اما در بسیاری از ممالک برای بوجود آوردن آن فعالیت هادوام دارد. انجیران چنین نظر داده اند که قایق های پرنده عنقریب بحیث وسیله نجات در آبها، باطلاق ها و دیگر مناطق به بازار خواهد آمد. تئوری که از قدیم برای علمای طیاره سازی موجود است اینکه با الهادرنوع وسیله پرنده قوه عظیم برداشت را تولید می کند درین قایق

از مگ ، سراب

آثار شیشه‌یی اتاق

بگرام نمونه‌های

پرازش باستانی است

عاج‌های بگرام بسیار گران بهاست شیشه رونق تازه‌یی داشته است . در جمله سایر آثار زیبای ازین نوع بوتلی به شکل ماهی ، کاسه‌یی دو پارچه عاج کند نکاری شده دیگر ، عجیب از شیشه تیره رنگ ، و کاسه یاتزینات بر جسته نیز دیده میشود . دیگری بشکل سر حیوان ، از نمونه تصاویر حیوانات عجیب الخلقه‌یی های شیشه سازی در قدیم است ، که بنام «دوما کاراس» و «انکید» در حال دراتاق بگرام موزیم کابل به نمایش بلعیدن صورت انسانی دیده میشدند گزارده شده است .

ودر بین این صحنه‌ها ، پرنده‌یی در یکی از الماری‌های دیگر این بانول جنگ و بالهای کشاده ، جالب اتاق که شماره شش بر بالای آن خود



دوپارچه عاج کند نکاری شده دیگر یاتزینات بر جسته

«ظروف سفالین قرون سوم تا اول میلادی دراتاق بگرام دیده می‌شود . نمونه های ظروف شیشه‌یی ، از صنعت شیشه سازی در عهد باستان حکایت میکند .

«مدال‌های گچی و فلزی هلی‌نستیک در موزیم کابل ، سابقه باستانی دارد .

نمایی میکند لوحه‌های دیگری ، از آثار منحصر بفرد عاج دیده میشود و اکثر آنها ، دارای حاشیه‌های شبکه کاری شده با اشکال حیوانات دیوها و سایر نقوش تزیناتی آنوقت ، مشاهده میشود .

اشیای سفالین و مجسمه‌های کوچک کوشانی ، آب دزدک ، کوزه ، یک مجسمه سوار کار ، گیلان کشا ده دهنی ، ظرف عجیب دیگری از آثار گلی است که درین جا نمایش داده می‌شود ، قسمت ازین ظروف از گل‌های سرخ ساخته شده و پخته گردیده است .

همچنان ظروف سفالین دیگری نیز از بقایای قرن اول الی سوم میلادی

و دیدنی است .

در الماری دیگر اتاق بگرام آثار متعلق به هند قدیم و شیشه‌های هلی‌نستیک ، قرار داده شده است . عاج‌های حکاکی شده این الماری ، صفحه زنده‌یی از تاریخ کهن است ، که حیات قصر کوشانیان را به خوبی نشان میدهد . همچنان عاج‌های دیگری ، از نحوه شکار حیوانات در گذشته‌های باستان پرده بر میدارد .

در بین آثار این اتاق ، انواع شیشه‌های ابتدائی دیده میشود و این امر می‌رساند که در آن زمان صنعت

به تماشای اتاق بگرام ، در موزیم کابل رفته بودیم و بر قسمتی از آثار باستانی بگرام ، که در آن به نمایش گذارده شده بود ، روشنی انداختیم . اینک لحظه‌یی چند ، باز هم نگاهی به الماری‌های دیگر آن می‌اندازیم و یابه سوی دیگر رفته و از آثار تاریخی دیگری بازدید میکنیم .

در یکی از الماری‌های اتاق بگرام مجسمه‌های کوچک «یاکسی» که بنام الهه دریا یاد میشود ، گذارده شده است ، در الماری دیگر ، بشقاب مقعر از خمیر شیشه و ماسکی با خرطوم بلند دیده میشود ، این ماسک در زمانه‌های قدیم ، برای تزئین بر روی اشیان نصب می‌شد .



نمونه از آثار قدیم «عاج» در موزیم کابل

آثار گچی هلی نستیک می باشد. قسمت دیگر آثار هلی نستیک، برنجی است. ابو الهول با لدار در حالت خوابیده از فلز برنج نمونه هنر قدیم بگرام است که در الماری دیگری به نمایش گذارده اند سه پایه مدور، سوار کار جوان، مجسمه که کمانی بدست دارد و انواع سنگ های ترازو، هلی نستیک نیز در اتاق بگرام دیده میشود. مطالعه این آثار، بر تاریخ هنر و تمدن قرون اول و سوم میلادی، ساحه بگرام روشنی می اندازد.

نیز در آن جا وجود دارد، که هریک زیبا و دیدنی است.

مدال های گچی هلی نستیک، از نمونه های هنری دیگری است، که در یکی از الماری های اتاق بگرام دیده میشود.

یکی ازین مدال ها سر پهلوانی را نشان میدهد. که کلاه آهنی پوشیده است دیگری تصویر افروخت برهنه را در حال توزیع میوه نمایش می دهد و مدال های گچی دیگری که تصاویر مختلفی را تمثیل میکند، نیز در جمله

بقیه صفحه ۴۵

وارث

گفتم:

- در حالیکه یک وکیل مدافع و باخبر از قانون هستید سند را به ثبت نرسانیده اید.

- البته اینرا میدانستم ولی آخر...

موضوع دالر و پول وطنی و بازار سیاه در میان بودو... من چاره ای نداشتم جز اینکه بازهم در مورد مشخصات قیافه ایوانف از آنها سوالی کنم. بعد این مشخصات را بوسایل مختلف به مراکز پولیس تمام شهرهای کشور مغایره کردم تا در جستجوی چنین شخصی باشند.

بعد از چند روز فهمیدیم که ساحه فعالیت یعنی کلاهبرداری ایوانف محدود به خود

صوفیه است و در دیگر شهر هانه چنین شخصی سراغ گردیده و نه چنین واقعاتی اتفاق افتاده است لذا حلقه محاصره را تنگ

ساخته در مرکز به جستجوی جدی تری آغاز نمودیم عجیب این بود که تلاش های مانعیه

نمیداد و یافتن او برای ما حتی در همین ساحه محدود میسر نشد، فهمیدیم که با آدم محتاط و

دقیقی طرف هستیم که بعد از دقت تمام دست به کلاهبرداری میزند و همیشه تیرش به هدف

اصابت مینماید.

ما تمام قبه ها خانه ها رستورانها و هتلها را زیر

نظر گرفته بودیم و بیشتر دقت خود را متوجه محلات شیک تر ساخته بودیم زیرا پولزبانی

را که ایوانف بدست آورده بود می بایست به سخاوتمندی خرج نماید.

حلقه محاصره را ما وقتی بیشتر تنگ و خود

را به موفقیت نزدیکتر ساختیم که درک نمودیم

ایوانف در چهار قبه خانه معروف و سه میخانه

معتبر بیشتر دیده شده است. اما ایوانف

درین اواخر درین محلات دیده نشده بود.

یک هفته تلاش بی ثمر ما ادامه یافت و از وارث

دالرها خبری بدست آورده نتوانستیم فکر

کردم مبدا هوشیاری کرده از اینکار دست

کشیده باشد و به همان چند کلاهبرداری اکتفا

نموده باشد ولی بازهم امیدوار بودم واقعه

جدیدی اتفاق بیفتد و شاکی دیگری در برابرم

قرار گیرد، زیرا فکر میکردم چنین اشخاص

شماره ۵۰

بقیه صفحه ۳۰

نقش هنر در

مزیتی نخواهد داشت.

باهمه احوال و شرایط تغییرات و تبدلات باید

بگویم که هنر تیار نسبت به همه انواع هنر

تأثیر خود را در هر زمان از دست نداده و

نخواهد داد زیرا تماشاجی هنر مندر است مستقیما

روی صحنه دیده و بین هنر مند و تماشاچیان

رشته مستقیم استوار می گردد که حتی

میتوانند تنفس یکدیگر را احساس نمایند

البته تأثیر هنر درین شرایط بسیار زنده و

ارزنده میباشد.

به این ترتیب میتوان گفت که هنر روی ستنیز

که مبدا و منشا هنر است هرگز خاموش نخواهد

شد و بشریافت تخنیک امید آن خواهد بود

تا مردم از آن به نحوی محسوسی بهره مند

گردند.

انسان هادر دنیای آینده خیلی ها خود مانی

و واقعین خواهد بود و این وظیفه هنر مندان

خواهد بود تا در تحقق چنین امری هنرنمایی

نمایند.

در دنیای آینده وظیفه هنرمندان خواهد

بود که رنگ و خون آنها نمایشگر زندگی

من انتظار داشتم پیشنهادی از جانبوی

دریافت نمایم ولی او با کمال اعتنائی شانه

هایش را بالا انداخته گفت:

- کدام وقت اگر توانستم بشما کمک میکنم

تا صاحب موتر شوید.

شب بعد من نسبتا پیشرفت کرده بودم،

او اسناد دالری خود را بمن نشان داد. من

از دل و جان خود را مشتاق معامله ای نشان

دادم و با تأثر فراوان گفتم که فعلا پولی با خود

نیاورده ام آدرس خانه ام را بوی دادم تا مرا

ملاقات کند.

او چهار روز بعد بملاقات آمد. پول هایم

را برایش شمردم او هم شروع به نوشتن

سندی نمود از همان سند هایش که برای

دیگران نوشته بود و در همین جا بود که

او بمن دقیق شدو خاموش بود گفتم:

برایش گفتم: (رفیق گمیدی دیگر پایان یافت)

همشهری عزیز ایوانف ... بیا که از سر

شروع کنیم ایوانف لبخند تلخی زده گفت:

بقیه در صفحه ۲۲

و ماحول آن باشد و با ارتقای سویه حیاتی و رفع

احتیاجات انسان هاهنر برای هنر خواهد بود

و هنر بولسازای رخت سفر خواهد بست و هنر

مندان روی علایق باطنی و ذاتی هنر آفرینی

خواهند نمود نه جعل سازی.

در دنیای آینده تضاد های هنری از بین

خواهد رفت و بشریت زندگی را به معنی زندگی

به پیش خواهد برد که هنر منعکس کننده

زیبائی زندگی آنها بوده و مقام شامخ و ارجمند

خواهد داشت مردم دنیای آینده مقام و ارزش

هنری آناری چون رومو و ژولیت، اوتسلوو

آثار زیبایی هنر آفرین هائی را چون آثار

شکسپیر، تولستوی، بالزاک، صد ها نفر دیگر

را هرگز فراموش نکرده و از آنها به احترام یاد

خواهند نمود.

بشریت در آینده بارفع هرگونه خصومت

هادر دنیای زیبا و ایده آل زیست خواهد

نمود. انسان های آینده قادر به آن خواهد بود

که هیولای جنگ و مصیبت را از بین برده و از

موجب زیبائی های طبیعت بهره مند گردیده

و در دنیای سعادت زیست خواهند نمود.

پوشکین درینباره مینویسد که زندگی

الهام دهنده شادی و عشق، زیبایی و زیستن

است.

به این اثر نوشته شده است که تخنیک ساختمانی این ظرف جالب سفالی هلی نستیک بوده و سبک آن به اساس بعضی خطوط و طرز آرایش هندی می نماید.

گیلاس دراز و بشقاب مقعر از سنگ پور فیر مصری، کوزه بزرگ شیشه یی، کاسه رسته دار از سنگ رخام، آثار سنگی دیگری نمونهای ظروف باستانی یک منطقه افغانستان است که درین اتاق موزیم گردآوری شده است.

در الماری دهم اتاق بگرام گیلان ها و ظروف شیشه یی گذاشته شده است، که درین آن عطر دانی به شکل ماهی مرکب از یک نوع شیشه بی رنگ جالب و دیدنی است.

در آخرین الماری اتاق بگرام، باز هم پارچه های عاجی است، که تکیه گاه تخت بزرگی را نشان میدهند و قسمت های اصلی آن به شکل اصلی نصب گردیده است.

بقیه در صفحه ۶۳

بهیمنه بودم... او می خواست تاباژ هم ازین موضوع روز، گزرا رشی برای خوا نندگان مجله تهیه کنم...

و حالا بر بیست کیلو متری بیرون شهر هستم، همه جا سپید می زند، بلندی کوه ها، پهنای دشتها، عمق دره ها همه پوشیده از برف است. آنجا، دور تر ازما، بر دامنه تپه یی در (چو کی ازغنده) نقطه های سیاه و متحرک دیده می شوند، آنها جوا نانی اند، که از شهر، برای سکی به آنجا رفته اند...

در پایین کوه هوا سرد است باد خفیفی می وزد و بر سر ما شدت می بخشد، عکاس مجله را می بینم که سرش را می خواهد در بین یخن با لایو شش پنهان کند...

آهسته آهسته بالا میرویم، در بلندی یکن تپه و در وسط دره پهنی اتاقی اعمار شده و در حقیقت رستوران کوچکی به شمار میرود... در برابر این اتاق گروه کثیری از شهریان گابل نشسته اند و جمعی از خارجیان نیز، اینجا و آنجا دیده میشوند. کمی بالا تر ده ها دختر و پسر، زن و مرد، بر روی برفها و در نشیب و فراز دره، به سکی بازی پرداخته اند، یکی پایین می آید و دیگری با لامسی رود.

سکی، از سیورت های مفید زمستانی است که از مدتی به اینسو، در کابل رواج یافته است، نخست تپه مرغان، محل سکی بازی تعیین گردیده بود و بعد دامنه کوهی، در چوکی ازغندی به این سیورت، اختصاص داده شد.

در اینجا همه ساله زمستان دو دو دسته به سکی می پردازند، یکی گروهی از شاگردان معارف، که تحت راهنمایی استادان سیورت و با وسایل ریاست تربیت بدنی معارف، به آنجا می روند و هفته ای سه روز سکی می زنند و دسته دیگر اما تو ران و خارجیان که از خود وسایل سکی دارند.

محل که برای سکی تعیین گردیده، نشیب مناسبی برای این سیورت داشته و ضخامت طبقه برف، نسبت به تپه های اطراف، نیز در اینجا بیشتر است.

رستوران کوچک این محل متعلق به سرخندوی است و رفتی که سکی بازان را، در هر دور بازی شان از پایین به بلند تپه کش می کنند، نیز از طرف سرخندوی به اجاره داده شده است.

سکی بازان، بوت های مخصوصی ساخته کرده و سکی هارا که از چوب (یا نس) ساخته شده، بیا های شان محکم می کنند و بعد به کمک دواله دیگر فلزی که شکل عصاهای دستی دارد، بر روی برف ها و در خم و پیچ دره ها به سرعت زیادی به حرکت می



سکی از بازیهای های مفید زمستانی که از مدتی بدین سوء در کابل رواج یافته است.

از گل احمد زها ب توری

سکی

بر روی برف های سپید کوه

مانند همیشه، سری به دفتر مجله زدم، مدیر مجله در حالیکه نگاهش را به بیرون می برد و به سکی بر روی برف ها در بیرون قند یله های سپید برف، آهسته و بر قشر نازک برف، که بر نوک دیوارها، می پردازند... این موضوع سوژه داغی برای مجله ماست...

آهسته بسوی زمین می آمد و همه جا را با خود نشسته بود، می دوخت گفت: سدرین روزها، گروهی از جوانان، به او، سخنی را برید و من منظور شما...



سکی سیورت مورد علاقه جوانان کشور



جوانان بایرش ها از روی موانع این ورزش را هیجانی تر ساخته اند.

می رسد. از سیورت های ثقیل و خطرناک بدن فلجیده بوده و بسیار دلچسپ و پرهیجان نیز به شمار می آید. در جریان سکی، گاهی است... اتفاق افتاده که سکی بان از ناحیه پای مسابقات سکی در کابل، تائیکو دو هفته نیز صدمه ببینند و یا مجروح شوند... دیگر، که طبقه برف، بر تپه های این منطقه سیورت سکی برای تقویه عضلات پای و باشد، دوام میکند.



عده ای از سکی بانان در چوک ارغنده.

* سکی، از سیورت های مفید زمستانی است.

* ده ها دختر و پسر در دامنه تپه یی در چوک ارغنده به سکی می پردازند.

* وزارت معارف برای شاگردان وسایل سکی رایجانی تهیه کرده است.

* گزارش از سکی و نکات خواندنی از سیورت در کابل

پردازند.

جسمی جوانان می شود. وزارت معارف، -

برای انکشاف و رونق دادن این سیورت همه

ساله، دسته یی از شاگردان علاقمند

مکاتب ذکور و اناترا، بوسیله معلمان ورزشیده

سیورت، برای سکی تحت تربیه میگیرد.

آلات سکی و وسایل نقلیه توسط این وزارت

فراهم میشود.

و علاوه میکند:

- فعلا در حدود هفتاد دختر و پسر معارف

به پروگرام های معینه درینجا سکی میکنند که

به گروپ های نو آموزان، تمرین کرده و

گروپ ماهر تقسیم میگردند...

در آینده مد نظر است، تا در فصل های

دیگر سال، از بعضی قسمت های سالنگ به

این منظور استفاده شود.

معاون ریاست تربیت بدنی در مورد

پروگرام های سکی بازی در آینده می

گوید:

- قرار است تا برای جلب بیشتر علاقمندان

سکی، از طرف مرکز خندوی رستوران و اتاقهای

کوچک دیگری، در چوک ارغنده اعمار شود

که در پهلوی آن برای شاگردان معارف نیز

تسهیلات بیشتری فراهم میگردد.

سکی که ظاهرا ساده و آسان به نظر

آلات سکی برای متعلمین وزارت معارف

طور رایگان تهیه شده و همچنان دختران و

پسران، روز های یکشنبه سه شنبه و پنج

شنبه، توسط وسایل نقلیه ریاست تربیت

بدنی به محل سکی بازی انتقال داده میشوند

تکت استفاده از لفت که سکی بانان را به

تپه با خود می کشاند برای شاگردان معارف

چهل افغانی تعیین گردیده و برای سایرین،

قیمت بیشتری دارد.

قیمت خرید و فروش یک جوده سکی

معمولی در بازار بین پنج تا ده هزار افغانی

است و تنها زمستان، موقعیکه مسابقات

طبقه برف، سطح تپه ها را طوری بپوشاند،

که سنگ های پنهان شود سکی کردن، امکان

پذیر میشود.

در بین شاگردان معارف، چند تن دختران

نیز دیده می شدند همچنان اطفالی بین سن

۱۲ تا ۱۶ ساله هم، شامل گروپ

سکی بانان معارف بودند...

در بلندی کوه، اتاق کوچکی ساخته شده

و در آنجا یک ماشین دیزلی برق، در روزهای

معینه بکار انداخته میشود. توسط قوه برفی

ماشین دیگری فعال میگردد که در یسمان

نیلونی طویلی را، بصورت دورانی از

پایین تا بلندی کوه، متواتر می چرخاند،

سکی بانان با محکم گرفتن این ریسمان

به بالای تپه می رسند و از آنجا با سکی به

پایین می آیند...

در بین شاگردان معارف چند تن مهارت

زیادی به این سیورت داشتند آنها باخیز های

بلند و با سرعت زیاد حرکت میکردند همچنان

گروهی نو آموزان نیز اینطرف و آنطرف، بر

روی برف ها، حرکت میکردند...

بعضی از قاطعین شهر کابل نیز به

چوک ارغنده رفته و با کراچی های کوچک،

باباتیوپ های موتر، به یخمالک بروی

برف می پردازند...

شیخانی احمد قیوم صمد، معاون ریاست

تربیت بدنی وزارت معارف در برابر سوالی

راجع به سکی بانان معارف گفت:

- چون افغانستان یک مملکت کوهستانی

است، بازی سکی، یکی از سیورت های

لازمی درین کشور بشمار میرود، از طرف

دیگر سکی کردن در هوای آزاد، سبب تقویت

جایان به عنوان جامعه سریرا درحال تغییر درجهان نامیده شده است ودرعین حال به سنت های که ازگذشته های بسیار دور مایه میگردد وفادار است : باوجود این تاریخ وستن کهن، جایان آنچنان دستخوش تحول ودگرگونی گشته که درکشور های دیگر جهان سابقه ندارد .

آنها در طی قرنهای عرب و عادات و رسوم خصوصیتی را گسترش داده اند که حسن تشکلی ملی وهمفکری نیرومندی به آنها بخشیده است خصوصیات زندگی ملی به جایان امکان آنرا بخشیده که بدون گسستن روابط خود با گذشته یا تجزیه بنای اجتماعی خود دو انقلاب عمده را در صد سال گذشته ، یکبار در اواخر قرن ۱۹ و بار دیگر در اواسط قرن ۲۰ یعنی پس از پایان جنگ دوم جهانی که راه یک زندگی صلح آمیزی را پشت سر گذاشت . در اثر همین دگرگونی ها بود که جایان یکی از بزرگترین کشور های صنعتی پیشرفته جهان گردید .

این کشور در اثر موفقیت جغرافیایی خاص مدتی از جهان خارج بی اطلاع ماند و اما به نسبت گرفتاری هادر جنگ دوم جهانی در صدد آن شد تا نقش عمده را به عنوان عضوی از خانواده بشری برای کمک به صلح وتفاهم متقابل درجارجوب همکاری های بین المللی ایفا نماید. جایان از چار جزیره اصلی : هونشو، شیکوکو، کیوشو و هوکایدو و هزاران جزایر کوچک و بزرگ دیگر متشکل میباشد. این مجموع الجزایر قوسی بطول ۳۸۰۰ کیلومتر را از شمال به جنوب، اندکی دورتر از قاره اصلی آسیا تشکیل میدهد که ۳۷۷۳۸۴ کیلومتر مربع وسعت دارد .

مساحت فعلی جایان به ۱۴۲۷۲۶۶ میل مربع تخمین شده .

جزایر جایان در منطقه معتدله واقع شده و آب وهوای آن از یک محل تا محل دیگر متفاوت است دارای چار فصل منظم بوده تابستان گرم و مرطوب، زمستان آن سرد و ملایم و روز های آفتابی خوبی دارد، بهار و پائیز آن باروز های دلپذیر و آفتاب درخشان از بهترین فصول سال در جایان بشمار میرود .

معمولاً در ماه سپتامبر ریزش برف و باران درین جا خیلی زیاد و بازماندگی سختی توام است .

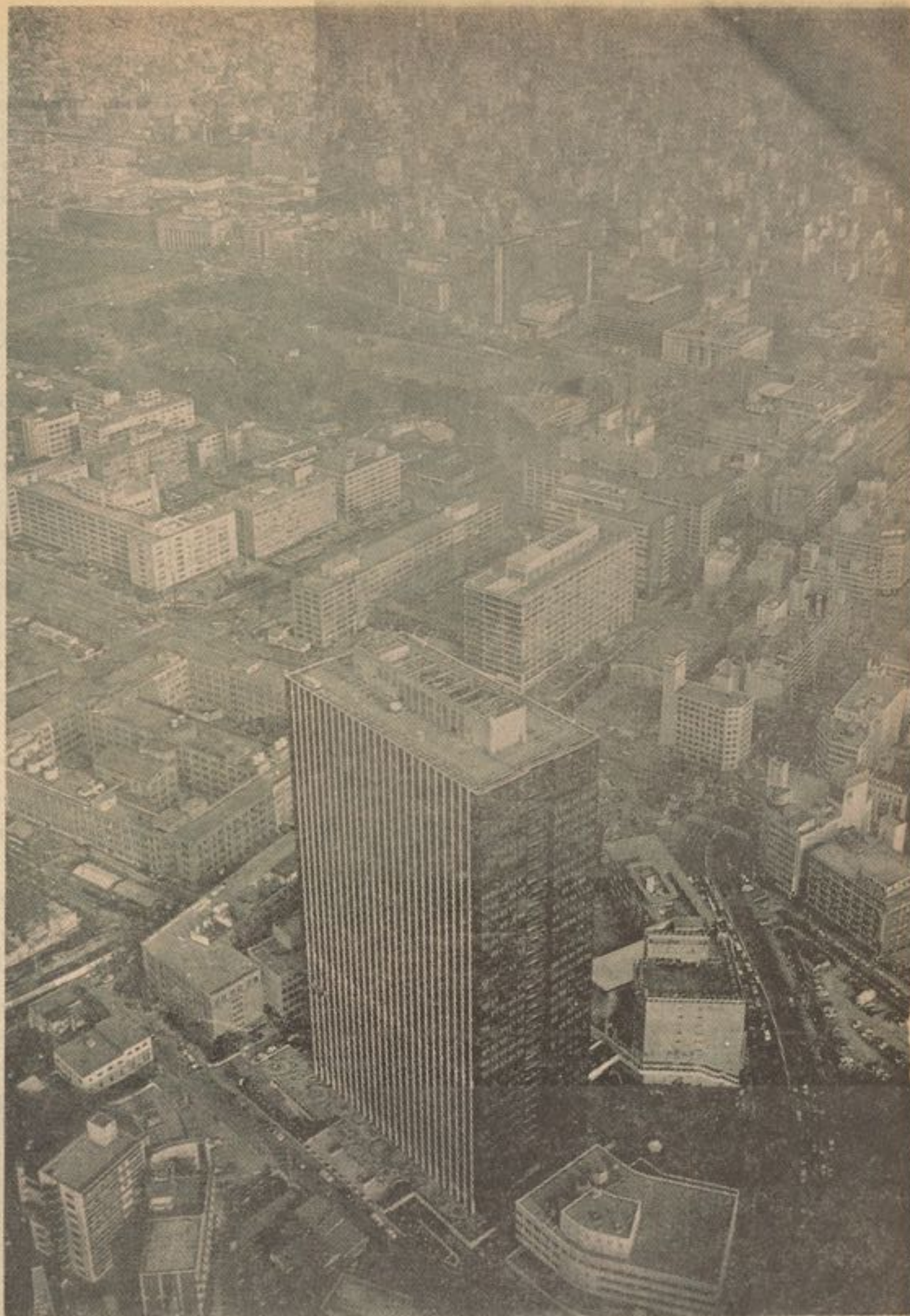
توکیو یکی از شهرهای بزرگ جایان است که بیشتر از ده میلیون نفوس دارد .

میدان هوایی بین المللی توکیو از معروفترین میدانهای هوایی آسیاست .

برج توکیو که ۱۰۸۹ فوت طول دارد جهت نشرات رادیو وتلوویزیون از برج و فولاد ساخته شده است .

از جاهای مشهور دیگر جایان مقبره مذهبی توشوگوسو که در (نیکو) قرار داشته و یک پارک ملی بزرگی به مساحت تقریباً یک لک جریب زمین در اطراف آن قرار دارد .

توکیو که از مدت هزار سال پایتخت جایان



توکیو یکی از شهرهای مقبول جایان

تهیه وترتیب از راحله راسخ

جایان یا

مملکت آتش فشانیها

میباشد معابد و مقابر بسیار متلون داشته که مراکز کلتوری جاپان است تونل ۲۰۳۴ میلی تحت البحری شاهراهی رامیسازد. که سهشهر عمده جاپان رابه هم وصل می‌کند. نامگفته‌نماند که در ۱۹۶۴ زلزله مدهشی شهر تجارتي و صنعتی نیگاماراز بین برد .

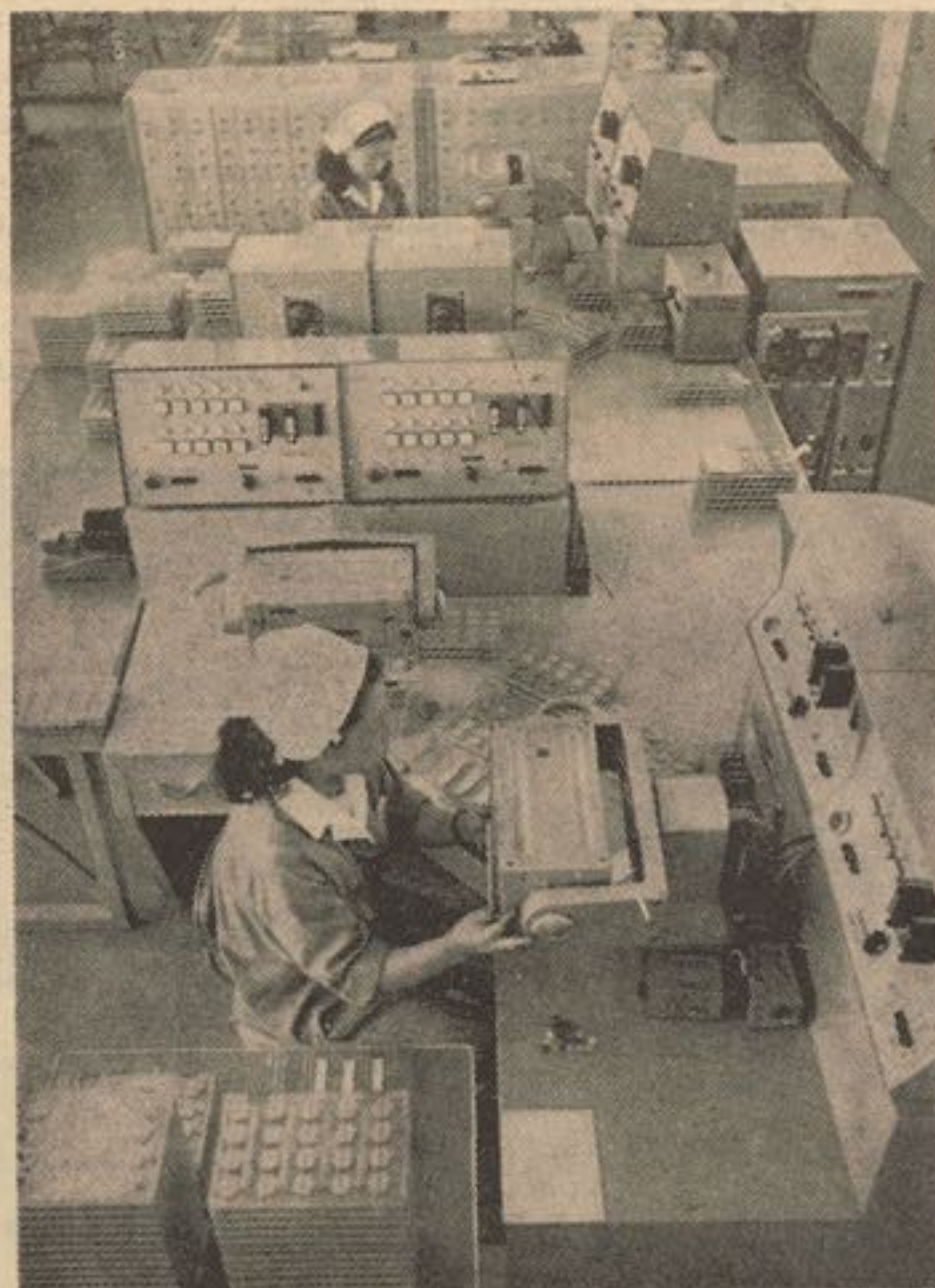
بنادر مهم جاپان عبارت ازشیکوگو، کیوشو، ناگویاواوساکا ست . بیشتر از نصف زمین های زراعتی، به قصد

زراع برنج که غذای عمده جاپانی هارا تشکیل میدهد بکار برده میشود، گندم، جو، گچالو ، تنباکو، چای، لوبیا، شغتالو ، ناک، سیب ، انگور و غیره درجاپان به وفرت یافت میشود . درواقع ۸۰ درصد خاک جاپان را کوهها تشکیل میدهدکه ارتفاع بعضی از آنها تا ۲۰۰۰ متر میرسد مرتفع ترین آنهاکوه فوجی است که ارتفاع قله آن به ۳۷۷۶ متر میرسد و در غرب توکیو واقع گردیده است

فوجی آتش فشان خاموش است و آخرین فواران ، آن درسال ۱۷۰۷ صورت گرفت .

جاپان ۱۹۶ کوه آتش فشان دارد که ۳۰ عدد آن فعالند این کوهها منبع وسایل آسایش دلپذیر یعنی چشمه های آب گرم معدنی است که برای مقاصد طبی از آن استفاده میشود این چشمه سارهاکه قرارگاههای خوب و آرامی برای تعطیلات و تفریح هابه شمار میرود، میلونها جاپانی برای گذشتاندن تعطیلات و استراحت

ورق بزنید



زنان جاپان دوش بدوش مردان درهمه‌ساخت‌مصروف فعالیت اند

جاپان دارای ۱۹۶ کوه آتش فشان میباشد



کوه فوجی یا کوه آتش که ارتفاع
قله آن به ۳۷۷۶ متر میرسد .
درجایان همه روزانه
نشر می شود.
برج نشرات رادیو و تلویزون جاپان
۱۰۸۹ فوت طول دارد.



دور نمای از عمارات پارلمان جاپان

نمایندگان و مجلس شورای ملی میباشد که مجلس
شورا دارای ۲۵۰ کرسی و مجلس نمایندگان
۴۸۶ کرسی دارد و اعضای آن برای مدت چار
سال انتخاب میشوند .

درجایان قوه اجرائیه بکابینه تفویض شده
که شامل صدراعظم و وزرائی میباشد که تعداد
شان به ۱۸ نفر میرسد. همه ایشان در برابر
پارلمان مسئولیت دارند. نخست وزیر از طرف
پارلمان نامزد میشود و باید یکی از نمایندگان
باشد اومی تواند وزراء را منصوب و یا بر کنار
سازد و باید این اعضای غیر نظامی باشند .

قوه قضائیه از قوه اجرائیه و مقننه جدا بوده
و مستقل است که مرکب از دیوان عالی کشور،
هشت محکمه عالی یک محکمه منطقه ای در هر
یک از شهرهای جاپان به استثنای (هوکایدو)
که دارای چار محکمه منطقه ای است . بر علاوه
دادگاه های خانوادگی زیادی نیز وجود دارد که
به مشکلات خانوادگی رسیدگی می کند .

مذهب بر طبق قانون اساسی ۱۹۴۷ آزادی
مذهب را همه مردمانیکه درجایان زندگی دارند
متضمن شده است .
قدرت دفاعی جاپان مبتنی بر دو عنصر ذیل
است : نیروهای دفاع ملی و سیستم امنیتی
مشترک با آمریکا. سیستم امنیتی مذکور طبق
شرایط پیمان امنیت متقابل است که هنگام
امضای پیمان صلح سانفرانسیسکو در سال
۱۹۵۱ تنظیم و در ۱۹۶۰ اصلاح شد . این
پیمان ضمن شرایط خویش به نیروهای امریکایی
اجازه میدهد که به منظور کمک به حفظ امنیت
جاپان و صلح و امنیت جهانی درخاور دور و
درجایان مستقر گردد .

پیش از سال ۱۹۵۰ جاپان بکلی فاقد نیروی
نظامی بود و حفظ و امنیت داخلی و خارجی آن
به عهده نیروهای اشغالی متحدین که اکثرشان
امریکایی بودند سپرده شده بود .
«باقی دارد»

جاپان یا ..

با حفظ ایده آلهای عالی صلح و نظم دموکراسی
را تعهد می کند، در مقدمه این قانون چنین نوشته
شده : (ما مردم جاپان صلح را برای همیشه
خواهیم مآرزو مندیم که مقام قابل احترامی
را در یک اجتماع بین المللی که برای حفظ صلح، فرد
بیدادگری و بردگی، ظلم و ناگوارای از صحنه
گیتی مجاهدت می کند احراز نماییم .) قانون
اساسی جدید از بسیاری جهات با قانون اساسی
(سچی) در سال ۱۸۸۹ فرق دارد .

درین کشور عرصه قوای مقننه، اجرائیه
و قضائیه فعالیت دارد .

قوه مقننه عالیترین قدرت مملکتی و یگانه
منبع قانون گذاری است که شامل مجلس



زبان سحر

کرشمه

حافظ

من ترك عشق شاهد و ساغر نمی کنم
 باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور
 تلقین و درس اهل نظر يك اشارتست
 هرگز نمیشود ز سر خود خیر مرا
 ناصح بظعن گفت که روترا عشق کن
 این تقویم تمام که چون زاهدان شهر
 صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم
 با خاک کوی دوست برابر نمی کنم
 گفتم کنایتی و مکرر نمی کنم
 تا در میان میگذرد سر بر نمی کنم
 محتاج جنگ نیست برادر نمی کنم
 ناز و کرشمه بر سر منبر نمی کنم
 حافظ جناب یرمغان جای دو لست
 من تر ك خاک کبوسی این در نمی کنم

از جامی

بیاد داری

بیادداری ! هنگامیکه فلق بادستهای ارغوانی
 خود درهای قصر سحر انگیز مشرق را بر روی
 آفتاب منبع الشان باز مینمود .

بیاد داری ! آن لعمه راکه شب ظلمت آگین
 جالی نقره فام نازکباف را بر روی خود کشیده
 و دریک آن دوره خود را به اتمام میرسانید .
 بیادداری ، آن لہجه های لطیف و آواز های
 پرمسرت راکه درائر آن ضربان قلب مضاعف
 شده محظوظ میگرددید .

بیادداری آن ایامی راکه در زیر سایه های
 دراز درختان باهم نشسته مکالمه های شیرین
 وصحبت های دلپذیر مینمودیم و در آنساعت
 آواز های زمزمه روح افزائی از میان جنگلزار
 هابلند گردیده سامعه را نوازش مینمود .

بیادداری، آن زمانی راکه قسمت برای همیشه
 مرا با تو توام نموده و هرگز جدایی میان من و تو
 حایل نمیکردید . و گاه گاهی که در فکر ما يك
 شمه از فراق وجدانی خطور میکرد در حال
 قلبهای مملو از محبت مایزموده شده نا امید
 میگرددید .

ای فرشته نیک سیرت آیا لعمه با آن عشق
 و محبت صادق و دلنواز و با آن خدا حافظی های
 محزون فکر کرده عشاقان پاک طینت و صاف دل
 در وقت شروع محبت نه محنت را ملاحظه میکنند
 و نه موقعیت زمان را مشاهده مینمایند، هر چند
 که قلب از تکرار این یادگاری ها آهسته میزند
 و بیصبری دامان را حتم میدرد، با اینهم ترا
 مخاطب نموده میگوید : بیادداری ؟

یادکن ! آن زمانی راکه با قلب شکسته و رنگ
 پریده، جاویدان در ته توده های خاک سیاه تیره
 خوابیده و پنهان شود .

یادکن ! آن ایامی راکه گلپای کوهی ، بایک
 لطافت و طراوت فوق العاده در روی مقبره ام
 روئیده و غنچه های آن آهسته ، آهسته به
 شگفتن آغاز نماید درینوقت ترا میج نخواست
 دید، ولی با اینهم روح مغموم و پریشانم به
 مثابه يك راهبه وفادار نزد تو آمده و تراحمایت
 خواهد کرد، پس در آن لعمه به آوازی که در
 هنگام شب طنین فرسانی نماید گوش بده که
 ترا مخاطب نموده میگوید :

بیادداری ؟

گفتمش گفت

قاصد آمد گفتمش آن ماه سیمینر چه گفت
 گفت باید باز حد خویش نگذاری برون
 گفت سر را بایدش از خاک راه کمتر شمرد
 گفت جسم لاغرش را از غضب خواهم بسوخت
 گفت خاکستر چو گردد خواهش بر باد داد
 گفت در محشر بیگم زنده اش خواهم نمود
 گفت خیر و شر نباشد در میان عاشقان
 گفت با مادر لب کولر نشیند عاقبت
 گفتمش با عجزم بسوزد گفتمش دیگر چه گفت
 گفتمش باجمع کردم قاصدم از سر چه گفت
 گفتمش کمتر شمردم از تن لاغر چه گفت
 گفتمش چون سوختم در باب خاکستر چه گفت
 گفتمش بر باد گشتم در حق محشر چه گفت
 گفتمش گزنده کرد، در باب خیر و شر چه گفت
 گفتمش این هم حسابی از لب کولر چه گفت
 گفتمش چون عاقبت این است زین خوشتر چه گفت
 گفت دیگر نگذرد بر خاطر جامی سخن
 گفتمش دیگر بگو گفتا مگر دیگر چه گفت

چشمان گناه آلود

م . کریم شیون

چشمان قشنگ ترا دوست دارم . دیشب از رنج خمار سرخ شده بود .
 مژگان برگشته ات بارگ جانم بازی میکرد رخسار ماهتابی رنگ ترادیشب پر فروغ تر
 یافتم .
 از فرط نشه از ته دل می خندیدی و همه چیز را چون خود زیبا و دوست داشتنی میدیدی .
 برای اولین بار چشمان خمار آلود تو که مژگانها بر او گرانی میکرد و به مشکل نیمه باز
 می شد بر من خیره شد .
 میدانی در آن وقت چه حال داشتم ؟ دل در سینه می تپید ، تنم می لرزید و سراپایم از برق
 چشمان تویی سوخت .
 خوب بیاد دارم و قتی که مژگان را بلند میکردی لبان می پرستت چون گلبرگهای یک
 از نسیم سحری بلرزد از شوق می لرزید ، با آواز موسیقی مست شدی و با بال امواج ساز
 چون فرشتگان سبک پرواز اوج گرفتی و به آسمان آرزوهایت پرواز کردی .
 يك جفت چشمان گناه آلود به تو خیره بود و در دل تاریک خود آرزوی وصل ترا می پرورید
 تو با وی سرگرم صحبت بودی و دلم دست نایاکی دست قشنگ ترا محکم گرفت و لبان
 هوسران خود را به آن نزدیک ساخت پیاله از دستم افتید پیاله و دلم هر دو یکجا شکست
 با صدای شکستن آن همه آرزوهایم بیاس مبدل شد دلم سخت ناله کشید و دیوانه وار از آن
 حلقه بیرون شدم .



نه تنها بخاطر آموزش زیبایی برای تماشاگران بوجود آیند بلکه هدف آن است تا آثاری روی ذهنیت های آنها یا شعور آنها به اینسو و یا آن سو وارد گردد. این اهداف را ما مساویانه در آثار شکسپیر، برشت یا کاکادیده میتوانیم.

معیار های اخلاقی و روانی این آثار ممکن ازین باهم تفاوت داشته باشند ولی آنها يك هدف یگانه را دنبال می کنند و آن : ایجاد و

زرق احساس های معین که این به نوبه خود روی ریخت تفکر عاطفی شخص اثر وارد می کند. مگر لحظه ای که از برابر پوستر تیاتر میگذشت، دختر بادیدن تصویر غول به شدت ترسید و سرش را به آغوش مادر فرو برده گفت : (مادر این را پس کن) در آنجاییکه مادر قدرت پس کردن تصویر را نداشت مجبور شد بنمایش نرود.

برای هر کسیکه دست اندر کار رشد سطح زیباشناسی خوی اطفال است، او خواه کارگردان تیاتر باشد، یا رئیس گروه نمایشی، نویسنده باشد یا معلم ادبیات، نقاش تصاویر کتب اطفال باشد و یا استاد هنری و حتی اگر

هنر و انسانیت

ترجمه : رهپو

شنا سی تاجای مبهم و ناروشن است و یا اینکه یکی در دیگری درهم آمیخته است بسیاری مردم که سطح آگاهی کمتری از هنر دارند به این نتیجه ساده و ظاهرا منطقی می رسند که :

زیبایی آنست که سرور آور باشد.

ولی در درون، هنر شکل های دیگری بخود خواهد گرفت در حالیکه ظاهرا اهداف هنرمند و اندیشه هایش ممکن باشند و درخشان باشند.

هر دو بخش منفی هنر و مثبت، بواسطه هنر خلق میشود که در آن وسایل احساسی و زیبا شنای برای تشویق آموزش اخلاقی بکار میرود. نمایش نامه ها و فیلم ها، مانند کارهای ادبی،

اکنون این يك باور عمومی و همگانی نیست که (هنر خصایل انسانی را پرورش میدهد). این درست نیست و یا اگر بهتر حرف بزنیم بخشی از حقیقت در درون آن نهفته است.

ریز هنر بنوبه خود می تواند نفرت، انزجار، برتری جویی و جنون را پرورش دهد.

هر قدریکه يك اثر هنری عمیق و ژرفا داشته باشد بهمان اندازه بر تابناکی اثرش افزوده میگردد و این نیرو به مشابیه شمشیر دودم است که هم نفرت هم دوستی، شر و خیر، زیبایی و برائی را به همراه دارد.

از طرف دیگر، چون دسته بندی های زیبا

«ماهیگیران پیر» اثر ژا ماریس

پدر و مادر اندو یا بوسیله ای با اطفال سروکار دارند باید آنچنان کتابی بخزند، آنگونه نمایش نامه ویافلم را ببینند که برای رشد سطح آگاهی هنری اطفال آموزنده باشد زیرا آموزش زیبا شناسی وسیله درک هنری است و در مجموع وسایل اخلاق هنری اند.

در اینجا همانند کار های ادبی، ضرورت شدید احساس میشود تا به صورت واضح آگاه باشیم که برای کی يك نمایش معین و یا فلم معین ترتیب شده است.

این معینیت بیشتر در مورد نمایش نامه های خاص اطفال بیشتر محسوس می گردد. و نه اطفال به صورت عموم بلکه کودکان که در یک سن معین قرار دارند.

نباید ترکیب سنی را نادیده گرفت و فقط بر کل يك نمایش نامه نوشت (برای اطفال) به صورت مثال تیاتر گندی ها نمایش (پس در بوت) را که برای اطفال بین سن ۷ و ده ترتیب شده بود بنمایش گذارد و حتی در لحظه ای که غول بی شاخ و دم نمایش داده شد کمترین عکس العملی را در بین اطفال بوجود نیاورد. مگر روزی مادری دختر سه ساله اش را برای دیدن نمایش آورد و حتی تکت هم خرید برای شان ارزش يك پول را نداد. زیرا آنها در هنگام برخورد اطفال به هنر چون ادبیات و اثرات روانی و بیولوژیکی آن خطرات گوناگونی نهفته است.

معلم ادبیات باید آنرا بحیث عالی ترین وسیله آموزشی بکاربرد. او باید درس بدهد، مقایسه کنند و تشریح بدهد. بدون آن هیچگاه عشق و دوستی به ادبیات پرورش نمی یابد زیرا آگاهی از آن بعمل نمی آید.

طفل بایست همیشه با مراکز هنری چون موزیم ها و گالری های هنری راه داشته باشند و در غیر آن آثار استادان معلم هنری چون : رنوار یا وروبل، و لیوناردو ونچی یا شار این با قدرت تخمیل محض نمی توانند از لابلای ابرهای ضخیم هنری بدرون مفاهیم آن راه یابند.

بدون آگاهی قبلی و شناخت هنری هیچکس خواه کودک باشد یا بزرگ نمی تواند از هنر لذت ببرد. آگاهی هنری نقطه آغاز آموزش زیباشنا نیست.

یکی از امراض علاج ناپذیر هنری خود بینی و خودخواهی است.



«تصویر يك هنرمند» اثر ژویربل

ناتالی وود



ناتالی با شوهرش واکتر و طفل کوچکش سنگینی خواهد کرد.

ناتالی با وجودیکه همان زیبایی و لطافت گذشته را دارد ولی آن فضای شیرینی که درس ۱۹ به اطرافش بوجود آمده بود، امروز وجود ندارد. و هم چنان چهره واکتر با گذشت زمان متالت بیشتر یافته است.

بامقایسه گذشته، آنها آرامش بهترا در زندگی یافته و از لحاظ مالی در وضع مطمئن قرار دارند. و تکیه واکتر شنید که ناتالی طلاقش را گرفته است با او به مذاکره نشست. او میگوید: «فکرمی کنم ماهر دو برای یکدیگر ساخته شده بودیم. و به همین دلیل تصمیم گرفتیم تا با یکدیگر ازدواج کنیم».

فقط پس از گذشت سه ماه از طلاق آنها تصمیم گرفتند با یکدیگر ازدواج کنند. ناتالی میگوید:

«اکنون نقاط نظر بیشتری نسبت به ازدواج اولمان داریم. زیرا در این مدت گرم و سرد زندگی را چشیدیم. در آن وقت ما بسیار جوان بودیم. تجارب و رشد سن ما یک عالم تغییرات را در شناخت ما به میان آورد».

واکتر میگوید:

بقیه در صفحه ۴۶

بازی نمود و بعد فلم «نیزه شکسته» او را بشهرت رساند.

در این وقت هردو جوان، زیبا و کم تجربه بودند. بزودی عاشق همدیگر شده و یکسال بعد ازدواج کردند.

ناتالی میگوید:

«مانند گروه دیگر جوانان، فکر می کردم که ازدواج بسیاری مشکل ها و دردسر های ما را با معجزه ای حل می نماید. این کار صورت نگرفت و من به این نتیجه رسیدم که پیش از ازدواج باید همدیگر را خوب شناخت».

با توفان برابلم ها و درد سرهای رشته ازدواج بروم. و بالاخره عصیان نمودم. در سن ۱۵ سالگی اول این زوج سینمایی روی مساله داشتن طفل بحث ها کردند ولی از آنجائیکه ناتالی

واکتر در حالیکه با دخترش کورتنی در اتاق آفتاب رخ سالون شان بازی می کند، راجع به اینکه اکنون چقدر سعادتمند اند و تاجه اندازه مزه خوشی را چشیده اند، سخن می زنند.

از برای ناتالی حالا خانواده اش در اول و کساد در عالم سینما در درجه دوم قرار دارد. خودش میگوید:

«برایم زمانیکه یکجا هستیم از همه مهمتر است. اکنون دریافتیم که خوشی در خانواده دوم دارم از سعادت های زودگذر سینمایی است».

بر علاوه کورتنی ناتالی طفل دیگری بنام ناتاشا دارد که ازدواج او با ریچارد کریگسون تهیه کننده فلم باقی مانده است. هم چنان واکتر از زن گذشته اش مار یان دو طفل بنام کت دارد.

هنگام جدایی نیز ایندو نفر دوستی خود را حفظ کردند. و زمانیکه ناتاشا سه هفته بی بود واکتر به دیدنش آمده بود.

بعد از اینکه ناتالی در سال ۱۹۷۲ از کریگسون طلاق گرفت، او تصمیم گرفت که دیگر هرگز دست به ازدواج نزند. ولی در همین هنگام دوران ازدواج واکتر با زن دومش پایان رسید.

ملاقات کرد و در این سال هزده ساله شده بود واکتر که تازه پاهسن ۲۶ گذاشته بود در برابر خود اقل وسیع فعالیت را در عالم سینما داشت اولین نقش مهم را واکتر در فلم «تیه های مونترزوما» زیرا مسئولیت اداره خانواده بر شانه های شان

و تکیه پاهسن چهارده سالگی گذاشتم مرا نمی گذاشتند تا با خواهر خوانده ام به تیاتر بروم. و بالاخره عصیان نمودم. در سن ۱۵ سالگی با پسری وعده ملاقات گذاشتم».

او برای بار اول روبرو واکتر در سال ۱۹۵۶ طفل بحث ها کردند ولی از آنجائیکه ناتالی واکتر در حالیکه با دخترش کورتنی در اتاق آفتاب رخ سالون شان بازی می کند، راجع به اینکه اکنون چقدر سعادتمند اند و تاجه اندازه مزه خوشی را چشیده اند، سخن می زنند.

از برای ناتالی حالا خانواده اش در اول و کساد در عالم سینما در درجه دوم قرار دارد. خودش میگوید:

«برایم زمانیکه یکجا هستیم از همه مهمتر است. اکنون دریافتیم که خوشی در خانواده دوم دارم از سعادت های زودگذر سینمایی است».

بر علاوه کورتنی ناتالی طفل دیگری بنام ناتاشا دارد که ازدواج او با ریچارد کریگسون تهیه کننده فلم باقی مانده است. هم چنان واکتر از زن گذشته اش مار یان دو طفل بنام کت دارد.

هنگام جدایی نیز ایندو نفر دوستی خود را حفظ کردند. و زمانیکه ناتاشا سه هفته بی بود واکتر به دیدنش آمده بود.

بعد از اینکه ناتالی در سال ۱۹۷۲ از کریگسون طلاق گرفت، او تصمیم گرفت که دیگر هرگز دست به ازدواج نزند. ولی در همین هنگام دوران ازدواج واکتر با زن دومش پایان رسید.



ناتالی با داشتن فرزند خود را خوشبختترین زن عالم میداند

اگر نگاهی به سال ۱۹۰۷ بیند از یم دوان سال ناتالی وود نژده ساله باروبرت واکتر بیست و هفت ساله ازدواج نمود. هردو ستاره های نئی بودند که در اقل آسمان هنری هالیوود به صورت روشن درخشیده بر اوج شهرت قرار داشته، پول و خوشی در زندگی شان موج میزد. این سعادت و خوشی دیر پانیو ده پس از پنج سال به جدایی منجر شد. زیرا دیدهای بلند پرواز و رومان تیکی در این دوره بسیاری پیوند های ازدواج را از هم گسست.

عده ای کمی چانس یافتند تا با دوباره پیوند دادن رشته از دواج گرمای عشق و محبت را که در گذشته احساس نکرده بودند، بجشنند. و ناتالی وود و واکتر بار دیگر حلقه طلاسی ازدواج را به انگشتان همدیگر نمودند. اکنون آنان بار دیگر یکجا شدند تا زندگی نئی را از سر بگیرند.

مدت ده سال را در بر گرفت تا این دو زوج را سینما بی بسیاری چیزها را در مورد خود و یکدیگر درک نموده و حلقه های روابی گذشته را که در از دواج شان وجود داشت شناختند. همین شناخت بود که ایندو را بار دیگر بهم پیوند داد.

ناتالی میگوید:

ما بعد از تجارب تلخ دریافتیم که در این مدت با هیچ کسی چنان خوشی و سعادت می که اکنون داشته ایم، نداشته بودیم. ناتالی بار اول در سن شش سالگی به عالم سینما وارد شد او اولین بار با گلودت کوکوبرت و او شن و یلغز در فلم «فرما برای همیشه» در اوایل دهه پنجاه، شرکت نمود. و بعد ها در فلم های (معجزه در خیابان ۳۴) و (سه سرود غمین برای من) شرکت نموده او پس از شرکت در فلم (عصیان بی دلیل) در برابر جمیس دین، دیگر یک هنرمند مسلم در عالم سینمای امریکا گردید. بعدها ناتالی وود در بیش از ۲۰ فلم با عظمت به شمول (شکوه غلغزار) داستان بخش «غرب و لولی گویا گولی» حصه گرفته و بر موفقیت و شهرتش افزود:

مصرفیت ها و سرگرمی های بیش از حدش همراه با هاله شهرت که اطراف ناتالی را گرفته بود، مجال آنرا نمی داد تا بر رشد شخصیتش و شیوه ارتباط با دیگران را بیفزاید.

او میگوید:

«پدر و مادرم خیلی سختگیر بودند و حتی



ناتالی بعد از ازدواج مجدد خود را خوشبخت احساس میکند.

از عشق عجیب جهانی:

از مجله معروف اشتون

مترجم: سید فقیر علوی

عروسی در زندان

دختری وارد زندان شد و با جوانی که محکوم به حبس ابد است ازدواج کرد



گیردا بونر در لباس عروسی او تصمیم خود را برای چنین ازدواج عجیب گرفته است.

مامور عقد نکاح در برابر پرداخت بیست و هشت و نیم مارك مالیه عقد نکاح دختر و پسری را اعلام و در پای نکاح خط شان مهر دفتر ثبت نکاح را آشنا و ابلاغ داشت. مالیه عقد نکاح پرداخته شد و به این ترتیب دختری در عقد نکاح جوانی در آمد. نور خورشید در روز های ماه جنوری از خلال پنجره آهنین بدخل سلول نفوذ میکرد. دروازه ای که فقط چند ساعت قبل دوستان داماد بنام تبریک چند گلدهان گل برای وی هدیه

داده بودند هر روز شام قفل میگردد. میخائیل ایردن هنوز بیست و دو ساله بود که مقیم زندان شد و حالا چار سال از آنوقت میگذرد.

نیمه از مهمانان که در محفل عروسی اشتراك کرده اند لباس سموکینگ پوشیده اند، از جمله زندانیان میباشند. مجموع مهمانانیکه در مجلس عروسی این دو جوان در داخل زندان اشتراك کرده اند به سی تن میرسند. میخائیل ایردن که فعلاً بیست و شش سال دارد چار سال قبل در اثر يك قتل عمد به حبس دوام محکوم گردید. هفته گذشته در یکی از محابس هامبورگ با پیغله گیردا بونر که سی و شش سال عمر دارد و بحیث خبر نگار تلویزیون کار میکند ازدواج کرد.

ازدواج با محکومین حبس دوام یکی از آرزوهای دیرین پیغله گیردا بشمار میرفت خودش بخبرنگار شتون گفته که برای من میخائیل ازین لحاظ جالب است که زندگی پرماجرائی دارد. من در حیات خود باشخصیکه پشت موتر مرسیدس سوار باشد هرگز ازدواج نخواهم کرد.

پیغله گیردا اشو هر آینده اش را برای نخستین مرتبه روی پرده سینما دید. وی در فیلم (بنام ملت) بازی میکرد و فعلاً نیز در سینما های آلمان غربی در معرض تماشای مردم قرار دارد.

این فلم در محبس فوئلز بوتیل که فعلاً داماد ایام حبس خود را سپری میکند تهیه گردید و در آن زندانیان در کسوت قاضی وکیل دعوی و متهم میکوشیدند در یابند که چه انگیزه ایردن و دوتن از رفقاییش را واداشت که چار سال قبل ملاح نشه ایرا به قتل برسانند و بکهرزار و یکصد مارك او را بزدند.

پیغله گیردا که پرودیو سر فلم (بنام ملت) بود سه بار تمام فلم را از سر تا پامور کرد فقط برای اینکه میخائیل ایردن من بحیث متهم چه مستو لیت های درین قتل دارد.

وکلای دعوی که در جمله محبو سین بودند، در پایان تماشای فلم جملگی به این عقیده رسیدند که اگر صلاحیت کافی حقوقی میداشتند او را به حبس ابد محکوم نمیکردند بلکه از نظر روانی او را مورد مطالعه قرار میدادند.

وقتی پیغله گیردا اشوهر آینده اش را قبل از ریلی فلم ملاقات کرد. تصمیم گرفت بکام این جوان بشتابد. میخائیل ایردن بیست و یک سال تمام چون حیوان تیر خورده در گوشه دهکده سیکس

هایمن زندگی میکرد و دو سال بعدتر مرتکب جنایتی شد که او را برای ابد مقیم زندان ساخت، دختر ژور-نالیست شروع به نامه نویسی به ادرس او کرد. در نامه نخستین خود که بیشتر جنبه تعارفی و تشریفاتی داشت نوشته بود که لااقل از يك هفته باینطرف من مشکل شمار احساس میکنم اگر امکان داشته باشد لطفاً بعد ازین اگر با کسی در زینه رو برو شدید او را پرت نکنید و چوکی را محض برای نشستن استفاده کنید.

زندانی محکوم بحبس ابد، این رشته باریک را وسیله نجات خود پنداشت و از آن روز به بعد هر روز بعنوان گیردای خبر نگار نامه مینوشت. دختر زیبای نویسنده اشتباهاً نام او را می گرفت تا بالاخره بران شد که روز های یکشنبه به دیدار او زندان برود و در ضمن لسان انگلیسی او را بهتر بسازد به این ترتیب برخی اوقات بحیث معلم و برخی اوقات بحیث پرستار ازودیدن بقیه در صفحه ۴۶



بعد از پنج ساعت دیدار عروس و داماد از هم دیگر جدا میشوند.

گیردا بورنر دختری که خبر نگار تلویزیون است علی الرغم احتجاجات و مخالفت خانواده خویش با جوانی که نسبت به قتل عمد به حبس ابد محکوم شده است و فعلا در زندان هامبورگ دوران حبس خود را طی میکند ازدواج کرد.

میکرد. میخائیل ایردمن که در ظرف هشت سال تعلیمی پنج صنف را طی کرده بود حالا عقب افتادگی خود را آهسته آهسته جبران میکرد. و مدتی نگذشت که مقداری فزیک آموخت و ضمنا به لسان انگلیسی نیز مهارت پیدا کرد و لسان آلمانی اش بهتر شد.

میخائیل پیشرفتی که در درس خود حاصل کرد برای گیردا غیر قابل تصور مینمود. خود گیردا به خبرنگار شتون گفت:

واقعا چقدر لذت بخش است که چنین يك انسان محروم مایوس بار دیگر بزندگی امید پیدا کند و نشاط گذشته را باز یابد.

پنج هفته بعد از نخستین ملاقات با محبوس شمار يك هزار و شش صد و شصت و پنج سیری نشده بود که تلفون دفتر خبر نگاری تلو یزیون دنورددویشش، به صدا درآمد. پیغله گیر هارد وقتی گوشی را بر داشت متوجه شد که میخائیل گیردا از زندان با او صحبت میکند. میخائیل بلافاصله گفت که آیا میتوانیم ازدواج کنیم.

پیغله گیردا در جواب گفتا درین مورد پیش من نیز فکری پیدا شده است و در نامه دیگری به پیغله گیردا نوشت که برای نخستین مر تبه احساس میکنم که زنده هستم.

و بعد برای اینکه شوخی کرده باشد در نامه خود افزود: تو باید خیلی خوشبخت باشی که شوهری خواهی داشت که برخلاف سایر شوهران که تا وقتهای شب بخانه بر میگردند اوتام روز، خانه اش را ترك نمیدهد. به میخانه هانمیرود و با زنان و دختران دیگر سرو کار ندارد.

وقتی خویشا وندان و دوستان گیردا از تصمیم نامبرده خبر شدند همه بیکزبان براو اعتراض کردند و عمل او را جنون آمیز خواندند. مثلا ازومیر سیدند که ایا مسؤلیت خویش

را با این تصمیم میتواند ارزیابی کند. و او در پاسخ میگفت که البته مسؤلیت این عمل را نيك آگاه است و نمیتواند مردی را بزندگی امیدوار بسازد و بعد از جلو او فرار کند.

برخی اعتراض میکردند که مبادا این تصمیم انگیزه شہوی داشته باشد گیردا در جواب گفت اگر چنین انگیزه ای وجود میداشت رو بزدان نمیکرد تازه اینکه زندگی مادر خطر نیست. عده ای دیگر تفاوت سن بین گیردا و میخائیل را طرح کردند گیردا در جواب گفت که میخائیل به احساسات من خوبتر ملتفت است و وقتی پرسیدند راجع به تفاوت تربیه چه چاره شود گیردا در جواب میگفت که میخائیل متوجه است که باید بیشتر بیا موزد و او از عهده این کار به خوبی میتواند بدر شود.

باز هم او را آرام نگذاشتند و از اومی پرسیدند که آیا این يك عمل سو سیالستی است؟ پیغله گیردا جواب میداد من بدین جهت با او تن به ازدواج دادم که دوستش داشتم. و عشق بیکدیگر کار مشکل ما را آسان ساخت.

یکتن از دوستان بسیار صمیمی گیردا يك سلسله مثالهای از چنین از دوا جهای نافرجام بر شمرد مثلا به او گفت که سویی لیون هنرپیشه فلم لولیتا با گاری اركسن محبوب س ازدواج کرد ولی این ازدواج دیری نپائید و از هم جدا شدند و یا پیغله ارینا اهل شهر دوسلد روف با سام شپپرد که محکوم بحبس ابد شده ازدواج کرد طوری که همه خبر دارند بلافاصله پیغله ارینا طلاق خود را گرفت. سیزلا نرس شفاخانه بایو- رگن، بارش که نسبت به قتل اطفال به ده سال حبس محکوم شده بود ازدواج کرد ولی این ازدواج تادیر-

بقیه در صفحه ۴۶

میخائیل ایردمن و گیردا بعد از مراسم عقد نکاح

صورت مثال، دختری مشغول نقاشی نیم رخ از زندگی آرام است اولیو زرد رنگی را بر روی میزی آبی تیره می کشد. اکنون اومی خواهد تا لیونگه روشن تری در برابر زمینه آبی تیره داشته باشد. اومی تواند بازدن رنگ زرد روشن به لیو ویا آبی تیره تریه روی میزی این کار را انجام بدهد. ولی اگر ایوانه وارنلاش می کند تا از اثرش جایزه ای

بگردد آثار دیگران را به نظر حقارت ببیند پس او تا صدسال هم هنر مند نمیشود. و بالاخره اگر هنر مندی يك نقش را بدرستی بازی می کند، بسیاری مواقع صفت مشخصه یا خط روشن شخصیت که بجایش میکند بازی بر او اثرورسسی کند. و در همین جا قدرت باروی و نیرومندی هنر را می بینم. هرگاه اطفال یا کلان سالان نقش عشاق را بازی می کنند بسیاری

مواقع آنها احساس عشق و دوستی را با طرف می نمایند حتی اگر مانند ریشو و ژولیت نباشند.

هنرمند دور کرد. برای اثرگذاری يك ساخته هنری همیشه باید تماشاگر در نظر داشت در غیر آن حس اساسی يك اثر که همان وارد کردن اثر بروح تماشاگر است و اگر مبالغه نشود هدف اساسی است ازین میرود. زیرا در اینجا نیروی پیوند با تماشاچی نهفته است.

برای دیدن این مطلب را که اثر هنری فقط در اول بودن جایزه ساخته میشود از مغز



«شامگاه» اثر فریدر سنز



«زندگی آرام» اثر اولیس

بقیه صفحه ۱۱

وارث

یعنی که دیگر بازی تمام شد ... ؟ اقل پنج سال زندان ... در برابر دوام عیاشی که آنهم چندان دلچسپ نبود و باترس و خوف سپری شد.

گفتم :

حالا دیگر حساب تصفیه شده است حالا بگو بستر ازین هم دست به این کارها زده ای ؟

ایوانف دست هایش را بهم مالید بچشمهائیم نگاه دقیقی انداخته گفت :

«انسان به امید زندگی میکند .

به امید اینکه مردم را فریب بدهد و افسا هم نشود ؟

او بسیار صادقانه اعتراف کرد :

«بلی ... زیرا هنوز هم در دنیا اشخاصی پیدا میشوند که بخاطر پول وجدان خود را به شیطان می فروشند بدست آوردن پول به اصول دوم ، اما خود شان نمیدانند که بخاطر این کسب منفعت چگونه بچاه می افتند اشخاصی اند که با شنیدن نام دالر و کسب

منفعت دست و پاچه میشوند و همین عیجان احمقانه شان آنها را بچاه می اندازد حال يك آدم جالاک چرا ازین حماقت خالیانه استفاده نکند ؟

پرسیدم :

«این استادداری را چگونه بدست آوردید ؟ او در جواب گفت :

«من در (روبرت کالج) درس میخواندم، بعد و تا چند سال قبل بحث فروشنده اجناس از در کشور های مختلف اروپا سیاحت نمودم مود افتاده که به قیمت ارزان عرضه میگردد کار می نمودم و بعد مرا بعلت مریضی تقاعد دادند پول تقاعد زندگی مرا آنطور که میخواستم تامین نمیکرد نمی خواهم گذرده گویی کنم من نسل جوان را که خود نیز شامل آن خیلی خوب میشناسم میدانستم

که بالاخره گیر می افتم ولی میخواستم با آن کلاهبرداری ها تبارز کنم و اقلا خودم را قانع بسازم که کار مهمی را انجام داده ام من نامه ای به بانك تجارت خارجی نوشتم و تذکر دادم که از کاکایم که در امریکا بسر می برد سی هزار دالر ارثیه من بایست از طریق این بانك بمن برسد ، آیا در مورد انتقال آن چه نظری دارید .

بقیه صفحه ۱۲

رسالت تاریخی

نامطلوب گذشته ها بوده و درین راه برای علاج پسمانی و آنچه دردآور است فقط نیروی متعدد و سرشار و جوانان عاجز خواهد بود که باید صمیمانه به کار افتد .

بازدک مطالب فوق و خواسته های عصر و

خلاف انتظار من شعبه اسعار بانك جواب نامه ام را نوشت و همین جوابیه قسمی بود که من در کلاهبرداری میتوانستم بغیوسی از آن استفاده کنم .

پرسیدم :

«آیا حقیقتا شما کاکائی در امریکا دارید ؟ باخنده جواب داد :

«بلی يك كاكا دارم اما فقیر تر از موش های کلیسا (پایان)

زمان در تحت رژیم جمهوریت و فشرده به آن، برجوانان است تا خطایه تاریخی اول سنبله دولت جمهوری را جهت خدمت به هموطنان و وطنداران عزیز در قدم اول چندین بار مطالعه و با اطلاع از آن در فعالیت های آتی زندگانی رسالت و وظیفه اولیه خود را آگاهانه انجام داده باشم و آگاهی از آن مشعل دار و پیشقدم فعالیت های اساسی باشند که منطقا طالب وظایف سنگین از جانب ماست . زیرا «بیانیه خطاب بمردم» آنچنان سند علمی و آنچنان وثیقه ملی افغانان بشمار میرود که آینده روشن و پیرومند فداکاران و خدمتگزاران صادق وطن را علما

بیشینی می نماید .

اگر مختصرا نتیجه گیری شود مهمترین و اولتر از همه در شرایط و اوضاع و احوال کنونی رسالت اولیه جوانان ما را تقسیم و افاده بیانیه خطاب هرچه بیشتر و طرز مطالعه دقیق علمی فرا گرفته شود و با سلاح و روحیه واقعا انسانی که از آن فراهم میشود با دقت ، وفاداری، خودگردی و وحدت و اتحاد در کارها به سوی سعادت و شادگانی هموطنان کوشا باشند و رسالت خویش را در بر تو نظام جمهوری ادا نمایند .

طفلی درختم روز دوم از فعالیت معده خود چیزی نشان نداد یعنی چیزی خارج نشد به داکتر مراجعه نمود.

فعالیت معده طفل که از سینه مادر شیر می خورد:

در هفته های اول ولادت يك طفل که از سینه یا پستان مادر شیر می خورد معمولاً روزانه چند دفعه مواد غائله از معده اش خارج می گردد. بعضی اطفال این عمل را بعد از هر خوردن شیر انجام می دهند که رنگ آن دارای رنگ زرد روشن می باشد و یا ممکن است به غلظت خمیر و یا کریم بوده اما هرگز بسیار سخت نمی باشد.

بسیاری اطفال که از شیر مادر تغذیه می شوند در سن ۲ یا ۳ ماهگی از فعالیت معده مکرر به گاه تغییر پیدا می کنند مثلاً بعضی اطفال روزانه يك مرتبه در حالیکه عدد دیگر صرف يك روز در میان و حتی بیشتر معده خود را تخلیه می نمایند، این حالت آخر يك نوع اختلال برای مادر شمرده می شود که باین عقیده باشد تا هر طفل باید روزانه يك دفعه معده خود را تخلیه نماید اما تا وقتی که طفل مستریج بوده احساس ناآرامی نکند قابل تشویش نیست. مواد غایبه طفل شیر خوار از سینه مادر نرم می باشد و لو که بعد از هر ۲ یا ۳ روز بعد نیز خارج گردد.

بعضی اطفالی که از شیر مادر تغذیه می شوند برای ۲ یا ۳ روز معده شان تخلیه نمی گردد تکلیف بیج احساس می نمایند، البته درین مورد با داکتر مراجعه و مشوره نماید آنچه قابل تذکر است اینست که هرگاه داکتر لازم نداند خود سرانه از شاف و اماله کردن طفل خود داری کنیز یا طفل با آن عادی می گردد.



میرسد، بزرگترین چیزی که از آن لذت و حظ بیشتر می برد بدست آوردن اشیا و بدین بردن آنست. بنا بران اشیا و یا لوازم خانه که در خارج منزل رنگ شده و مواد آن محتوی سرب باشد، سامان بازی نازک و لطیف که طفل بتواند آنرا پارچه پارچه سازد (خواه بوسیله دست ها و یا توسط جویدن)، اشیا نولاتی، مهره های شیشه ای کوچک و دانه های تسبیح و غیره سامان و بازیچه اطفال که امکان بدهن بردن و فرو بردن آن به گلو و خفه شدن موجود باشد بدسترس طفل قرار ندهد. هرگاه بازیچه های را بری که اشیا فلزی داشته باشد آنرا کشیده در اختیار طفل نگذارید چه بیم آن می رود که آنرا کشیده و بدین خود انداخته فرو برد.

فعالیت روده ها و معده طفل

برای روز اول یا کمی بیشتر بعد از تولد از معده طفل يك ماده خارج می شود که (می گوئیم) نامیده شده دارای رنگ سیاه سبز و سیاه بوده غلیظ و چسبنده می باشد سپس رنگ آن به نسواری و بعداً به زرد تبدیل می شود و اگر

صمیمیت شما با طفل تا ن

مترجم: ناهض

بین هم بازی ها انجام دهنده هر گاه يك خانمی که جدیداً مادر شده باشد از بازی کردن با طفل خویش و در آغوش گرفتن وی در وقت زیاد بیداری لذت برد و وقت زیاد خود را صرف نماید طفل کاملاً بمادر متکی شده تقاضا و آرزوی طفل بیشتر می گردد تا مادرش همه وقت خود را وقف وی سازد و درین باره در آینده نیز صحبت خواهیم کرد.

اشیا که طفل با آن بازی کند:

اطفالی که شروع می کنند وقت تراز خواب بیدار شوند مخصوصاً در اواخر ساعات بعد از ظهر درین اوقات می خواهند تاجری انجام دهند و آرزوی رفیقی را می دانسته باشند در سن ۳، ۴ و ۵ ماهگی از دیدن اشیا که رنگ های روشن و درخشان داشته باشد و اشیا که ترکت نماید لذت زیاد می برند و در خارج منزل حتی از دیدن برگ ها سایه های اشیا خوشی برایشان دست می دهد و در داخل منزل به دیدن دست های خویش و تصاویر، تابلو های که در دیوار آویخته باشد خود را سرگرم می سازند - پس می توانید برای طفل خویش اشیا مختلف شکل پلاستیکی رنگه راتیه کرده آنرا در بین يك رشمه در آورده بالای گهواره، ریکشا، تخت خواب و اگر هیچ موجود نباشد و طفل شما روی دوشکچه بالای سطح اطاق باشد طوری آنرا بیاویزید که فقط دست طفل برسد و طوری آنرا آویزان نمایند که بالای بینی طفل قرار نگیرد همچنین می توانید از کاغذ مقوای نازک چیزهای مختلف ساخته و با کاغذ های رنگه پوش کنید و آنرا در سقف و یا جاهای دیگر که بلند باشد آویزان و یا آنچه از اشیا مناسب خانه که در دسترس شما باشد مثلاً قاشق ها و پیاله های پلاستیک و امثال آنرا با تارها بسته کرده در جاهای بلند معلق سازید تا بعضاً بدور خود شور هم بخورد و در عین حال بغاظر داشته باشید که در نتیجه و عاقبت هر چیز بدین طفل می رود.

طوری که يك طفل در وسط سن یکسا لگی

هرچه برای يك طفل خوب است تادر خلال بازی نزدیک مادر (برادران، خواهران اگر داشته باشد) تا آنکه مادرش رادیده بتواند، صدای مادر را شنیده بتواند، سخنان مادر را که وی را مخاطب می سازد شنیده بتواند و هم گاه گاهی راهنمایی مادرش را که در کجا بازی کند و با چه بازی کند حاصل کرده بتواند اما مناسب و معقول نیست تادر دامان مادر و یا در آغوش باشد تا وی را مشغول سازد. طفل از مصروفیت بار فکری هم بازی خود حظ برده می تواند، از آن استفاده بدست می آورد و حتی باد می گیرد چطور سبب خود را



لاریستی



التر: م. ت. آی بیک
ترجمه ج. ش.

علیشیر نوایی

خبر باز گشت عیشیر نوایی بهرات و انتصاب او بهیث مهر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدارند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها)، شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و یاری نوایی قوت از کوفته را دوباره بدست می آورد و میرزایادگار را بقتل میرساند.

دولتستان همان سال بر اساس یک فرمان عیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تأیید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنها د های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت تأیید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگرد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

توغان بیک بایک دست از کمر پیر مرد گرفته، چون کودکی او را از زمین برداشت: «میخواستم چون پیر گاهی» بر زمین بزنم، اما حرمت این چارو ب نمیگذارد! پیر مرد را آهسته بر زمین گذاشت. رنگ نور با بسا شدت پرید. اندوهی دردناک بر چشمانش سایه افکند. دستهای استخوانی را بردوش توغان بیک گذاشته با وضعی درد آلود حرف زد:

بیک جوان، این همه از جا در رفتن چه سودی در بر دارد؟ فقط آدم نادان گرویده عیش و نوش این جهان می گردد. باری زیر بایت رانگاه کن، هزاران چشم خیره بسویت میگرد! تو نمیتوانی آنها را دید، اما چشم دلت بوضاحت میتواند آنها را ببیند... میدانم، منصب و مقام بر عقل و هوشت چیره شده است... خاکساران عاجز و ناتوانی نظیر ما را در نظر نداری. اما باید بدانی که سر انجام هر دوی ما بیک جایگاه خواهیم رفت، قسمت هر دوی ما یک مشت خاک سرداست! اکنون که زنده ایم، از هم فرق داریم من بیک برده ام و تو جوان آزاد و پر خور دار از جایگاهی بلند. اما در آغوش خاک هر دو یکسان خواهیم خفت. هو، چه سلاطینی که ندیم، شاهرخ میرزا، ابو القاسم بایر میرزا، ابوسعید میرزا همه اینها رهسپار دیار نیستی شدند. منم خیلی زود خواهم رفت. هم سلطان و هم برده، سرانجام همه از یک راه خواهند رفت!

نور بابا قطرات اشکی را که بر رخساره های لاغر و پر چین خاکی از رنج و کارش لغزیده بود، با دامن چین کهنه خویش سترده به گار خود تصفیه بیخ در خشان متمر نورس مشغول گردید.

توغان بیک باناز و تبختر گفت:

«پیر مرد، سخنان معنی دار است... در صورتیکه عمر کوتاه و ناپایدار است، تا زندای گرد از زندگی بر انگیز! پیر مرد بدون آنکه نگاه کند، آهسته گفت:

«ممکن است این گرد خودت را نیز خفه کند!

توغان بیک بطرف مجدالدین که از میان صفوف درختان جلو می آمد، بسرعت گام برداشت.

مجدالدین بایک دست بردخت سبب تکه کرد و خود را پیچ و تا بداده پرسید:

«خوب، باز چه خبر است؟

توغان بیک نجواگنان گفت:

«خدیدجه بیگم میل دارند شام امروزش با شما صحبت کنند.

مجدالدین چشمان خود را نیم باز نموده، افکند. حواس خویش را جمع کرد.

«خود شان شیخ... شیخ... شخصا فرمودند؟ و با جدیت ادامه داد و نیز در کجا باید ایشان را ببینم؟

«سرگرده کنیز کان شان گفت. دسرهای جدید مظهر میرزا، ناگهان چهره مجدالدین از موج خنده به نحو بی معنایی شگفت. توغان بیک از زمین نگاهی به خواجه سا بق خود افکند:

«البته ماراهم به حضور ملکه مان معرفی خواهید کرد...»

«برادرم به وضع صحبت نگاه میکنیم.

۲

بعد از خفتن، پروانه چی به سرای جدید شهبازده آمد. برای رفع هرگونه شبیهی به ملازمانی که او را استقبال نموده بودند حالی ساخت که آمده است تادیداری از شهبازده بعمل آورد و در حق وی دعا نماید. ملا زمان با دست خویش به فاصله دورتر اشاره کردند. مجدالدین مثل اینکه آتشی در خرم زغال تیره شب افتاده باشد، شراره صد شامشعل را درخوا مشاهده کرد. اوسر خود را سنگین تکان داده چنین وانمود ساخت که از مشاهده این صحنه دچار هیجان گردیده است «آخ شهبازده ما با چه سرگرمی هایی اشتغال دارند! چه منظره زیبا و دل انگیزی!»

یکی از ملا زمان که بسوی مشعلها چشم دوخته بود گفت:

«شهبازده ما هر روز سرگرمی های نو و وسایل تفریح نواختن میبند!

مجدالدین بعد از آنکه مدتی در اطراف سرای قدم زد، بیافتن سر کرده کنیزان موفق شد. کنیزک پس از دقایقی چند بر گشته او را از راهی تاریک و خالی از آدم رهنمونی کرد. مجدالدین به بنای دو منزله ای که از تمام دریاچه عایش نور میافت وارد گردید. از زین به منزل دوم قدم گذاشت و از دهلیزی که دوزن سیاه رنگ قیرگون دران نشسته بودند گذشته به خانه نسبتا کوچک زیبا، آراسته و پر تجملی وارد گردید. بادیدن بانویی که در صدر خانه روی دوشک ابریشمین در پای دریاچه نشسته و بر بالین تکیه داده بود، قامت خود را دو تا ساخته تعظیم کرد و بعد از استیذان باز هم تعظیم کتان پایا تر رفت و دوزانو نشست. کنیزک بعد از آنکه نوسک شمعا را پرید، همانطور عقب گام برداشته از اطاق بیرون رفت.

زیورات و آرایش خدیجه بیگم چشمان پروانه چی را بی اختیار سوی خود میکشاند، اما خوشتر را نگه داشت سر بر سر

«آیا صحت مبد علیا (۱) بیگم خوب و، خاطر مبارک شان از شادمانی بر خور دار است؟

«خدایا شکر - خدیجه بیگم با انگشتان درازش موهای بنا گوش خود را جمع و چو ر کرد - شما را بگویم قع سر گردان ساختم. آخ، اگر دیگران بخور و مبد علیا بیا بستانند، این چاکر شان دوییدن بر درین آستان را برای خود بختیاری بزرگو

مایه مسرت و افتخار میداند:

خدیجه بیگم دوست داشت تا خود را بهیث غمخوار کشور نشان بدهد، بنا بر آن بر طبق عادت جویای احوال مملکت گردید. مجدالدین پیرامون اینکه (در روزگار دادگر بی همتایی چون خاقان بزرگ و ملکه خردمند چون خدیجه بیگم) فراوانی و آرایش در سراسر کشور حکمفرماست، با طمطراق سخن گفت و در موارد لازم خدماتی را نیز که خود انجام داده بود، تذکر داد. خدیجه بیگم که لحظه ای بسا زیورات و موهای خویش مشغول میبود و گاهی از دریاچه به صحن تاریک باغچه میگریست سخنان او را با تکرانی استماع کرد.

خدیجه بیگم با لطف و ملامت لپار داشت: «از آنجا که نسبت بشما خیلی اعتماد داشتیم، خواستیم در باره برخی امور با شما مشوره نمایم.

«این چاکر از یافتن کلماتی که بتواند در برابر این لطف بزرگ شما مرا تپاقتان و سپاس خویش را ابراز دارد، خوشترن را ناتوان می بیند!

«... از فضل خداوندی پسر مامظر میرزا بترت راه رشد می بینا ید و روز تا روز خویشتن را باز میشناسد، چیزی در خاطر ملکه گلشت و سکوت اختیار کرد.

«آه، خداوند تعال به گوهر بی همتای تاج خراسان - شهبازده جوان ما، عمر خضر و شوکت سلیمان نصیب کناد!

بر رخساره های آغشته با سفید خدیجه بیگم دفعتا موی از تبسم دوید با ملایمتی ساختگی گفت:

«این واضح است که در قلب مادر هیچ مسرتی برتر از اندیشه شادگامی و سعادت پسر نمیتواند راه یابد. اگر خدا عمر دهد، مظهر میرزا خیلی زود بزرگ خواهد شد. قلب او را آرزو های بزرگ مالا مال خواهد ساخت و برای لشکر گسی آماده خواهد گردید مگر چنین نیست؟

(۱) لقب خدیجه بیگم.

آسمان کشور دور برانیم . هر که در برابر مردم بیداد و ستم روا دارد، بدون تردید در صف دشمنان مافزار خواهد گرفت .

ممنونم از اینکه تصمیم گرفته ام تا بقدر توان خویش شمشیر بیداد را خرد بسازم . اکنون بر ما است تا برای انجام این امر مقدس همه یکدل و یک تن باشیم، و منافع مردم را نسبت بمنفعت شخصی خویش ترجیح بدهیم . بعقیده کمینه این جوهر حقایق است.

نوایی چه در دیوان و چه در سایر دوا بر دولتی، روز تاروز شاهد اعمال تازه به تازه دشمنان گردید . روز تاروز دامپای فتنه و فساد ی که بر ضد وی جیده میشد، آشکار تر میگردد . ازورای سخنان شیرین چون عسل تلخی زهر میتراوید پروانه چی از کبر و غرور روز تاروز بخود میباید . نظام الملك نقشه

های دسیسه آمیز را بادر نظر داشت آینده ای نسبتا دور طرح و تنظیم میکرد . آنها میکوشیدند تا کار های مهم دولت را دور از نظر نوایی و بدون اشتراك وی انجام دهند . عناصری که روزگاری نوایی آنها را به نسبت اعمال کثیف شان از دستگاه رانده بود، باز هم در صدد جاره جویی و تقرب برآمدند .

بقیه در صفحه ۴۹

وی نیز وجود دارند . عناصری هم وجود دارند که صدهزار تنگه معاش را ناجیز پنداشته، بهر گوشه و کنار لجن پراکنی میکنند . مآخائانی را هم که در صدد تجزیه وطن اند، میشناسیم . طعا باید آنها را نابود ساخت . اما برای انجام این امر باید مردانه و استوار گام برداشت . اگر دیگران کجروند ، ما نباید از شیوه آنان پیروی کنیم . ببینید : آزرخش از چه جایگاهی بلند میدرخشید، اما به نسبت به کجروی در قمر زمین فرو میرود، اما شمع که راست و استوار است، با اینکه سراپا آب میشود، در نور میسوزد و بماحول خود فروغ میبخشد .

درویشعلی که گونه اش بسرخ گراییده بود گفت :

... من فقط میخواستم بگویم که نباید میدان را برای دشمن گذاشت .

نوایی که این گفته او را با حرکت دست تصدیق میکرد پاسخ داد :

... گاملا درست است . اما نباید این چیزها را به عداوت شخصی بکشانیم . باید هر مسئله ای را بادر نظر داشت شرایط آن از راه درست و صحیح حل نمود .

چندتن از حاضرین یکصد گفتند :

... طعا باید چنین باشد !

نوایی دوام داد :

... ما باید ابرهای تیره بیداد و فساد را از

نظر خاقان ستاره های تابناک و تیره و نیات پاک را ناباک جلوه دهند .

عامل پری که چشمانش به ضعف گراییده بوده صحبت پیوست :

... در هر جاتخم فتنه و فساد میباشد !

نوایی تبسم کنان گفت :

... مردم ماسخن حکمت آمیزی دارند : سک پارس میزند و کاروان میگذرد !

درویشعلی دفعتا سر خود را برداشته تارهای بروت خود را زیر دندان گرفت . وی از برادر خود اینگونه روش ملایم را انتظار نداشت . وی توقع داشت تا برادرش نطقی همچان انگیز ایراد کند و برای تصمیم قاطع اظهار آمادگی نماید . او بدون آنکه بتواند احساسات خویش را مستور دارد با شور و اضطراب سخن گفت :

... آنها نسبت بشما حسد میورزند . چشم آنرا ندارند . تا شما را درین جایگاه ببینند .

پروانه چی در هر قدم بسوی شما سنگ اندازی میکند .

خواجه افضل با حرکت سر خود که دستار ابرشمن بزرگی بر آن بسته بود، این گفته را تصدیق کرد . نوایی نگاه تندمندی داری بسوی

درویشعلی افکند و با جدیت و برافروختگی او را مخاطب ساخت :

... مگر ما از نیات این گروه بیخبریم ؟

مجدالدین کیست ؟ عناصری به مراتب بدتر از

باختم محفل مهمانان پراکنده شدند . پس از رفتن آنان خواجه افضل ، درویشعلی و برخی از صاحبان مناصب نزدیک بشاعر وارد گردیدند . نوایی آنها را به منزل دوم گوشه خوش هوا که دو سمتش باز بود و نگاه های همرنگ افش در بر تو خورشید چون آتش مشتعل بنظر میرسید، رهنمایی کرد . بعد از پرس و واپال از احوال دوستان با ذکر لطائفی که در محفل چند لحظه قبل روی داده بود، آنها را خندانید . سپس برینچرخه تکیه نموده بسوی باغها و سپیدار های دوردستی که باوژش نسیم ملایم، آهسته میجنبیدند و در امواج سرخام غروب فرو میرفتند ، چشم دوخت . ابرهای نازک پنبه مانند که در پهنای آسمان زنگارگون بشکل نعل اسب گسترده شده بود، آرام شتا می نمود ... شاعر ناگهان بسرعت سر خویش را دور داده به خواجه افضل نگاه کرد :

... بریشان بنظر میرسد ... مثل اینکه میخواهید چیزی بگوئید ... ؟

خواجه افضل بسوی نوایی خم شده گفت : ... میخواستم جناب شانرا از برخی امور مطلع گردانیم . هر چند مطمئنم که از تمام امور نسبت بما بیشتر اطلاع دارید .

نوایی خواص خود را متمرکز ساخته اظهار داشت :

... البته این وظیفه دوستان است تا ما را در جریان امور بگذارند .

خواجه افضل در اطراف اینکه پروانه چی مجدالدین تلاتی دارد دوست قهار باز خود امیر مغول را بسمت حاکم استرآباد مقرر نماید و همچنان درباره کار های نامطلوب نظام الملك و اعمال کثیف ... شهاب الدین و داروغه شهر به تفصیل صحبت کرد و دریایان خاطر نشان ساخت که پیرامون خاقان را عناصر نا مطلوب جاه طلب احاطه کرده اند .

نوایی با تائر گفت :

... بهتر بود اگر میگفتید پیرامون ایشانرا مشتی وحوش درنده محاصره کرده اند . از آنها شبانگاه جز فسق و فجور و انواع تبکاریها سر نمیزند و چون روز فرا رسد از شهری به شهری و از قریه ای به قریه ای میروند و به جهرو چپاول دست دراز میکنند . خاقان در میان این انبوه وحوش خویشتن را (بیر) می پندارد و با تبکاریهای آنان انباز میگردد !

همگان مثل اینکه از این سخنان هراسیده باشند، سر بر زیر افکنده خاموش ماندند . لحظه ای بعد درویشعلی سکوت را بر هم زد و در حالیکه پیشانی هموار خود را میمالید گفت :

... حضرت خاقان از آنچه میگردد بیخبرند .

نوایی با ظمندان اظهار داشت :

... باز هم با تمام قوا میگوئیم تا این پرده غفلت را بدریم و راه حقیقت و عدالت را بکشانیم !

یکی از ملازمان جوان گفت :

... جناب علیشیر ! خیر شما بسان خورشید با لوتابناک هستید، اما دشمنان تلاش دارند در

شماره ۵۰



مسوول خانه اده

کیست؟

«مرد یازن؟»

رابطات مختلف نظرهای آنها که روی این
برابرم هامیچرخد آشنا خواهم کرد. قبل از
همه فکر میکنم بهتر باشد که سخنان آنانرا
بشنویم که مستقیماً هدف تعقیبات و تفکرات
مانیستند و بسیار ساده ...

چگونه این موضوع را توضیح بدهیم ...
بدنیست رشته سخن را بدست خودایوان فید
و روی کارونوف که رئیس فابریکه نساجی
شهر میشک است و خالمش افگیناستیانونا
یکی از شعبات ریستدگی همان فابریکه میباشد
بدیم .

... از نگاه شوهر

ایوان کادونوف :

- چرا دراستیشن ریل گفتیم که: (اگر مادر
نمی بود ۵۰٪) زیرا اساساً این مفکوره ازخانم
بود .

واو بود که پیشنهاد کرد تا فاکولته رابه
شکل سامع تعقیب کنم منظورم اینست که با
این پیشنهاد شوق تحصیلات بیشتر درمن
اضافه تر قوت گرفت ولی ... ماحالا تمام
منظره رايك بار دیگر در برابر دیدگان شما
قرار میدهم برای اینکه صحت کامل گفته ام را
ثابت کنم از اسناد و مدارك نفقه خانوادگی
استفاده می کنم و بدسترس شما قرار میدهم
این شما و این هم آنچه من میخواهم عرض
کنم :

و قتیکه ما با هم اولین بار برخوردیم هر دوی
مادر فابریکه ریستدگی کار میکردیم - افگینا
ستیانونا «خانم» کارگر ریستدگی و من خودم
معاون يك استاد بافنده بودم هر دوی ما بطور
سامع در تخنیکوم درس می خواندیم . بتاريخ
۲۶ اپریل ۱۹۵۹ عروسی کردیم که در ۲۵
جولای همان سال خانم دبلومش را دفاع کرد
و جناب شان بعثت يك تکتا لوک قدم در
جامعه گذاشت . من هم به صنف دوم تخنیکوم
ارتقا نمودم يك چشم بهم زدن ، متوجه شدیم
که تعداد ماسه نفر شده است ساشا بدنیامد .
دپلوم اولم را در سال ۱۹۶۲ دفاع کردم

رادر خانواده خود به هیچ وجهی برنمیگذاشتم .
و پسرك برای اینکه این درامه رسمی را
خانمه بدهد دسته گل لاله رابه خانم لاغراندای
که کنارشان ایستاده بود دراز کرد و در عین
زمان این کلمات را داد نمود :

- اجازه بدهید خانم افگینا ستیانونا که اخذ
دپلوم شوهر نانرا برای شما تبریک گویم !
آن خانم را خنده گرفت آنگاه چشمانش را به
طرف پسرك جدی دوخت و خواهرش کرد :

- لازم نیست به این بلندی گپ بزنی ، آوازت
تمام استیشن ریل را پر کرد فکر میکنی خوش
مزگی ات راهمه کس می پسندد ؟

نمیدانم که این خوشمزگی خوش کس
دیگری آمد و یانه ولی برای من دلچسپ بود .
این خانواده در نظر من جالب صمیمی ، سعادتمند
و مقبول جلوه کرد . آیا همیشه چنین اند ؟

قصه کردم با آنها آشنا شوم و راجع به اینکه
درین شهر چرا آمده ام با ایشان صحبت نمایم
و در مورد مسئولیت های مشترک زن و مرد در
خانواده مطالبی را با آنها در میان بگذارم .
میخواستم راجع به سال بین المللی زن با
مردم مصاحبه هایی انجام دهم و از کسانی که
در رشته های مختلف زندگی مصروفیت دارند
مطالبی گردآورم . دریای این مطالب خواننده

- ساشا از لب کتاره دور شو !
پسرك اعتراض کنان گفت :

- مادرم رانی بینم ، گفته نمی شود که
قطار معلوم شود ؟

دخترکی که مودبانه در کنار بیرون ایستاده
بود و در دستش دسته گلی دیده میشد گفت :

- از اینجا همه چیز بخوبی معلوم می شود .
همینکه قطار رسید او اولین کسی را که
میخواست ملاقات کند دید و فریاد زد .

- پدرجان ! و خود را به گردنش آویخت
و آنقدر پدر و پدرجان گفت و رویش را بوسید
که دسته گل بکلی فراموشش شده بود . و
بدنیال آن پرسید : پدرجان امتحانات چگو نه
گذشت ؟ دپلوم درجه اعلی گرفتی ؟

ساشا در حالیکه لبخندی کنج لبش معلوم
میشد گفت :

- تبریک .
و به رسم انسانهای بزرگ با پدر شان دست
دادند و دست او را فشردند .
دخترک به پدر خود گفت :

- و گلبهارا به مادر جانم میدهم .
از گلویش آواز ملایمی متصاعد شد و پدرش
گفت :

- اگر مادر جان نمی بود اصلاً ما جشن امروز



زانا دیمترو فئا بریزنوا



ایوان فیدو برویج کادو نو



نیکلای گریگو رویج یور کیوویج



ویرا گریگور فئا سنکو



میخائیل سمو نویج کلف جینا



افگینا استپانونا کادونوا

ومن پاریتا مصروف می‌شوم فکر میکنم مادر این خود تخصص خویش را خودتعمین کرده‌ایم شریک به مسائل ریاضی و ساینس تعامل نشان میدهند و سوالات اجتماعی ولسان را من بچروم به گردن خود بگیرم .

واگر روز های اول زندگی مشترک خود را در نظر بگیریم چندان ساده نبود وقتی سانشا تولد شد در ابتدا من و شوهرم هر دو مشترکا از و پرستاری می کردیم من و شوهرم در نوبت های مختلف به وظیفه میرفتیم اواز طرف صبح ومن بعد از ظهر به کار خود ادامه میدادیم روز های شده که در خانه همه چیز را برای من می گوید کوچک تهیه کرده ام و خودم با عجله به طرف وظیفه روان شده ام اواز پشت شیشه کله‌کشک کرده ام که نشوید شوهرم به کاری گر ندانید باشد و ناوقت تر برسد . راست میگویم همینکه انتظار تولد نوزاد دیگری را می کشیدم سخت وحشت داشتم : بدو طفل چه خواهیم کرد ؟

ولی در اینجا ایوان فدورویچ بسا کلمات قطع راحتم ساخت :

سقط يك دخترك میخواهم و بس !
و چندان مشکلاتی دامنگیر ما نشد سانشابه شش خوار گاه می رفت و بعدا به کود کستان شال شد ریتا هم آهسته آهسته بزرگ میشد و این عقیده به ما راسخ تر شد که میتوانیم يك نفر از به ادامه تحصیلات عالی بپردازد فکر کردم که این شخص باید شوهرم باشد . اواز من پنج سال بزرگتر است من اینکار را بعد ها هم میتوانم بکنم .

در پهلوی این وظیفه جدید شوهرم آمریگی از شعبات فابریکه نر بود داشتن تحصیلات عالی برای او حکم حتمی محسوب میشد . این پیشنهاد را ایوان به خوشحالی پذیرفت بعد از چند سالی هر دوی ما به فکر من افتیدیم و راجع به خودم توانستیم تصمیمی بگیریم . بهترین راهی برای من این بود که کورس های دوساله (بعد از وقت رسمی) اقتصاد را تعقیب کنم . و بدین ترتیب اولین گام من در تغییر مالیک گذاشته شد . شغل اکانومیسست هارا بسیار دوست دارم . بلی از نقطه نظر مادی هم مفادی برای مامی آورد .

بعدا چه باید بکنم ؟ رفتم تا معلوماتی در مورد انستیتوت اقتصاد ملی پیدا کنم . وظیفه ای که در فابریکه به عهده من است مستلزم داشتن تحصیلات عالی است .

همه چیز ماعادی و معمولی است . مانند تمام مردم دیگر زندگی می‌کنیم و هیچگاهی این فکر به سرم نماند که آیا مسئولیت های زن و مرد در تشکیل خانواده مساویست یا خیر ولی آنچه در خانواده ما بین من و شوهرم میگردد فکر میکنم مساویست .

... از نگاه حقوقدان :

زانا بیزنوا - قاضی ، عضو محکمه شهر مینسک - چقدر خوشحالم که روی همچو موضوعی سر صحبت باز میکنم . قوانین نکاح و قوانین

شعبه ای بنام (فرمایشات) وجود دارد که این خود ، از ضیاع وقت مشتری می گاهد . ششکه شونى فقط ده دقیقه پیاده روی است علاوه بر آن ماشین رختشونى مدل خوبترین آن در خانه است و تمام اعضای خانواده ما میتوانن چگونگی آنرا بکار اندازند با ماشین در هر چه مانند بازیچه اطفال هر کسی ساعت می کند نیم ساعت صدای شو - و بس آن بالا می شود و تمام ابارتمان مامل آئینه يك می گردد .

ریتا داخل صحبت شده گفت :

بچه کف اتاق را هم تومی شو نی ؟
ایوان فید درویچ کارونوف لاحول ولله گفت و ادامه داد :

بعضی اوقات بلی .

و بعد از آن خودش را ملات کردو گفت :
شستن کف اتاق را خوش ندارم !
ریتا کنایه آمیز گفت :

سوافصح است که خوش تونمی آید و خوش سانشا هم نمی آید تمام آن به گردن من است ..
سانشا دلفتا به صحبت داخل شدو گفت :
ساقین هارا کی می تکاند ؟

ریتا به نوبه خود به تعرض سریع خویش آغاز نمود :

ساق هارا کی می شوید ؟

درین وقت سانشا سوال غیر منتظره ای را ارائه کرد :

بچه چن چرا کار هائی را که دلت نباشد انجام بدهیم میگوئی بروید از مادر تان بپرسید ؟

ریتا اعتراض کنان گفت :

بچو جود این سخن ها مادر جانم هم از خود عادتی دارد خدا یار چنش .
... از نگاه خانم

افگینا استپانونا کادونوا

کادو نرا در حالیکه لیخند به لب دارد بگریسد :

سائل اینکه شما برای من انسا نهی خوبی هستید هر کسی مستقلانه و وظایف مشغول می شود و تقریبا برای من هیچ کاری را باقی نمی گذارند . بچه کنم ، خوشبختانه همه چیز به منظور است هم سانشا و هم ریتا واقعبسی مشکلات را خود شان رفع میکنند و تصمیم می گیرند . راستی تربیه خوبی گرفته اندو همیشه در اجتماع زندگی کرده اند از آوان پیدایش به شیر خوار گاهرفته اندو بعدا به کودکستان حالا در مکتب همیشه بار دوش خویش بوده اند .

دختر و پسر در یک مکتب درس می‌خوانند در مجلسی که باید والدین اطفال در مکتب گرد آیند من با شوهرم هر دو میرویم و بعدا به صنوف علیحدیه از هم جدا میشویم شوهرم به صنف ریتا میرود و من در صنف سانشا میروم .

بچه ها به درسهای خود خوب هستند و ما هم تا اندازه ای آنها را کمک می‌کنیم سوالهای سانشا را پدرش جواب می گوید و حل می‌کند .

خواستیم که بدون تامل به فاکولته داخل شویم بسال ۱۹۶۲ پدر جهان گذاشت و این سال دیگری بدست شما میدهم و آن اینکه ریتا و آمادگی گرفتم بفرمائید اینهم سند موثق خودش شاهد حال خانوادگی ما است .

باین وضع به کدام فاکولته ای باید میرفتم علاوه بر آن کارم نیز مشکل تر شد من نگاه يك استاد متاهل بودم .

زنم درین وقت هوای تبدیلی مسلک به سرش زد معلوم میشد که شغل اقتصادی بیشتر مورد علاقه او قرار گرفته است هر شغلی که باشد در ابتدا مستلزم بکار انداختن انرژی بیشتری بوده انسان مجبور میشد با آن خود را مصروف سازد راستی جای تعجب است که باین همه شرایط روزی افگینا بمن پیشنهاد کرد تا تحصیلات عالی تری کمانی کنم و درین باره اصرار بیشتر نمود .

او انسان جدی و قاطع است اگر چیزی را گفت دنبالش را بزودی رها نمی کند من برای گذشتانیدن امتحان شمولیت در فاکولته آمادگی گرفتم چاره ای نداشتم و تا اندازه ای خودم هم میخواستم .

مسایل دیگر خانوادگی را بخیال هر دوی ما سویانه جوابگو هستیم و از حل آن ها تسولیت احساس می کنیم حالا هیچ چیزی نمانده که دریغای آن دچار مغالطه نشویم همه چیز رو بر راه و منظم است اطفال درس میخوانند : سانشابه صنف هشتم و ریتا به صنف پنجم ارتقا کرده اند . من و خانم هر دو کار میکنیم و عایدی ازین ناحیه بدست می آوریم چندان بد نیست .

معاش کدام ما بیشتر است ؟ من - بیشتر عاید دارم معاش مادر اختیار کی قرار دارد ؟ خانم ساین وظیفه را انجام می دهد او در کشور خانوادگی ما (وزیر هاله) است اختیارات خرید ضروریات هم در دست خنم است ولی نظر قاطع در مورد آن دو جانبه میباشد و همین حالا هر دوی ما به این فیصله رسیده ایم که تلویزیون کهنه خود را به يك تلویزیون جدید مدل (افق - ۱۰۴) تبدیل کنیم از اینکه کدام پرو گرام را تماشا کنیم و به کدام موج تلویزیون را سوچ نمایم سدرین ما توافق وجود ندارد بعضی کسان ما به سیورت علاقمند اند و برخی به هنر سالبته این سخن بیشتر به جنس لطیف صدق میکند این موضوع تنها درباره تلویزیون صادق نیست ریتا دختر يك ماحالا يك سال است که در ستودیوی رقص (عمارت کلتور) شال شده است . يك روز مادرش او را در آن موسسه برد و از همان روز تا بحال موفقیت هایکی دنبال دیگر نصیب ریتا می شود همچنان رفتن به تیاتر و دیدن دراهه هارا خانم صاحب تعین می نماید و درین معامله وظیفه این مرد فقط خریدن تکت و بدست آوردن آن است .

راجع به کار های خانه اگر بپرسید چه کارهای را در خانه انجام میدهم ؟ در مغازه ها

خانواده در کشور ما به همه کس هویداست . تمام مسائل در آن به وضاحت نوشته شده است . وقتی که بسال ۱۹۶۹ کودکی جدید قانون نکاح و خانواده ها آماده شد و به مرحله اجرا قرار گرفت اکثرا در مورد آن لکچر هائی دایر کردند .

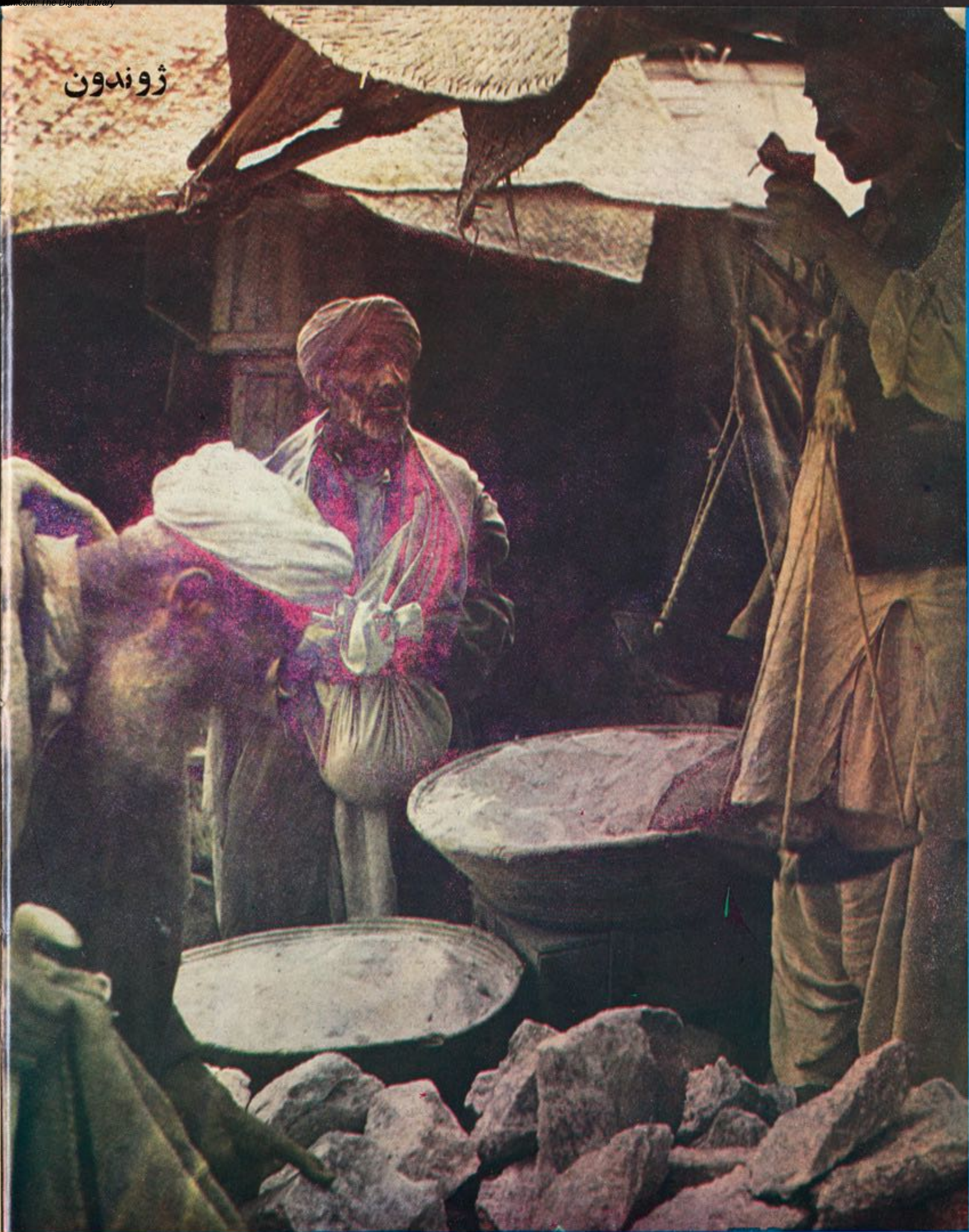
اکثر مقالات کودکی بصورت قانونی مساوات در خانواده را تائید می نماید . اما قبل از همه میخواهم توجه خوانندگان این مجله را به نکته نظیف سازم که خیلی مهم می دانم . در کودکی ها کمتر جایی دیده میشود که بصورت علیحدیه راجع به (شوهر) یا (زن) پدر و مادر سخن رفته باشد در هر جایی راجع به حقوق آنها سخن بهمان آمده گفته شده که : والدین یا (زن و شوهر) معنی آن این است که مسئولیت مادرین شان مشترک است و ازین ناحیه بیپوچی جدا محسوب نمی گردند .

فقط در بعضی از مقالات راجع به حقوق و پرنسپ های اساسی خانواده ها اسم آنها بطور علیحدیه یاد شده است .

مثلا در ماده سوم نوشته شده : (در مناسبات خانوادگی زنها و مرد ها از حقوق مساوی برخوردارند) پدر ماده شصت و چهارم :

(پدر و مادر دارای حقوق مساوی و در قسمت اطفال خویش مسئولیت های مشترک دارند) .
ادامه دارد

ژوندون



این تابلو را فرو شنده و خریدار ، بازهك نگاهى كه به شاهین قرازو مى پا شند ، جالب و خواستنى نسا خته است ؟

نجات بدهد .
 اما زمانیکه سلولهای سرطان به اکثر کثر به
 ملیون هاومیلیارد هابرسید درآنصورت مرض
 علاج ناپذیر خوانده میشود سرطان هیچگاه
 درکدام خالگاه نشوونما نمیکند. پوتنسیال
 خطر این مرض عبارت از تورم بی خطر آن است
 که پنجاه سال پیش طب آنرا سطحی مینداشت
 اما حالا اگر چنین مریض پیدا شود فوراً به
 کلینیک های معالجه سرطان فرستاده
 میشوند .

علمای طب امروزی چنین ابراز نظر می کنند
 که مرض سرطان اکثراً در زمینه امراض مزمن
 دیگر پیدا میشود درآماریکه از طرف انستیتوت
 علمی مرض سرطان در اتحاد شوروی انتشار
 یافته در ۸۴ فیصد واقع مرض سرطان تعداد
 سلولهای خطرناک از دهه ۹۷ فیصد آن از
 راه امراض جلد دست و پا و ۷۳ فیصد آن در
 امراض امعاء وروده میا شد .
 در اتحاد شوروی مردم مصاب به سرطان
 هر سال چندین بار تحت معاینات دقیق گرفته میشوند
 سفر کرده و مردم راحت معاینات قرار میدهند.

اشخاصیکه حتی از تکالیف عادی مانند سر
 ددی، ریزش و امثال آن شکایت داشته باشند
 تحت معاینات عمیق گرفته میشوند و نشو و
 نمای مکرر سرطان را در آن مطالعه می کنند
 اگر این امراض مساعدتی برای سرطان بنمایند
 مریضان شدیداً تحت کنترل گرفته میشوند.
 وقایه صحت مردم از امراض گوناگون جزو
 اصلی طب محسوب شده و بسیاری ممالک برای
 اینکه زمینه بوجود آمدن مرض را از بین ببرند
 مصارف هنگفتی را متقبل میشوند .

پنجاه سال پیش معالجه سرطان ناممکن
 تلقی میشد اما امروز تنها در اتحاد شوروی در
 حدود یکنیم ملیون نفر از خطر این مرض و مرگ
 نجات داده شده اند . برای معالجه سرطان
 تشاطب و قیوی هم کافی نیست بلکه در سالیهای
 اخیر طرق جدید تثبیت ، تشخیص و معالجه
 سرطان بوجود آمده و موفقیت تداوی آن هم
 در آن است که معالجه از کدام زمان آغاز میشود.
 قرار محاسبه که بدست آمده تکرر این مرض

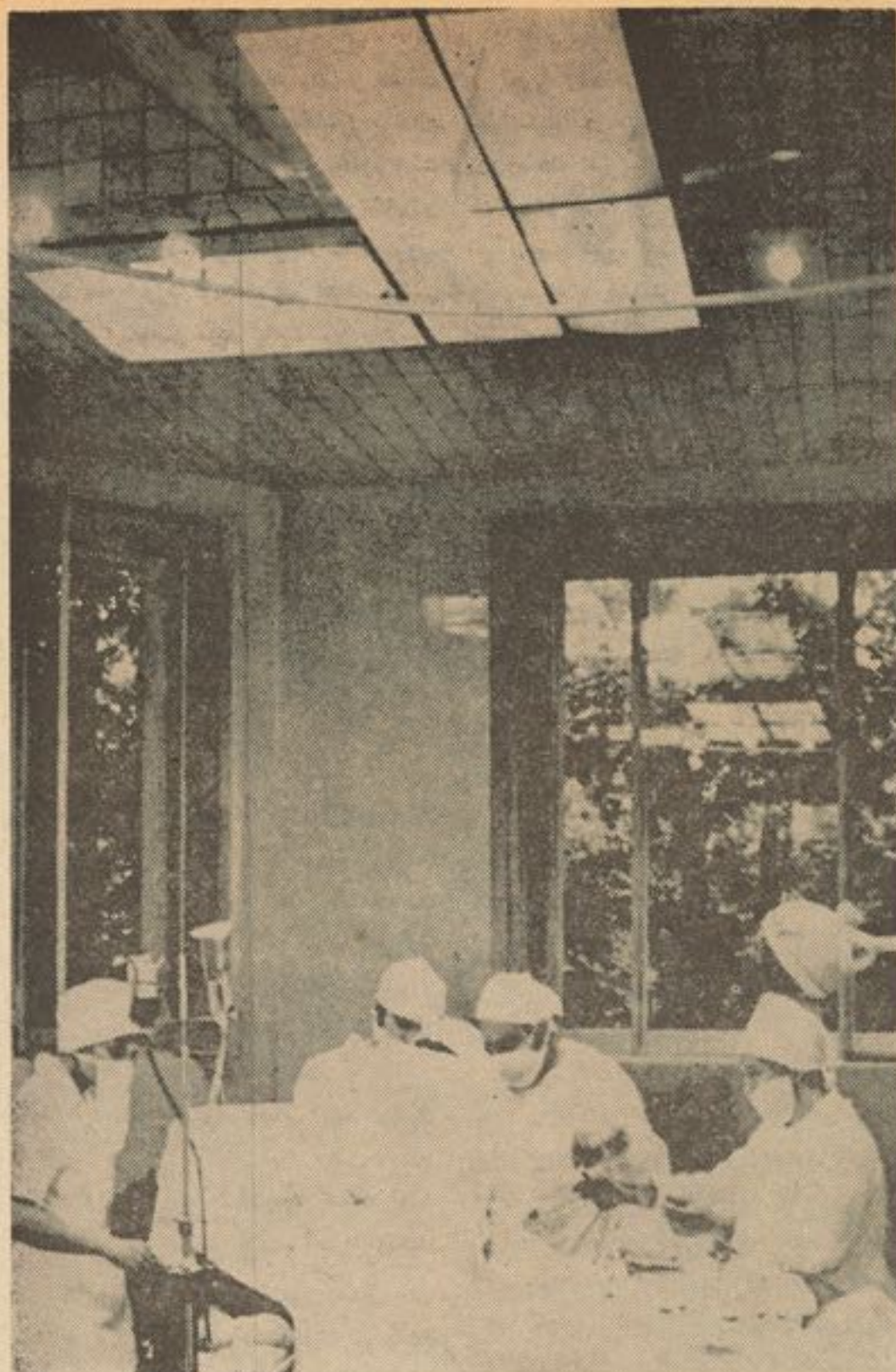


مریضان تحت معاینات دقیق قرار داده میشوند .

در مراحل اول شخص مصاب به سرطان قطعاً
 احساس تکلیف نمیکند و چنین فکر می کند که
 صحت و سلامت است و ناایت است که چنین
 شخص به دکتر مراجعه نمی کند اما هیت
 عای تحقیقاتی سرطان شناس چنین اشخاص را
 حتماً تشخیص میدهند . در اتحاد شوروی
 در حدود سه صد نفر متخصصین ورزیده و
 آزموده سرطان شناس مجهز با وسایل خیلی فنی
 و عصری برای تحقیق و تشخیص مرض سرطان
 موظف بوده و این متخصصین در هر سال
 تقریباً ۹۰ ملیون نفر را معاینه مینمایند .
 آنها بدور ترین نقاط ، قریه جات ، و شهرها
 با مقایسه سال ۱۹۶۳ تاحال کاهش قابل ملاحظه
 یافته است .
 سوال درینجاست که آیا میتوان سرطان را
 از آغاز بوجود آمدن آن جلوگیری کرد .
 در اثر تحقیقاتیکه بعمل آمده چنین معلوم
 شده که سلولهای سرطان عموماً از مواد نفتی
 روغنات طبیعی و مواد معدنی بوجود می آید
 که در فابریکات اکثریت کارگران با آن سروکار
 دارند . کارگران فابریکات و کار خانجات را
 میتوان از خطر سرطان نجات داد .
 اما انسان ها با خطرات عناصر دیگر که
 بقیه دوسلحه ۴۹



برای رادیو گرافی از اشعه ایکس نیز استفاده بعمل می آید .



متخصصین در جستجوی سرطان .

میتوان از مرض سرطان جلوگیری کرد

سرطان و عوامل بوجود آمدن آن از دیر زمان
 تاحال برای طب بحث معما باقیمانده و امروز
 تمام ممالک پیشرفته جهان فعالیت های وسیع
 و دامنه داری را برای شناخت این مرض آغاز
 نموده اند . معلوماتیکه تاحال در اثر سعی
 دانشمندان راجع به این مرض جمع آوری شده
 نسبت به هر مرض دیگر زیادتر است .
 سرطان میتواند بشکل یک عنصر کیمیایی،
 میکروبی، و تشعشعی و ده هاشکل دیگر عرض
 وجود نماید . راجع به خصوصیت سلولهای
 این مرض ، تکثیر و تاثیر آن بالای ارگانیسم
 وجود مطالعات زیاد بعمل آمده است .
 ولی تاحال باوجود همه زحمات کشتی های
 طبای جهان معلوم نگردیده که سلول اولی
 سرطان از کجا و تحت کدام عوامل و شرایط به
 وجود می آید. همچنین طب قادر نشده که
 بوجود آمدن سرطان را پیش بینی کند اگر در
 وجود شخص مصاب به سرطان یک یا یک
 دسته سلولهای سرطان باشد تداوی آن امکان
 پذیر است . و برای این منظور باید تمام
 باشندگان یک شهر و حتی مملکت باید در هر
 سال تحت معاینات دقیق طبی قرار داده شوند
 تا مریض سرطان تشخیص گردد که علاج آن در
 روزهای اول بسیار امکان دارد .
 از نتیجه گیری مهم که در اثر تحقیقات تاحال
 بدست آمده چنین معلوم شده که مرض سرطان
 به یکبارگی و دفعتاً بوجود نمی آید، سلولهای
 ابتدایی آن با گذشت سالها و ده هاسال تکرر
 مینماید ازینجاست که طب میتواند راه علاج
 آنرا در آغاز مرض اتخاذ و شخص مریض را

نقش هنر در زندگی

آینده بشر

درین اواخر در حلقه های هنری و فلسفی بسیاری از ممالک چنین شایع شده که هنر در آینده جانی نخواهد داشت از چند سال به اینطرف این مفکوره تقریباً قوت یافته که جهان هنر و هنرمندان را مشوش ساخته است.

شاهد آثار هماسه سرایان بزرگ چون تولستوی پابلو پیکاسو، ادوارد گریک، چایکو فسکی و تعداد زیاد دیگر بود.

مشکل خواهد بود که جهان بدون هنر زندگی کند و هر اجتماع باخصوصیات عصر



هنر آینده منعکس کننده تمام پیشرفت اجتماعی زمان خواهد بود.

در یونان قدیم فیلسوفی بنام پلاتون درباره نقش هنر و تکامل انسان چنین نظریه داده است که بشریت با تکامل خود و ساختن جهان ایده آل به هنر ضرورتی نخواهد داشت زیرا هنر برای تکامل و ارتقای بشریت در ساختن زندگی بهتر و خوبتر است.

هگل فیلسوف آلمانی نیز چنین عقیده را تأیید نموده بود و گفته است که هنر ارتقای خود را طی نموده که بعد از آن پیشرفت فلسفه حقیقی آغاز خواهد یافت و هنر بازاری نخواهد داشت.

بعد از آنکه هگل دروازه هنر را بست جهان



دور نمای هنر آینده بشر

بشر از بدو پیدایش خود در زمین مطابق قانون زیبایی زیست نموده و خواهد نمود که به وجود آوردن زیبایی خود هنر است. درست است که ما اشیا و لوازم مورد ضرورت حیاتی خود را میسازیم اما در پهلوی آن کوشش زیاد می کنیم تا شی مورد ضرورت ما زیبا و شگفت و دلخواه باشد. اگر هر شخصی این فهم را پیدا کند که زحمت کشیده و فعالیت خود را به قانون زیبایی وفق بدهد معلوم است که او هنر مند است.

اگر هنر در هر اجتماعی که باشد تقویت نگردد مبرهن است مردمش از هنر محروم خواهند شد و ضرورت متدین زیبایی نخواهد توانست زیبایی های طبیعت و قابلیت انسان را تمثیل و تبارز بدهند.

مثال می گوئیم اگر نجاری يك الهه را به

منتهایی زیبایی آن که استعداد و هنر دست اوست بسازد اما پایه اش را میخانگی بیاندازد مورد پسند کس نخواهد شد پس معلوم است که هنر با پیشرفت همه انواع ساینس و تکنالوژی مقام خود را از دست نخواهد داد امروزه هنر در همه انواع تولیدات هم آهنگ پیش می رود اگر شخصی مودل يك ماشین را درست

تجربه زیاد از هنر سینما بدست آمده که هنر سینما در شرایط حاضر تدریجاً از هنر روی صحنه تغیر یافته که تأثیر شعروادب در آن نیز کم شده که در صنعت هنر تلویزیون نیز از همین شیوه کار می گیرند این خصوصیت با پیدایش هنر جدید یکجا به پیش می رود هنر متدین سعی به آن دارند که



ساختمان های آینده برای مردم

می کند دیزاین کننده در باره مقبولی آن نظریه می دهد چنین همکاری اگر در همه ساحات حیاتی به پیش برده شود قبول می کنیم که همه جهات زندگی زیباوار شوند خواهد گردید عمده آن است که با وجود پیشرفت علم و تکنیک باید این همکاری و احساس طوری تنظیم گردد که هر شخص قبول آنرا بنماید که او ایجاد گر چنین تولید است.

قبول باید کرد که مردم دنیای آینده در جهان مثال ها زیست خواهند نمود و هنر متدین و ایجاد گران هر نوع صنایع که کیفیت تولید اشیا را در نظر داشته باشند احترام و مقام ارزشمند خواهند داشت و ارتقای صنعت آنها مستقیماً مربوط به پیشرفت تکنیک خواهد بود.

بوجود آمدن تولیدات دارای خصوصیات عالی که توام با زیبایی باشد امکان آترامیدهند تا اطراف و جوانب خود را بخوبی مسلط شویم و آگاهی قابل ملاحظه در تمام زیبایی های طبیعی و فنی بدست بیاوریم با ارزیابی جهات و جنبه های هنری امروزی در میابیم که در پیشرفت و جریان هنر دو جریان اساسی متقابل باهم قرار دارند یکی پیدا یشر انواع جدید هنر و دیگر هنر اصیل است که تمیز پایا کردن هر هنر مخصوص بخودش و تلفیق عمده هنر شناسان است.

با وجود همه تغیراتیکه امروزه در هنر پیدا شده باید روح اصیل هنری در قالب هر نوع نوسازی هنر تغیر پیدا نکند و بدان معتقدند که هنر اصیل و واقعی در وجود انسان روح هنرمند را زنده میسازد.

هنر آینده منعکس کننده تمام پیشرفت های اجتماعی زمان خواهد بود.

یکی از هنر متدین میگوید هنر در جهان آینده چنان خواهد بود که اگر تما شاجی در پرده سینما کلی را ببیند شاید بوی آنرا در صحن سینما احساس نماید.

تأثیر پیشرفت علم و تکنیک بالای هنر تأثیر عمده دارد که حتی امروز آنرا به چشم دیده میتوانیم مثلاً پیدایش سینماها، ستودیوی فیلم های رنگه و بسیاری دیگر که خصوصیت هنری داشته و در لابلای علم و تکنیک نهفته است که تا حال از آن استفاده نشده به این لحاظ ملتفت میشویم که پیشرفت علوم تأثیر اصلی و مستقیم بالای هنر دارد.

در بسیاری از ممالک امروز در تیاترها و روی صحنه ها از پیشرفت و امکانات تکنیکی استفاده بسیار زیاد نموده اند ساختن دیگور های زیبا تمثیل ماه و سیارگان و تاریکی شب، نشان دادن مناظر و دیگر زیبایی هادر تیاترها این حقیقت را ثابت میسازد که هنر امروزی دنیای آینده بدون استفاده از تکنیک چندان

بقیه در صفحه ۱۱



شهر های مردمان آینده زمین چنین شکلی را خواهد داشت

بزرگشی

در شماره گذشته ژوندون داستانی را مطالعه کردم از قهرمانی و عشق دو چاب انداز سوار کار ماهر، به سابقه آن و بنا بر علاقه به زندگی تاریخی مردم خویش و علاقه به سیورت بزرگشی اینک مایه تاریخی این سیورت ملی را جهت معلومات خوانندگان ارجمند تقدیم می‌کنم.

یکی از بازی های ملی که از رو کاران قدیم طور عنعنوی مراتب تحول خویش را در افغانستان پیموده بزرگشی است که مبداء تاریخ آن با سه کلمه: آریا، اسپ، باختر آغاز یافته است.

بزرگشی که امروز شکل بازی ملی اختیار کرده است باریکه اسپ شروع و با اسپ سوار و کله دازی و اسپ دوانی و سوار کاری و کشیدن عراده های جنگی و حمله های دسته جمعی سریع بردشمن شکل نکتیک و فن جنگی اختیار کرده و بافتشای زمان در مرور ادوار تاریخ که مختصری از آن را شرح می‌دهیم در صفحات شمال افغانستان در باختر زمین بصورت یک بازی ملی واجتماعی درآمد.

قرار عقیده عمومی دانشمندان اهلی ساختن اسپ بازاوول از طرف قبایل آریایی صورت گرفت و قبایل آریایی در سپید پرورش خویش در حوض: اکسوس (امودریا) در دامنه های پامیر و در صفحات وسیع (بلشیکا) (بخدی) و «باختر» از اسپ چه در سواری چه در مهاجرت چه در حمل و نقل و حمله های جنگی کار می‌گرفتند - اصلا کلمه (آریا) که بحیث یک کلمه با افغانستان قدیم یا (آریانا) اختصاص ویوستکی تاریخی دارد نجیب و آزاده معنی داشت و قراریکه پایان تر شرح می‌دهیم از نظر فرق اجتماعی تریه اسپ و استعمال اسپ برای سواری و کشیدن عراده های جنگی بردیگران رجحان پیدا کرده بودند.

آریایی ها باستانگان قدیم افغانستان در مراحل زندگی اولیه خود در ادوار قبل تاریخ به روش عمومی همه قبایل و عشایر سایر کتله های بشری که به برخی از حیوانات و پرندگان از نظر سگون نیک می‌نگریستند پیش خود مفکوره های داشتند که یادگار دوره (توتم) میباشد.

تا جائیکه سوابق امر در دوره (پروتو هستری) یعنی دوره پیشتر از آغاز عصر تاریخی نشان میدهد و انعکاس آن از لایه های سرود ویدی و متن اوستا بگوش میرسد. آریای افغانستان در صفحات شمال هندو کش به مقتضای عصر (توتم) به سه حیوان که ارتباط خاص به سر زمین مسکونه ایشان داشت پیوستگی داشتند.

یکی (اسپ) دوم (اشتر) سوم «گاو». ارتباط این سه حیوان به باختر چه از خلال داستانهای فولکلوری و چه از روی اشاره های تاریخی واضح و هویداست به نحوی که افلاکوی آن یعنی اسپ و اشتر را علامه فارقه آن نواحی

غرب اقصی) میخواندند بدست آرند. پس به اساس این همه داستان و اشاره های تاریخی میتوان (اسپ) ویا (اسپ طلانی) را علامه فارقه بلخ و باختر شناخت.

همه میدانیم که در اوستا و متون و ماخذ دوره های بعدتر از (زراتشتر) یعنی زر دشت و از دودمان های سلطنتی (کاوی) و (اسپه) ذکر شده. زراتشتر با زردشت مصلح و قانونگذار بزرگ اجتماعی بلخی کسی است که در نامش کلمه (شتر) دخیل است و او را به صفت مالک اشتر زرد شناخته اند که باز اشاره های به همان اشتر های دو گوهانه بخدی یا باختری است.

دودمان های (کاوی) یا (کوانی) یا «کیانی» و دودمان شاهی (اسپه) که بعد از پیشدادیان بلخی به سلطنت رسیده اند هر کدام پادشاهی دارند که نام هاوکار نامه های ایشان در تاریخ و ادب پیش از اسلام و بعد از اسلام معروف است.

میتوان خواند. اشتر بخدی و اسپ باختری در داخل خاک ما و در خارج حدود و نفوذ کشور ما در شرق و غرب شهرت داشت. اشتر بخدی (که حتی امروز اطفال ما شتر شتر بخدی میگویند) و آن خاطره قدیم را ناخفیه تکرار میکنند شتر های دو گوهانه بود که امروز نسل آن سوار کم شده و در تمام جهان به صفت شتر بلخی و باختری معروف است و در چین هنوز مجسمه های آن دیده میشود. همین قسم اسپ های اصل بدخشان و بلخ و هرات چه در قرون قدیمه، چه در قرون وسطی و چه در حال حاضر همه جا معروف بوده و هست و جینی ها از قرون قبل از مسیح تا عصر تیموری های هرات و متنگ های خود شان در آرزوی استحصال آن بودند.

اصلا از روی داستان های فولکلوری برخی ماخذ تاریخی و از روی اقلیم مساعد محیطی استنباط میتوانیم که اسپ پرورش یافته صفحات باختر بود. یکی از داستان ها چنین معنی است که دریاچه (شیوا) که در شمال بدخشان قرار دارد زادگان (اسپان یا لدار) بود. در حوض غربی بلخ در منطقه ای که به (شاه جوی) موسوم است شهری داشتیم که یونانی ها از آن به صفت (زر اسپه) یاد کرده اند که برخی آنرا (هزار اسپ) و برخی دیگر اسپ طلانی ترجمه کرده اند و هر دو تعبیر صحیح و بجا است و اکثر تعداد وصال ت زاد اسپ های آن منطقه را در نظر مجسمه میسازد.

تاثر این داستان ها در قرون قبل از میلاد از کشور ما بطرف شرق تا دیار (ختا) یا چین رفته و پادشاهان سلاطین (هان) چین بسیار می‌گوشیدند تا از این اسپ های اصل که آنرا (اسپ های آسمانی) یا (اسپ های

این نام ها به شکل اوستایی از قبیل: اروت اسپه (صاحب اسپان تند رو) پرورش اسپه (صاحب اسپان پیر) ارچت اسپه (صاحب اسپان گرانپا) کراسپه (صاحب اسپان لاغر).

خواسپه (صاحب اسپان خوب) شیدا سپه (صاحب اسپان زیبا و درخشان) معروف است. یکی سر حلقه دودمان شاهی خاندان اسپه بلخی، دیگری وزیر و سومی یکی از پهلوانان معروف کابلی بود.

عین همین نام ها با تحویل تلفظ در دوره های بعدی در ادبیات و تاریخ ما آمده و نامهای دیگری هم در آن قطار جا گرفته است از قبیل: لهر اسپ گرشاسپ، جاهاسپ، شیداسپ، طیماسپ، آذر گرشپ و غیره که بیشتر تاثیر لجه پهلوی در آنها مشهود است و در زبان دری هم اکثرا به همان ذیافه قبول شده است.

در زمانه های اسلامی: ابوالقوارس، ابوسوار، که رنگ عربی گرفته همان مفهوم قدیم پیش از اسلام را ارائه میکند و پدر اسپ اصطلاحی است که به روش قدیم مالکان و صاحبان اسپ را خاطر نشان میسازد.

این مفکوره و روش عنعنوی به تدریج با ذهنیت های جدید پیش رفته و در ختم ادوار پیش از اسلام و در آغاز قرن های اسلامی و جنبش ادب دری در میان طبقات اجتماعی به طبقه «ازادان» و «سواران» مواجه می شویم. طبقه ازادان همان (آریاسپه) قدیم و طبقه (سواران) طبقه (اسواران) پیشین است که خاطره آن در ادب پهلوی تبارز وارد و در مفهوم آنها همان مفهوم نجابت قدیم آریایی دیده میشود. آریاسپه عبارت از همان آریاهای سوار

کار میباشد که بصورت مشخص تر در ذیل یک طبقه معین نجیبانام (اسواران) یا (سواران) درآمد اند و در جامعه مادر ذیل طبقات اجتماعی طبقه اشرافی را تشکیل میدادند. بدین طریق به نحو یکه بیشتر اشاره شد و جود اسپ در تشخیص یک طبقه نجبا از همان روزگار

قدیم دخالت کلی داشت و این طبقه در روزگار قدیم در باختر بشکلی و در بدایش دوره اسلام و بعد از آن در قرون وسطی به نحوی دیگری تحول نمود و در مقابل آن در قرون وسطی اروپا طبقه (شوالیه ها) را ملاحظه میکنیم که در نام و نشان آنها هم کلمه (شوال) (فرانسوی دخیل است. با قیادار

ژوندون و مردم



عبدالوهاب بانساز دانش که مستعد از رهبری و تعلیم او مستفید می شوند.

مرد یکه امور رنگه کاری مطابع
دولتی را از نگ و رونق میدهد
در پایان صحبت بیاد مادرش
اشک ریخت



عبدالوهاب بانساز دانش سیل.



عبدالوهاب بانساز دانش که کارهای علمی رنگه را انجام می دهند.



عبدالوهاب بانساز دانش آثار او در دست.



اطفال عبدالوهاب که از معانی و مزدروای پدر شرمند خویش سعادت نصیبند.

در شبکه کاری؛ لیتوگرافی،
فو تو گرافی، زنگو گرافی و پلیت
سازی عبدالوهاب هنرمند
آزموده است

استاد یکه
شاگرد
سپاسگذار
است

مرد یکه ۳۲ سال در صنایع مختلفه زنگوگرافی
کار کرده و تمام رنگه کاری های مختلف و دیگر
انوار مطبوع را دست های کار و استخوانی وی
و در بر تو استعداد و کارهایی او دیده می شود.
وی عبدالوهاب نام دارد که در صنایع مختلفه
مطایعه کار کرده است از در جواب سوالاتی می گوید:
خردم ۱۹ سال دارم و دارای دو پسر و سه دختر
میباشم معاشی من در راه انتقاله در مکتب عالی
صنایع در صنایع لیتوگرافی و زنگوگرافی به
اعت از انجا که جرمش که تمام علم زنگوگرافی
و چاپ بالایی است. بود تحصیل نمودم وی
علاوه نمودن از مقام نظری و عملی زنگوگرافی
لیتوگرافی، زنگوگرافی، پلیت سازی و حروف
چاپ و حکاکی بود که بصورت نظری و عملی
درس رشته را خواندم. بنا علی عبدالوهاب
علاوه کرد و قتی که من از سن ۱۲ مکتب صنایع
فارغ گردیدم به مطبعه میری شدم که در آن
زمان استادان من مرحوم سوهی عبدالقاسم خان
عسلی و سیل و کریم سوهی بود. همچنین
رشته لیتوگرافی را در کورس طباعت تعلیم
نمودم و در ختم دوره کورس در سال ۱۳۲۲
در ماه جوزای آن سال موفق به سپادنامه شدم
که حال به همین شکل سر و کار دارم و نظر
به سوق و علاقه زیادی که در کتب کاری کارت
ها، عناوین و سرلوته و غیره داشتم به شعبه
کلیشه سازی معرفی شدم که انجا که تمام
رنگه کاری ها و بانوهای رنگی را برای مجلاتی که
در مطبعه دولتی چاپ میشود به عکاسی
تایید می کردم و از این راه نیز و علم آن

مرا بهت میباشم. عبدالوهاب به گفتارش اذانه
داشتند و آورد که نمونه های کارم را خوانندگان
ژوندون میتوانند از تحولات اخیر یکه در مجله
ژوندون استکار گردیده ارزیابی نمایند.
وی ادامه داد گفت:
به تاسی از این علایق و حب و طبع در کار
های شعبه زنگوگرافی یا نهایت قدرت، تلاش
و سعی کرده و امیدوارم این احساس همیشه
با من باشد و رعایتی من در کار و خدمت گردد.
فعلا هیچ شاگرد دیگر نیز در همین رشته
رنگه کاری تربیه نمودم که اگر روزی خودم
نباشم می توانم بحث یک استاد ماهر و طایف
خود را پیش ببرم.
و این امر برای من کمال افتخار و عاملی است
که موجب شادمانی و رضایت میگردم.
بنامی عبدالوهاب راجع به دوره خدمت و
مادوریت خود بدینگونه معلومات داد:
در سال ۱۳۲۵ بحث مامور رلیه ده سال
خدمت شدم و اکنون به رلیه جادم رسیده ام
در دوران خدمت با خود نمودن لایق یافته ام
و فعلا بهت معاون شعبه زنگوگرافی هستم.
وی چنین گفت:
در خطاطی نیز دسترسی دارم زیرا در مکتب
صنایع سه سال تحت تربیه سید محمد ایشان
خطاط شیر گستر خطاطی را فرا گرفته ام که
نمونه خط و شالی من چاپ شده است در صنعت
شبهه کاری نیز دسترسی دارم.
وقتی در صنعت شبکه کاری بالای چوب ازین
هنرمند سابقه دار سوال شد چنین توضیحات
داد:
شبهه کاری بالای چوب که میتواند در قالب
هنرهای ظریف حساب شود زیاد مورد تقلای
من است این تعلق روزی در وجود و احساس
من جوانه زد که روزی یکی از استادان نمونه ای
چوکات شبکه کاری را در شعبه برای نمایش
آوردند. همیشه تقرب به صنعت استاد افتاد
سعی کردم این فن را بیاموزم. همانطور یکه
میگویند خواستن توانستن است سر انجام
باین آرزو تایل شدم و بعد از تلاش زیاد شبکه
کاری را یاد گرفتم و این آموزش و طلب هنر در
شبهه کاری منجر به آن شد که بتوانم از روی
خدا حافظی میگویم ...

نمونه شالی شبانی عزیزالدین و کتبی سوره
ال حوالله شریف را در سال ۱۳۲۶ بالای چوب
شبهه کاری و در جواب مطبوعاتی کاندید نمایم
این امر موفقیتی را برایم باز آورد که فراموشش
نمیرم زیرا محصول کار و زحمتم نتیجه داد
و دریافت جایزه درجه اول شبکه کاری تایل
شدم باید توضیح نمایم که دختر شبکه کاری
نیز شاگردانی را تربیه نمودم که آنها به
میتوانند از این مشرک احتیاجات زندگی خود را
رفع و تامین معاش نمایند.
و قتی که در صنعت خاطرات زندگی وی سوال
شد گفت: عاملی که در خوشبختی و در زندگی
من را رسانده و هرگز فراموش نمی شود
استاد آقای سیل است. سیل که یکی از
استادان ورزیده و شخص حلیم طبیعت بسود
نوش ها و دانش خود را بی ریا و بدون تنگ
نظری که متاسفانه بعضی هنرمندان را احسوا
میکند بمن عرضه کرد و او بود که دست مرا
بهت یک فرزند گرفت و قسم بلغم رهبری نمود
تا کمالی بیاموزم و هنری فراگیرم. این واقعیت
است که در بر توان زندگی و راحت و لذتهای
ناتنی از انجام خدمت خود را هرگز فراموش نمی
توانم. همانطور که او میفرماید.
کارم سپاسگذار از معنی عبدالوهاب. مرگ
بدر خود را از بهترین خاطرات زندگی خود
و انبوه ساخت و گفت: آنشب توبت لوگری و
شبهه کاری من در مطبعه بود. صبح مادر مریمم
معن توصیه کرد اگر بتوانم بوظیفه نروم و یا
توبت لوگری شبانه خود را تبدیل کنم، چون
چنین زمینه مساعد شد و احساس مسئولیت
بابت از وظیفه را موقع نهادن فردای آنشب
و قتی که به منزل رفتم دیدم که مادرم در بستر
بغواب ابدی رفته و تکلفاتی منتشر را با عهد
باز پسین دیدار بخاطر من باز نگذاشته بود.
صحبت باین جا رسیده بود که تلفظ گلوی
اورا فشرده و راه سفارش را بست و اشک باری
مرا موقع نهاد سوالاتی دیگری طرح کند لذا این
احسانه را که پایانش حاکی از اجرای نماز است
عبدالوهاب هنرمند ساهی و طبیعت مطبوعه است
در همین چارختم و با خوانندگان محترم ژوندون
خدا حافظی میگویم ...



عبدالوهاب بانساز دانش که جایزه درجه اول هنری را گرفت.

(این گوشت بسیار خوش مزه است و من فکر می کنم گوشت گوسپندی باشد که در خانه پرورش شده است ؟)

بزودی سرگریگ رشته صحبت را بدست گرفت و راجع به کارهای زمین و مزرعه داد سخن داد. من از فرصت استفاده کرده پرسیدم . (راجع به این قلعه مر دم افسانه هایسی می گویند ؟)

سکوت باز بر همه جا بال گسترده .
لنوکس بالاخره خاموشی را شکستاد :

(بلی، همینطور است . ولی بسیار مشکل است که از کدام قصه سخن را شروع کنیم.)

ایزابل درحالی که شیرینی بعداز ناهار را تمام نمود گفت :

(بهتر است از جشن هالووین شروع کنیم . این مطلب برای پیغله فورد هام دلچسپ می باشد. همینطور نیست جانی ؟)

چشمان سبزش مرایاد گذشته انداخت .
یادم از لباس سبز رنگش که بایوست سیاه پشك تزئین شده بودو دست سرگریگ که گردن سپیدش را نوازش میداد، آمد .
(چندوقت پیش بود که ما این جشن را برگزار کردیم و پس از آن) صدای جانی دیگر شنیده نشد .

لنوکس بزودی داخل صحبت شد .
(چرا گپ را قطع کردی ؟)

(ما از وقتی که آن حادثه بد برای لوسی بیچاره بوقوع پیوست. دیگر جشن نگرفتیم . و آن آخرین وقتی بود که این خانه صدای خنده و خوشی شنید. همانطور نیست پدر ؟)

چهره سرگریگ درهم فشرده شدو گفت :
(من از شما خواستم تا با من راجع به اوصحبت نکنید. ما باید رنج خود را خود تحمل کنیم . نمی توان این رنج را با سکوت برد ؟) تمام خود سازی ها و نغوت از لحن صدایش رخت بسته بودند . او پیر و شکسته بنظر می آمد. در سالون کسی با صدای آرام و طفلانه می سرود. این آهنگ موی های تنم را ایستاده نمود . به لحن آهنگ آشنایی داشتم و زمانی پدرم آنرا بمن یاد داده بود :

(درخت چار مغز کوچکی داشتم،
و ثمر نمی داد ،
بجز سبب نقره یی ،
و ناله طلایی .)

به حلقه از چهره های اطرافم نظر انداختم: از سرگریگ خاموش و خاکستری، از خانم گرانث تکیده، لاغر و مستاصل ، از جانی وحشی و ناخوشحال ، از دنیس بیچاره و از لنوکس کس سرد و دردناک .

بعد، به آهستگی ، دروازه باز شد و لوسی مانند شعبی ظاهر شد. او بانگاه خالی و نابینا بطرف مادید. لباس سپید با آستین های پف کرده و دامن چین دار پوشیده بود و به شدت برایش شکل طفلانه می بخشید .

بعد از آن برای تماشای باز بود گدی های دست دوزی شده بسوی می تگریستند. هر شمع دان کوچک، ظروف چینی خرد و ریزه و یا کوچ و چوکی کوچک همانگونه واقعی بنظر می آمدند که آنرا

بعد دیدم چیزی رادر دست هایش گرفته بود. یک گدی چینی بزرگ با چشمان بزرگ تصویری رنگ همراه با مژه های بلند .

موج سردی به سراییم دوید . لوسی چند سالی از من بزرگتر بود ولی هنوز به طفللی می ماند . و حالا دانستم که چرا پدر و مادرش راجع به مریضی او نگران اند .

بروی اتاق بی اراده راه میرفت و به عقبش زن سیاه پوستی بدون اتاق درآمد. و فریاد کرد :

(خانم من، حتی نمی توانم پشتم را بگردانم. ولی اوازیشم گریخت .)

(خانم بست. تو گناه نداری ولی مهم نیست. من یقین دارم که ما پیغله فورد هام را بهتر شناختیم و لازم نیست که در مورد رفتار لوسی متاثر باشیم .)

بزودی داخل صحبت شدم .
(البته این گپ درست است .)

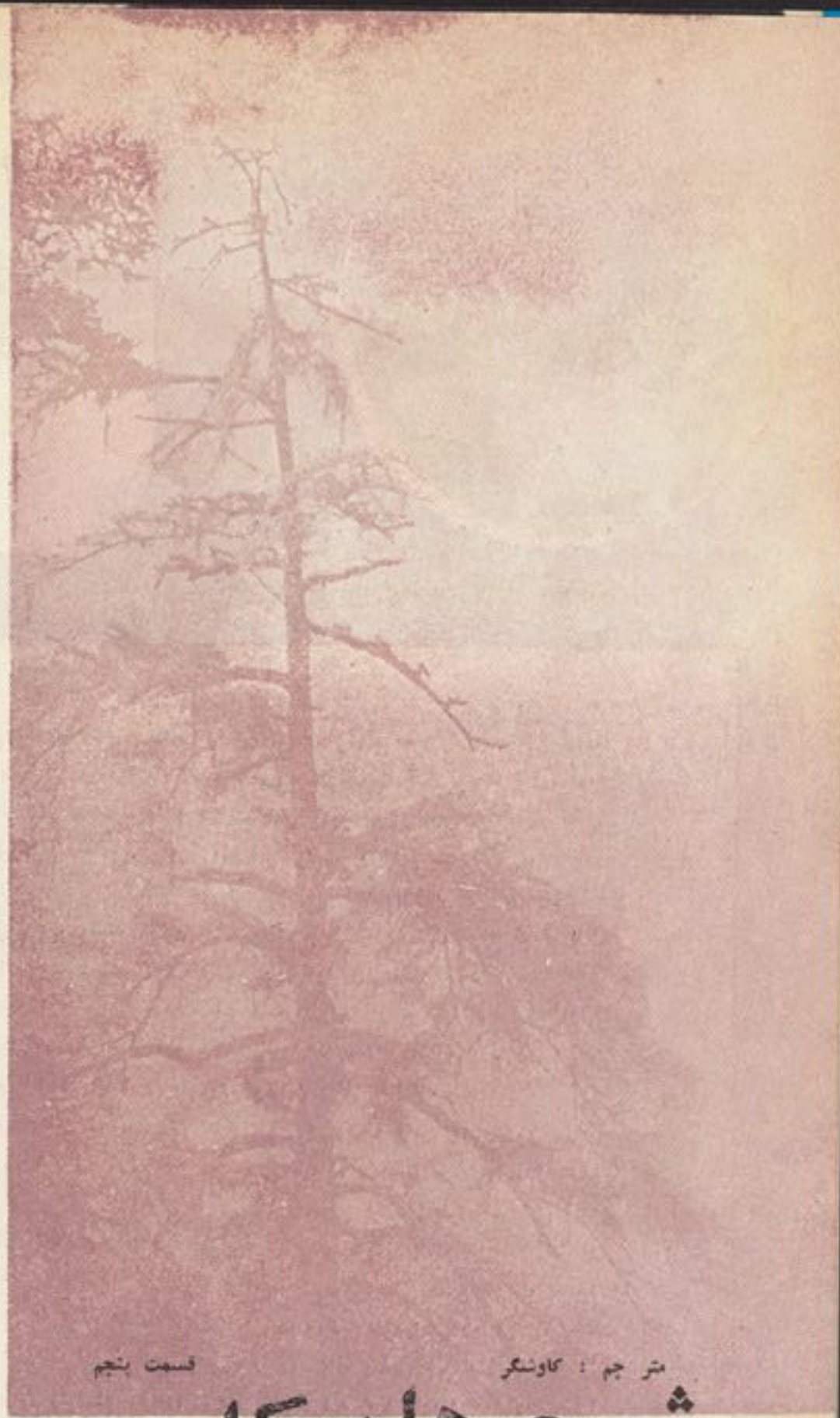
لوسی گردن اتاق بدون اینکه متوجه کسی باشد چرخ زدو درحالی که دایه اش او را همراهی میکرد از اتاق بر آمد .
مالحظات طولانی بد و ن گپ زدن خاموش ماندیم .

لنوکس دفعتا بیا خاست و گفت :
(می خواهید خانه ما را ببینید . ما حاضر هستیم آنرا برای شما نشان بدهیم .)

ایزابل گفت :
(بلی، خوب است) سپس رویش را بطرف خانم گرانث گشتانده و گفت:
(برای نوشیدن قهوه خواهیم آمد .)

با آرامش روی پایم ایستاده شدم . چند دقیقه آخر غیر قابل تحمل بود و اینکه از سرگریگ و خانم گرانث دور می شدم متاسف نبودم . بیرون هواسرد بود و از اینکه شال را با خود آوردم خیلی خوشحال بود. آن بلندی گذشته از دهلیز عاریت بر بسته بود زیرا اکنون خودم بزرگ شده بودم . و در اینجا متوجه شدم که دیدنیک طفل بایک فرد بزرگ چه تفاوتی دارد. ولی آشنایی که به آن جاداشتم چنین احساس را برایم دست می داد که بعد از مدت طو لانی بخانه خود م بازگشتم، و یادیدن هر چیزیکه خاطره کودکی ام را زنده میکرد، قلبم تکان می خورد .

نیم حواسم بسوی تبصره های دیگران در مورد تاریخ قلعه بود بعد بگوشتی دور خوردیم و من ایستادم : دروازه ای باز بود و با کمک روشنائی که به اتاق می تابید آنرا شناختم. اتاق لوسی بود. بنزدیک دیوار آنسوی اتاق مدیخانه قرار داشت اتاق کوچک و پر جمعیت آن برای تماشای باز بود گدی های دست دوزی شده بسوی می تگریستند. هر شمع دان کوچک، ظروف چینی خرد و ریزه و یا کوچ و چوکی کوچک همانگونه واقعی بنظر می آمدند که آنرا



قسمت پنجم

مترجم : کاوشگر

شمع های ییکه

نوشته الکساندر منزوس

در قلبم میسوزد



در کودکی دیده بودم . اگر کمی چشم های را
تنگ میکردم میدیدم که این موجودات کوچک
زنده شده و بایکدیگر سخن می گویند .
بعد توجه نگاه پرتعجب لئونوس شده و
کوشش کردم خود را به آنها برسانم . قلبم
به شدت میزد . دیدن این گدیخانه موجی از
تأثر بهمزم راه داد . باخود فکر کردم که آن يك
گدیخانه بود . نبود ؟
بیش از ترك قلعه در آنشب دعوتی را از طرف
لئونوس پذیرفتم که نان چاشت را با اودر کلبه
جویش در جنگل صرف کنم .
ولی فردای آن آرزوی کردم که کاش دعوت
را قبول نمی کردم . من باید وقت بیشتر
میداشتم تا در مورد خانواده گرانت زیاد تر
می اندیشیدم .
وقتی که به نوکرم در این مورد سخن زدم
او بیشتر بر شکم افزود و گفت :
(اگر جرات کنم باید بگویم که نباید با این



(فمن نام بدرای تان کمایی کنید .)
پرسیدم :
(توجه می گوئی ؟)
رنگش سرخ شد .
(اوماند پدرش شهرت بدر اینجا دارد و همه
می گویند که بازنها روابط نادرست دارد
نمی داند ؟)
(نی نمی دانم) .

زنهای می گویند که او بخانه دوسه نفر جنگل
بان و دهقان میرود . البته گناه هر دو طرف است
زیرا او بدون رضایت دیگران جرات نمیکند .
با وجود یکه این تبصره حاجالب بود . من
نمی خواستم به شایعات نوکر ها گوش بدهم .
ولدا سیی را سوار شده و به آنسو روان شدم .
به سوی دریا که در کنار جنگل روان است ، اسب
تاختم . از آنجا (کلبه جویی) دیده میشد در
معلی که جنگل نانبوه تر بود ، قرار داشت .
ارجوب های که کلبه را می ساخت ورنش زده
بودند و خیلی زیبا معلوم میشد . مرد ها به
شدت مصروف بریدن شاخه از درختان بلوط
و غیره بودند . دوده تنبلی از سوراخ بخاری که
بر بام کلبه قرار داشت بسوی آسمان بالا
میشد .

وقتی که نزدیک کلبه رسیدم لئونوس دستش
را دراز کرد تا دریاده شدن از اسب کمک کند .
برای لحظه ای دستش قوی و گرم بود از من
پرسید :

(گرسنه هستی . امید می کنم باشی زیرا
برای ده نفر نان آورده ام .)

(آیا بتقدر گرسنه معلوم میشوم ؟)
(شما استخوان بندی عالی دارید که فوراً
ادم را جلب می کنید) .

در حالیکه تعقیبش میکردم پرسیدم :
(آیا دلیلی برای این ستایش ها وجود دارد) .
از بالای شانه اش به عقب نگاه نمود و تبسم
کرد .

(برایم گفتند که باید علودیشپرا بخوام) .
(خو ، تو خودت این فکر را نکردی) .

اودر آستانه دروازه برگشت و نور آفتاب
چشمان آبی اش را آبی تر ساخت . در همانجا
بخ زدم . در همان لحظه ، به ذهنم آنچه برگشت که
آرزوی دوران کودکی بود .

زندگی او را بدل کرده بود همچنان که همه
ماراتغیر داده بود ولی هنوز کیفیت های
وجود داشت که دست نخورده باقی مانده بود .
او هنوز نیروی آنرا داشت که مرا بسویش
بکشاند . ممکن احساسات من او را از این امر
آگاه ساخته باشد زیرا تبسم ملایمی نموده
گفت :

(خودم فکر کردم و همچنان مادرم وایزابل) .
بدرون کلبه رفتم . اتاق سرد و پرنه بود .
يك ميز منسبت گاری نزدیک کلکین که از انجالی
شد بر عمق سبز جنگل سیاه نظر انداخت ،
گذاشته شده بود . روی میز دو گیلان بلوری
و این همراه با دستمال های دست پاک سپید
گذاشته شده بود .

گفتم :

(خود را به مشکل انداخته اید) .
(من يك عقیده دارم و آن اینکه کاری که
بنمایم باید بسیار عالی باشد) .
(خو ، همینطور) .

(تو گوشت آهو دوست داری؟ همچنان اینجا
سایج ، ماهی ساسمن ، کیک ، پنیر و غیره
است) .

بلخاط خدا چپ باش . این يك دعوت بزرگ
است) .

چشمانش برقی زد و گفت :
(بعد من آهنگی خواهم خواند) .
(میتوانی تمام وقت را) .

(ولی نه حالا ؟)
(نی حالا . بنشین . تو نمی توانی مطمئن
باشی . با يك چیغ کوتاه مردان به اینجا یورش
خواهند آورد . آنها در مورد بودن تو در اینجا
ناراضی اند . شراب می خواهی ؟)

(بلی تشکر) .
سعی کردم لذت ببرم . و همچنان که مشغول
خوردن بودیم پرسید :

(تو راجه واداشت که به اینطرف هایایی ؟)
من در مورد اینجا از کسی که زمانی در این
بدل زندگی کرده بود آگاه شدم) .

(این نفر کی بود ؟)
(من دختری را در ادنیورگ ملاقات کردم .
پیغله کاهرون) .

(تو می گوئی فرانس ، دختر معلم قبلی)
(فکر می کنم درست است . اودر مکتبی بود
که من در آن درس خواندم . و بعد من فرانسه
رفتم) .

(درست است . عجیب بنظر میرسد . آخرین
دفعه که فرانس را دیدم به مشکل شهر را
حاضر به ترك کردن بود) .

(مردم تغییر می کنند . برخی بدنبال جای
های که بوده اند دق میشوند) .
(تو بدنبال کجاذق شده ای) .

(به عقب بسیار جای ها) .
(فرانسس در مورد گاللو مردی بتوجه
گفت ؟)

(اوه ... چیز های جالبی در مورد تاریخ
قلعه اوگفت که مردم می گویند در آنجا شعبی
وجود دارد . شعب دختری که هنگام بناء یافتن
قلعه کشته شد) .

(بلی ، این يك قصه است . البته شعب
وجود ندارد . ولی مایقین داریم که این افسانه
درست است) .

دنيس يك نوشته بسیار قدیمی کلیسا را
یافت که در مورد گم شدن طفل چیز های نوشته
بود . نامش هلن بود ، هلن کامین ممکن اویه
جنگل گم شده باشد و حیوانات وحشی دریده
باشندش) .

ولی کشش پیری که این خاطرات نوشته
است عقیده دارد که ممکن قربانی برخی افسانه ها
شده باشد . زیرا می گفتند که دفن يك طفل در
قلعه شگوم نيك دارد . تو میدانی که سسده
شانزدهم يك وقت وحشی بود) .

(ادامه دارد)



قیمت این حروف را تعیین کنید

میدانید که از جمله رقصهایی که در سالهای اخیر در اروپا شایع شده است، چاچا و تویست نام دورقص است و هم میدانید که رقص را به اکثر زبانهای اروپایی دانس میگویند. منظور از این توضیح، آنست که یک نفر همساز با ذوق فرانسوی از کلمات چاچا و تویست و دانس، یک جمله حسابی ساخته است که معنی آن چنین میشود:

(چاچا) جمع (تویست) مساویست به (دانس).

و این عبارت طوریکه ما ساز فرانسوی طرح کرده به حروف لاتینی چنین نوشته میشود:

اما این جمله طوری ترتیب یافته است که اگر برای هر حرف از حروف مذکور قیمتی تعیین کنیم و هر کلمه را به ترتیبی که ذکر شده به عدد تبدیل کنیم، تساوی فوق کاملاً صدق میکند. آیا شما می‌توانید قیمت هر حرف را تعیین کنید؟

پیام به علاقه‌مندان این صفحه

محترمه نادیه سیفته!

ممایی را که شما طرح کرده اید در صفحه آینده با مختصر تفسیری در شرح آن چاپ کردیم. شاعلی محمد یوسف لایض

اگر توجه فرموده باشید در چند شماره قبل، به دوست شما که از سربل چند جدول فرستاده بدون ذکر نامش یادآوری کردیم که یکی از قواعد جدول نگاری اینست که خانه های آن به یکدیگر راه داشته باشد، بطور مثال جدولی که در همین شماره چاپ شده است، اگر قلم را از خانه (۳×۱) تا خانه (۱۳×۱۲) حرکت بدهیم، راه آن مسدود نیست، چون جدولهای دوست شما، بازهای بسته ساخته شده است، از نشر بازمانده امید است که به اطلاع ایشان برسانید.

عمودی:

- ۱- بزرگترین سیاره نظام شمسی - منظم آن معارف است.
- ۲- دکان (انگلیسی) - زن نیست.
- ۳- رطوبت - از آنطرف بمعنی چشم و نیروی دیدن می آید - عقب (پشت)
- ۴- از خو شبو تر ین گلسها - امتحان برای و رود به دور عالی تر.
- ۵- باز عامیانه - هم بکار دوختن می آید و هم نواخته میشود - یکی از ماههای خارجی.

۶- بیچاره بار میبرد و خسار میخورد - طعم نمک.

۷- او - ریگ - مرغابی (عربی).

۸- بخته نیست - سیب (انگلیسی) بود.

۹- دریا (عربی) معکو سش سرخ است (پشتو).

۱۰- اخیراً دولت در معارف کشور وارد آورد - کاشف اشعه ایکس.

۱۱- از غذا های افغانی - بدگویی - از آن طرف خشک نیست.

۱۲- اگر مرتب باشد طعمش شور است - حصر کلی را میرساند.

بود

۱۳- نیکان - از فر مائروا یا نیموری که مصلاي هرات را ساخته

جدول کلمات متقاطع

افقی:

- ۱- یکی از میوه جات - از ممالك اسلامی.
- ۲- از آنطرف درد است (عربی) - از حیوانات اهلی است.
- ۳- از جمله جهاز تنفسی است - این را هم در ختمها دارند و هم بعضی از حیوانات.
- ۴- یکی از انواع ادویه - کنیت یکی از طبیبان بزرگ که فیلسوف هم بود.
- ۵- عکس پر - معکو سش مادر است (پشتو) - ضمیر جمع متکلم.
- ۶- از آنسو آله ایست که چوبها را آن می شکنند - یک دسته از حیوانات اهلی.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
X					X							X
	X			X			X			X		
		X		X				X			X	
			X			X			X			
	X			X			X			X		
X			X		X			X			X	
	X			X			X					X
		X		X				X		X		
			X			X			X			
X							X					X
	X			X				X				
		X		X			X			X		
			X			X			X			
X							X					X

طرح کننده: فدا محمد فارغ‌التصیل لیسه نادریه

- ۷- کلام صریح و آشکارا که جزیک معنی از آن استنباط نمی شود - و این هم مادر است (عربی) - اصطلاح عامیانه آب - محل.
- ۸- تازه و جدید و دست نخورده - درختی که شاخه های آن قد و قامت را به آن تشبیه میکنند.
- ۹- کاکا «عربی» - آبیاز - بلی عامیانه است.
- ۱۰- از رجال سیاست هسپانیه - در امریکای مرکزی واقع است.
- ۱۱- تردید - واحد پول اتحاد شوروی - از ادات حصر.
- ۱۲- منحوس - از غدد داخل بدن است.
- ۱۳- مرکز یکی از ممالك اروپا - شاعر بزرگ ایتالیا.





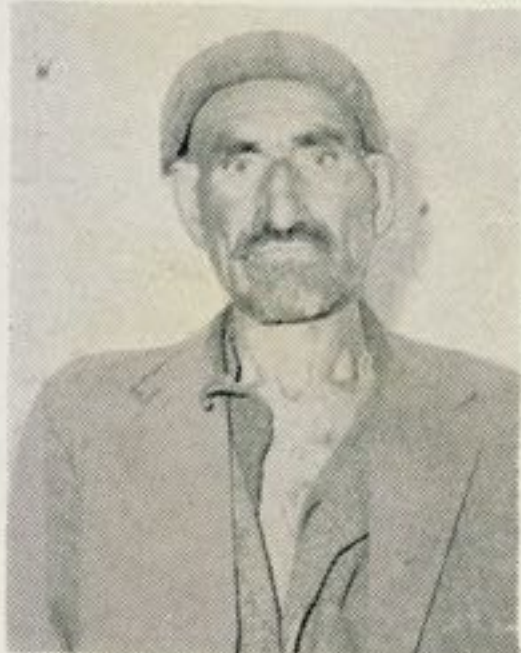
از چپ بر راست : میر غلام حیدر - محمداسلم - محمدیاسین وحیدر یعنی آناژیکه کارشان در اوایل شب ختم و صحنه قمار را ترک گفتند.

قاتلان قمار باز

چگو نه را از قتل مر موزیک ساتنمین پولیس که تصور
انتحارش می رفت کشف گردید

بقلم ضیا (روشن)

یکی دوشب در (لوگر) ببیند به هر صورت دو
شب توانست در تجمع قمار بازان بیوندد،
زیرا قمارخانه (انور دار، دار) حر یوسف
زیاده بود تا آنکه اوایل پنج عصر جمعه... آن
جمعه ای که گذشت (دار، دار) حریفان متعددی
را جمع کرد و منزل خود را در اختیار شان -
گذاشت و بساط قمار آغاز گردید، یکی رفت
و دیگری آمد - و آنکه پول نداشت جنسی را
در بدل پول نقد در گرو گذاشت و خودش
را مشغول ساخت، انور (دار، دار) خودش



انور، مشهور به (دار، دار) که دهمن
ساتنمین را محکم گرفت

مذکور وظیفه گرفت تا دروازه اول -
ببیند تا ملین این قمار خانه کدما اشخاص
است و ضمن قمار افعال دیگر شان چیست لذا
با تغییر لباس کمرش را برای این وظیفه می-
بندد، اسلحه اش را در جیب می گذاشت
(شمانگی) اش را بدور سینه خود می پیچید
و برای انجام این وظیفه، وظیفه ای که پولیس
جمهوریت باید انجام بد هد روان میشود، او
در انجام این راه واقف نبود، واقف از آنکه
قبل از مه فقت خودش در وظیفه برای اودامی
گسترده اند، دامی برای از بین بردنش و دامی
برای سرنگون ساختنش، او پدربود، چون
دیگر پدران ولی او با این وظیفه و دیگر
وظایفش مدتی بود فرزندانش رانیده بود
و آرزو داشت با انجام این وظیفه زنش را،
فرزندانش را و با لخره پدر و مادرش را برای

قاتل واقعی می گوید: قمار را در سه سالگی
از (شلمک) شروع کرده و در پنج سالگی
بردواخت را از پدرش به ارث میگردود
۴۵ سال عمرش قمار بازان حر فوی بیشه ری
تربیه میکند.

حیدر علی دوم ساتنمین، عضو آمریت
تعقیب و جستجو به قوما ندانی امنیه ولایت
کابل ضمن راپورهای متعددی که همیشه به
شعبه مربوطه خویش ارایه میکرد راپور داد
که یک دسته قمار بازان حر فوی از طرف شب
و روز در تپه ای عقب مسجد مو لوی صاحب
در منزل محمد انور مشهور به (دار، دار) در
سیاه سنگ تجمع میکنند و بساط قمار را پس
می سازند روی این راپور باز هم ساتنمین



شیر آقا که دوم ساتنمین را بغل زد
ونظر محمد اورا بقتل رسانید



نظر محمد قاتل واقعی در حالیکه به همین
تفنگچه حیدر علی را بقتل رسانید

پولیس جوان، چون در کار (جیز گری)
قاتل واقعی رخنه وارد میکند چندتن قمار
بازان حر فوی را در جنگال قانون می سپارد
در کتورت چند قمار بازان علیه اوظفین
میکند و سرانجام در یکی از شب ها که
ساتنمین پولیس وظیفه میگیرد تا خانه
دیگری را از قمار قمار بر اندازد کارش افشا
میشود و بر حمانه طنین گلوله طغان گران
قمار... او را از پناه در می آورد و در خالو
خونش می کشاند.

باروی کار آمدن رژیم جمهوریت، پولیس
مجادله علیه مفاسد اجتماعی و نابسامانیهای
محیطی داخل اجراات و اقدامات
جدی میگردد، دست گرسه بر از جیب مردم
کوتاه می شود - دست رهزن از سر راه عانه
گرفته میشود و دست قاچاقچیان از شکست -
اتحاد کشور و با لخره همه و همه مفاسد
اجتماعی تحت کنترل گرفته میشود برای
موفقت ازید درین راه پولیسان جوان و -
مجبوب در هر گوشه و کنار شهر موظف
شدند، از جمله یکتن از پولیسان سابقه دار
و حماس در منطقه سیاه سنگ و شاه شهید
وظیفه دار شد تا قانون شکنان و آنبای را که
بافاسد اجتماعی سرو کار دارند به نتیجه قانون
بسیار زد، او که حیدر علی پسر رمضان علی
دوم ساتنمین، عضو آمریت تعقیب و جستجو
بود با وظیفه ای که به او سپرده شده بود موفق
گردید با مهارتی که وظیفه اش از او خواست
عضو چندین قمارخانه شده و بعدا به مرور
ایام در محو واز بین بردن آن قمارخانه ها
دیگر همکاران پولیس قومانده انی امنیه
ولایت کابل داخل اقدام گردد.

چگونه وظیفه گرفت و چرا بقتل رسید:
یک منبع قوما ندانی امنیه ولایت کابل
جریان این قتل را به خبر نگار ز و ندون
اطلاعات داده گفت:



مرحوم حیدر علی دوم ساتمن پولیس کہ دراه انجام وظیفہ شہید شد

لیاس ہا رابو شیدند و در ده متری دوب -
 حویلی نخست شیر آقا جوان تنو مند بالای
 حیدر علی حملہ ور شدہ دست ہای او را از
 عقب محکم گرفت و بعدا انور، دار، دار -
 کہ اندیش در حدود دو متر است، دھن ساتمن
 پولیس را محکم گرفت تا صدا بر نیارود و
 متعاقب آن کریم دو پای او را برای جلوگیری
 از فرار دو دستہ محکم گرفت و نظر محمد کہ
 از اول قمار حسن تنقا مجو بی در سینہ اش
 نسبت بہ حیدر علی خرو شان بود بہ تلاشی
 جب ہای ساتمن مذکور پردا خت ہمہ انتظار
 داشتند، تیر یکار در کو چکی از جیب او
 بیرون می شود ولی برعکس تفنگچہ ای مملو از
 مرمی بدست نظر محمد، ظاہر شد لیخندی
 بر لبان او نقش بست و بی آنکہ تاخیری در
 کارش وارد آورد عیلہ تفنگچہ را در سقیقہ
 راست حیدر علی گذاشتہ و ماشہ را فشار
 داد، صدای فیر در ہم پیچید و در لابلای -
 سنگلا خپای بلندی آن ناحیہ کہ در پای کویہ
 موقعیت دارد پیچید و مرمی از آن طرف
 سقیقہ ساتمن مذکور برمدہ بدیوار منزلی
 اصابت کرد، جسد را در همان حصہ گذاشتند



عبدالکریم شریک جرم قاتل

و انابید کردہ گفت: در خلال قمار چندیس
 مرتبہ متو چہ حیدر علی شدہ کہ در جیب
 بغل خود دست بردہ و امکان دارد کہ او تیب
 ریکا ردی کو چکی داشتہ باشند صدای فاعلین
 قمارا ثبت کند از طرف دیگر انور (دار، دار)
 ہمہ را خاموش ساخت و آہستہ گفت: در
 کمرش قطار وزمہ با چندین مرمی وجود دارد
 کہ این نیز پو لیس بودن او را انابید میکند کہ
 برای غافل گیر کردن ماو شما آمدہ است:
 ہمہ ہر چیز گفتند بجز آنکہ کسی بگوید
 حیدر علی پو لیس نیست و برای تعقیب آنها
 نیامدہ است، ہمہ در فکر این خطر بودن
 کہ حیدر علی داخل اتاق شد و بساط قمار دوبارہ
 جالان شد و این بار پو لہای بیشتری مورد
 باخت و برد قرار میگرفت و در یک چشم برہم
 زدن چند قمار باز پو لہای شان را باختند و از
 صحنہ قمار متقاعد شدہ ر ہسپار منا زل شان
 شدند و صرف نشی تن باقی ماندند کہ در
 جملہ حیدر علی نیز بود اما بایشہم حیدر علی
 نتوانست راپور ش را در همان شب بدهد و
 فاعلین قمار را دستگیر سازند، زیرا دیدند چندان
 قمار بازان برای فردا شب نیز در ہمین خانہ
 وعدہ قمار را گذاشتند و رفتند فلہذا ساتمن
 مذکور ہم را پور ش را بہ تعویق انداخت تا
 روز شنبہ جریان را بہ آمریت تعقیب و جستجو
 در میان گذاشتہ فاعلین را حین ارتکاب جرم
 بہ جنگال قانون سپارد و در ہمین گیر و دار
 اندیشہ ہای خود بود کہ بساط قمار خانہ
 یافت و شش نفر بعد اندکی استراحت
 حیدر علی ساتمن را دعوت کردند تا با نیا بہ حمام
 بروند حیدر لعظہ بیرو را از اتاق رفت و ایمن
 همان لعظہ بود کہ شیر آقا - نظر محمد انور
 (دار، دار) و کریم جلسہ کردند کہ ہر گاہ
 حیدر علی بہ سلامت از آن اتاق بیرون شود
 صد درصد زندانی شدن آن چہار تن حتمی
 است فلہذا فیصلہ کردند در و ہلہ اول
 تیر یکار در باید از جیب او کشیدہ شدہ بعدا بہ
 جزای اعمالش رسانندہ شود، ہمہ فرار گذاشتند
 و در ہمین لعظہ حیدر علی از عقب اتاق صدا
 کرد برای رفتن حمام حاضر شوند، ہمہ



خلیل کہ کلید معما قتل را بدسترس
 پولیس گذاشت

قمار نمی زند، اما (تری گی) می گرفت و بہ این
 وسیلہ پول جمع میکرد تا اوایل ساعت ۹ ہمان
 شب هنوز قمار صورت حسابی بخود نہ
 گرفته بود، زیرا بگفتہ یکی از قمار بازان
 حریفان بعد از ساعت ہشت شب خود شانرا
 می رسانند، قمار جریان داشت و دوم -
 ساتمن پو لیس در گوشہ ای تماشا میکرد
 و می اندیشید چگونہ اطلاع اش را برای
 گرفتاری قمار بازان این منزل بعد از دہ شب
 بدهد، در ہمین فرصت بود کہ تازہ واردی
 داخل منزل شد بہ ہمہ سلام کرد و ہمراہی
 ساکنین اتاق قمار را از نظر گذشتند ولی
 وقتی بہ طرف حیدر علی ساتمن پو لیس دید
 تکان خورد، لعظہ بفکر رفت و بعد بیادش آمد
 کہ در چند قمار خانہ دیگر او را نیز دیدہ و باز بہ
 یاد آورد کہ بعضی او را ضابط ہم می گویند،
 لذا با این یاد آوری سخت تکان خورد و با خود
 گفت، چندان رفقای قمار ش ذریعہ ہمین
 ضابط تعوییل محبس شدہ اند، بہر صورت
 در جمع قمار بازان نشست، پو لہایش را از
 جیب در آورد و شروع کرد و این ہمان لعظہ
 بود کہ حریف دیگر ش صدا آورد، (نظر)
 نوبت خود است (نظر) لیخندی زد و بسا
 گذاشتن چند عدد نوبت فقط گفت: (برو) و در
 جمع قمار بازان پیوست، مدتی گذشت و
 درین میان میر غلام حیدر از گوشہ ای دیگر
 اتاق صد بر آورد و بعدا (شالکی) دور گردنش را
 بطرف (نظر) بر تاب کرد و مبلغ چند از او
 گرفت و دوبارہ شروع کرد بہ قمار، اسادر
 ضمن بعضی اوقات نظر محمد بطرف حیدر -
 علی می دید و از اومی خواست کہ در بساط قمار
 شان بیونند و لی او بہانہ می آورد کہ گرسنہ
 است و بعد از نان شب حتما در جمع آنها
 اشتراک خواہد کرد و با این حیلہ ساتمن
 مذکور کہ وظیفہ دیگری داشت از اشتراک در
 فعل قمار خود داری کرد تا آنکہ ساعت، دہ
 شب را اعلام کرد غذا از طرف برادر، انور
 (دار، دار) آورده شد، دستر خوان پهن شد و
 کاسہ ہای دال پشاوری مقابل حریفان قمار
 گذاشتہ شد، ہمہ با ولع اشتیاق غذا صرف
 میکردند تنہا و تنہا حیدر علی در فکر آن
 بود کہ بعد از غذا چہ کند و چہ بہانہ بیاورد
 بہر شکلی بود، غذا تمام شد و بساط غذا
 نیز برداشتہ شد و در این فرصت حیدر علی
 ساتمن برای لعظہ اجازہ خواست و از اتاق
 قمار بیرون شد ..

منبع فو ماندانی امنیہ ولایت کابل باقی
 جریان را از لابلای اوراقی اعترافات متہمین
 معلومات دادہ علاوہ کرد:

نظر محمد اشتباہ اش را در بارہ حیدر علی
 کہ پو لیس است و آنها را در جنگال قانون می
 سپارد در غیابش با دیگر رفقای خود در میان
 گذاشت و از آن جملہ شیر آقا، جوان تنومند
 کہ شغلش دریوری، لاری ہای ہفتن بہ
 سمت شمال کشور است نیز گفتہ نظر محمد

ورزش

تیم باسکتبال لیسه غازی قهرمان امسال شناخته شد

شدند.

رابدست آورد. در مسابقات امسال تیم های الف و ب اباسین تیم جوانان لیسه حبیبیه، کلب خیر، کلب هندوکش تیم جت امریکایی های مقیم کابل تیم مکتب بین المللی، تیم اردو و تیم سفارت امریکا اشتراك داشتند که تیم لیسه غازی با هر تیم مسابقه جداگانه نموده و بر تمام آنها پیروز گردید و به ترتیب تیم لیسه غازی اول، تیم اباسین دوم و هندوکش سوم شناخته شد.

شباغلی اوريا به جواب سوالی که مبنی بر اینکه از نظر يك ورزشکار این تورنمنت چگونه بود گفت:

از نظر يك باسکتبال لیست این تورنمنت يك تورنمنت عالی بود که پلیر های ورزیده و چهره های جدید به میدان آمده بودند و کپ های تشویقی به باز یکنان توزیع میشد تمام کپ هائیکه درین تورنمنت برای ورزشکاران گذاشته بودند ۲۹ عدد بود که تیم لیسه غازی به شمول کپ بزرگ قهرمانی شش عدد کپ را هایتز گردید.

کپتان تیم لیسه غازی اظهار نظر میکند که موفقیت يك تیم بستگی به اتحاد نظر و اتفاق، خوشسردی و تشویق از طرف علاقمندان ورزش و روش خوب در بین اعضای تیم است.

تیم باسکتبال لیسه غازی با لباس های آبی و سفید و تیم کلب اباسین با لباس های سرخ و سیاه در دو طرف میدان قرار گرفتند.

چینبال انداخته شد و مسابقه جریان نمود. تماشا چیان و علاقمندان با کف زدن ها و هلهله مسابقه را تعقیب می نمودند. بالاخره مسابقه به پایان رسید و تیم لیسه غازی با گرفتن کپ قهرمانی مقام اول را حائز گردید.

و اینک گفتگوی ما با کپتان تیم لیسه غازی پیرامون ورزش باسکتبال کپتان تیم باسکتبال لیسه غازی جوانی است که ۱۹۶۶ متر قد دارد و اسمش محمد نعیم اوريا است. علاوه بر عضویت در تیم لیسه غازی او سه نفر رفقای آن عضو تیم ملی اند. یکسال است که از لیسه غازی فارغ شده است.

شباغلی اوريا میگوید: جای خوشی است که ریاست اولمپیک متوجه این امر گردیده که زمینه پیشرفت ورزش را در رشته های مختلف به علاقمندان ورزش مهیا نموده است.

سیستم تورنمنت امسال به قسم سه باخت نکوت بود یعنی هر تیمیکه سه باخت می نمود از جریان مسابقات بیرون میشد. به این ترتیب تیم لیسه غازی بر تمام تیم های اشتراك کننده پیروز گردید و کپ قهرمانی



لبخند پیروزی و کپ قهرمانی

هفته قبل چنانا زیم بو هنتون کابل شاهد مسابقه هیجانی و تماشاایی باسکتبال بود. این مسابقه روز شنبه سوم حوت در حالیکه تماشا چیان و علاقمندان باسکتبال از هر وقت دیگر بیشتر بود انتظار شروع مسابقه را میکشیدند. رقابت یکی پی دیگری میگذاشت و هر لحظه شروع مسابقه را نزدیک تر میساخت. بالاخره آن لحظه به پایان رسید و برتری شروع مسابقه را اعلام نمود. از گوشه سالون دو تیم پیروزمند دو تیمیکه می خواستند عنوان قهرمانی را حاصل نمایند ظاهراً



محمد زوری (فارورد)

شا زمان (گارد)

وحید اله «ثبات» (پاینت)

ذبیح الله «ثبات» (گارد)

محمد نعیم اوريا کپتان تیم

به سلسله معرفی کلب های ورزشی

علاقه، معیاری برای استعداد ورزشکاران شده میتواند؟

کلب ورزشی نیرومند که مدت ده ماه از تشکیل و تأسیس آن میگذرد و بسیار سهل بدسترس این عده قرار با وسایل ابتدائی توانسته است يك

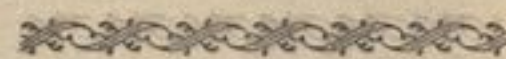
عده از جوانان علاقمند به ورزش را جلب و آنها را به ورزش تشویق نماید.

آمر کلب ورزشی نیرومند بناغلی محمد اکبر دلزاد درباره فعالیت های کلب ورزشی نیرومند و ورزشکاران آن میگوید:

هدف از تأسیس کلب ورزشی اینست تا استعداد جوانان ما که در رشته سپورت علاقه دارند تبارز نموده و معرفی گردند درین کلب کوشش میشود تا استعداد ها ارزیابی گردد و پرورش شوند.

درین شکی نیست که اکثر از جوانان ما به ورزش علاقمند اند. اما این علاقمندی، آیا معیاری برای توانایی و استعداد ورزشکار محسوب میگردد؟ مسلماً خیر، بدین جهت

کلب ورزشی نیرومند را برای اینگونه جوانانی که علاقه به ورزش دارند تأسیس نمودیم. و خو شبختانه دیده شد که يك عده از جوانان ما واقعاً میتوانند در رشته های طرف علاقه شان، ورزشکاران خوبی گردند و ما



از بالا به پایین: تیم بوکس کلب نیرومند والیبال و اعضای دایمی کلب



هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل

تا اینجا داستان خواندید :

(زان) به خانه دوستش (بیتی) می‌آید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی می‌سازد در ضمن این معرفی (زان) با (پرنس) دو ست صمیمی (بیتی) آشنا میشود. (پرنس) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود اما (زان) این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه می‌باشد (بیتی) نزد وی می‌آید و از او می‌پرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :





او خیلی مهربان بود.

نمی‌دانم از کجای موزه تلفن‌ها را پیدا کرده؟



همان بچه‌هاست که فرستاده
دارم، حاف؟
بله، فرستاده
است.

عجیب است، من باور کرده نمی‌توانم. آخر بین
از یکبار او را ندیده‌ام.



دختر جان این چه حرفی است؟ او اصرار داشت
که هر چه زودتر با تو حرف بزنم.



حقاً رزید بیست و پنج، پرسیده، میدانی وقتی
یکت بچه بخواد دخترها را ببینند،
بسیار تلاش میکنند.

او برایم تلفن کرده...



۷۳
بچه‌ها دارند

می‌خواهم هر چه زودتر با او حرف بزنم
ما آذرده خاطر از هم جدا شدیم
... از طرف دیگر او بمن تلفن
کرده بود...



از آن طرف تلفن...

برادر من نیست... بچه‌ها تلفن کرده؟
غریب... معلوم دارم. می‌توانی بمن اعتماد
کنی؟



... همان بچه‌ها، تلفن میکنند.

سلام، من یزدان با منم، چشم، می‌خواهم
با برادر من صحبت کنم.

پستالکاب کردی داستانک این مفتی

از: میلان میلانوف

ترجمه: زلی نورانی

وارث

خواننده گان عزیز ما، ممکن است تعداد بیشماری از داستانهای پلیسی غربی را خوانده باشند چنانچه اکثر پلیسی نویسان غربی امروز شهرت جهانی حاصل کرده اند، اما در مورد داستان های پلیسی در کشور های اروپای شرق آشنایی کمتری میسر بود زیرا از یک طرف داستان پلیسی در این کشور ها درین تازگی ها راه یافته و از جانب دیگر تا حال بقدر کافی ترجمه نشده برای آشنایی خواننده گان ژوندون اینک يك داستان پلیسی از اروپای شرق تقدیم میکنم

پتروف قصه میکند :

زمانیکه میخواستم دخترم را ترك بگویم یکی از مامورین بمن گفت: یکی از زنان شهر اصرار دارد شمارا ببیند. به اشاره بوی فهماندم که حاضریم او را ببینیم. دیدن آن زن چهل و پنج ساله بیه که اسمش (سنیزانه پوپوه) بود برایم نا خوشگوار و غیر مترقبه بود. عادتش همین بود از زمانیکه سارق اموالش را دستگیر و اموالش

رابوی باز گردانیده بودم همینطور گاهگاهی بعنوان قدر دانی نزد من می آمد و صرف میخواست بامن گپ بزند. آن واقعه دوسال قبل اتفاق افتاده بود.

پرحرفی های این زن مخصوصا بغاطر یکنواختی سخنانش برایم زجر دهنده بود اینبار هم بمجرد اینکه مقابلم قرار گرفت سیل کلمات از زبانش بطرف گوش های خسته ام سرازیر شد. حرفش را قطع نمودم و گفتم :

چه خدمتی میتوانیم بشما بکنیم ؟

کفت :
- آه بلی ... شما چقدر تیز هوش هستید من برای گرفتن مشوره نزد شما آمدم البته میدانید که من هیچ مشوره و نصیحتی رابه اندازه سخنان شما سودمند و پر ارزش نمی یابم. میدانید ... هه ... میخواهم ازدواج کنم فیصله ای که میتوانم بکنم بسته به نظر شماست. گفتم :

- اما درین مورد من چه اندوژی بشما داده میتوانم ؟

سعدانید ... او پیر تراز من است ولسی این موضوع آنقدر مهم نیست دردیوی لوگو موتیف کار میکند. زن ندارد در ضمن اولاد ندارد و انجنیر هم است.

حین صحبت بدقت مرا می پالید و همینطور ادامه داد :

- سنش از پنجاه و پنج تجاوز نمیکند، اسمش کنورگی ایوانف است.

اسم آن شخص را بسیار با طعنه قرائت کرد. ولی چون مرا خونسرد و جدی یافت آهی کشیده بازهم ادامه داد :

- آوه. میدانید ... البته جوانك خوش قیافه ای نیست ولی بسیار جدی و مطمئن و بهتر از همه ثروتمند است.

زیاد عجیب نیست. شاید بسیار پس انداز کرده باشد و ثروتی گرد آورده باشد.

- بلی اما پول هایش پول وطنی نیست... او سی هزار دالر دارد. در ابتدا من هم بساور نمیکردم ولی وقتی که اسنادش را دیدم

- چه قسم اسناد ؟
- او اسناد یاز بانك های خارجی را بمن نشان داد که از آن فهمیده میشد (گورگی ایوانف) سی هزار دالر از امریکا به ارث برده و بحساب وی انتقال داده شده است.

پیر زن جمله (سی هزار دالر ...) را بیک نفس ادا کرد.

من گفتم :

- تو خودت اسناد را دیدی ؟

- بلی بچشم خود دیدم.

- خوب ... پس چه میخواهی ؟... همه چیز برایت روشن است و میتوانی تصمیمی بگیری.

- من برایش سه هزار لیوه (معادل یکنیم هزار دالر) دادم

- آخر برای چه ؟

- باین پول تصمیم گرفتم تمام اتالیقه خانه را تجدید کنیم و با دالره های او و سیلای دیگری بایک موتر بخریم.

- این پول را چه وقت برایش دادی ؟
- چند روز پیش.

- و بمجرد انیکه پول را گرفت غیب شد هوم ؟

- ها ... دیگر ندیدمش

فهمیدم که ما چرا از همین جا بایست آغاز شده باشد. گفتم :

- از کجا میدانی که او آدم رندو کلاهبر داری نباشد ؟

باشنیدن حرف هایم تکانی خورد و چشمانش تمناک شد.

آهسته گفت :

- من چه میدانم ... اسنادی را که بمن نشان داد و مهر داشت رسمی بود. علاوه ازان قیافه او طوری بود که ...

من نمیدانم پوپوه ... شاید هم من در اندیشه ام بغلط رفته باشم خوب بیایز سر شروع کنیم.

من تمام مطالبی را که پوپوه از ایوانف میدانست بروی کاغذ یاد داشت کردم و وعده دادم که بمجرد کشف موضوع وی را در جریان بگذارم. در ضمن دوسیه ای را که حاوی معلومات در مورد مجرمین سابقه دار بود بوی نشان دادم. پوپوه نتوانست در میان عکس های متعدد

ایوانف را بمن نشان بدهد فکر کردم که ممکن است واقعیت همان باشد که ظاهر امر نشان میدهد ولی این، مطلب که ایوانف خانه خود را به این زن نشان نداده و صرف آدرس او را گرفته و به انتظارش گذاشته بنظم غیرعادی بودن مساله را واضح میساخت.

فردا صبح در موضوع مذکور روشنی بیشتری بدست آوردم.

مامور سرویس اطلاعات پولیس بمن خبر داد که دو شکایت نامه از دولفر بدست دارد که در آن گفته شده شخصی بنام ایوانف از آنها مبلغ پنج هزار لیوه پول گرفته است.

این دو نفر که یکی آن میخانیک انجنیو تر و دیگری مامور بوده است جهت خریدن موتر آلمانی به دالر ضرورت داشتند و جهت بدست آوردن دالر به ایوانف پول داده اند.

من اولتر از همه به دیوی لوگو موتیف تلفون کردم و در مورد ایوانف سوال نمودم در جواب بمن گفتند که شخصی را بنام کنورگی ایوانف اصلا نمی شناسند و به این اسم ماموری ندارند.

مرجع دوم من بانك تجارت خارجی بود. خواستم در مورد اسناد بانکی بنام ایوانف معلوماتی حاصل کنم.

جوابی که در یافت نمودم چنین بود :
- به اسم کنورگی ایوانف اسنادی که وراثت او را در مورد سی هزار دالر تأیید میکند مواصلت نموده است ولی تا هنوز اصل پول انتقال نیافته.

گفتم :

- پس روی چه اساسی بوی سند داده اید ؟
- شاید مکتوبی بمنشی بردیافت چنین بولی در آینده از بانك در یافت کرده باشد ولسی این، مکتوب یا خبر نامه نمیتواند حیثیت چکی را داشته باشد.

این مطلب برایم مسلم ساخت که ایوانف واسناد دالری او وجود خارجی دارد اما چرا او خود را مغفل ساخته است ؟ آیا شخص دیگری این اسناد را از ایوانف بدست آورده به نفع خود از آن اخاذی میکند ؟ بایست این ایوانف را هر طور است پیدا نمود.

روز دیگر دو شکایت دیگر رسید.

شاکي اول داکتر یارموف نام داشت و سنش رادر اطراف پنجاه و پنج تخمین زدم. او مقابلم قرار گرفت و گفتم :

- من داکتر امراض داخله هستم و درجاده (خان کروم ۱۰۳) زندگی میکنم. آدم خاموش ولی اجتماعی هستم و تا حال بکسی بدی هم نکرده ام ولسی ببینید ... ببینید که مرا فریب داده اند مرا که در همه حال در خدمت مردم هستم و حتی خواب و راحت را نیز فدای خدمتگزاری نموده ام.

با گفتن این جملات خشمش لزونی گرفت و در حالیکه ابرو هایش آویزان شده بسود

گفتند : دستش را بسویم دراز نموده تکان داد و گفت :
 - بلی داریم . به هیچکس اعتماد نباید کرد ... به هیچکس.
 و سرعت سندی را مقابلم گذاشتند. سند من بالحن ملایمی که عصبانیتش را گاهش
 از نگاه جملات خوب ترتیب شده بود و حتی دو دعد گفتم :
 - آرام باشید و بمن بگوئید چه کسی فریب
 تان داده است ؟
 او شتابزده گفت :
 - ایوان گنورگی ایوانف ... بلی حرامزاده‌ای
 به همین نام فریبم داده است . او بمن گفته
 بود سی هزار دالر دارد . من که آرزوی خریدن
 موتوری را داشتم پنج هزار لیوه برایش دادم .
 - جالب است ... معامله تان بچه شکل
 فیصله شده بود ؟
 داکتر در حالیکه نگاه مستقیم خود را از من
 دریغ می نمود جواب داد :
 - بایک قرار داد .
 - ولی طبق قانون موتور خارجی را کسی
 تا پنج سال فروخته نمیتواند .
 داکتر دست و پاچه شد و جملات پریده و نا
 تمام مبنی بر فریب خوردن خود اظهار نمود .
 خلاصه فهمیدم که آنها در یک رستوران
 آشنا شده اند و بعد از دیدن اسناد مربوطه
 دالر های خود ایوانف پنج هزار لیوه از داکتر
 گرفته و سندی بوی داده است که در آن نوشته
 (تمهلم که اینجانب گنور گی ایوانف امروز
 ۱۵ جون از داکتر دوبرو میرپاونوف یار موف
 مبلغ پنج هزار لیوه را در عوض موتور پژو
 ۵۰۴ سفید چهار دروازه بی در یافت نموده
 تعهد می نمایم که بیست روز بعد موتور
 مذکور را برایش تحویل بدهم (ایوان ایوانف)
 پرسیدم :
 - این سند را که نوشت ؟
 - خودم نوشتم ... او تنها در آخرش امضا
 کرد .
 - این سند هیچ ارزش ندارد . چون اولاً
 کاغذ رسمی نیست و در گنام مرجع رسمی
 تصدیق هم نشده و امضای شاهد دیگری در آن
 بنظر نمیرسد .
 فقط ما ازین امضا برای پیدا کردن صاحبش
 استفاده میکنیم ، حالا شما مشخصات چهره آن
 مرد را برایم تشریح کنید .

 زن و مرد دیگری در برابرم قرار گرفتند ،
 زن و شوهر فریب خورده ای که تقریباً گریه
 آلود شرح میدادند که چگونه از هر لقمه خود
 مقداری کاسته پس انداز کرده بودند و عاقبت
 هفت هزار لیوه خود را که برای خریدن موتور
 واپارتمان جمع نموده بودند از دست داده اند .
 زن هر باری که شرح میداد غضب آلود به
 شوهرش تگریسته او را ملامت می نمود و شوهر
 متقابلاً از خوش آمد هائی که زنش در برابر
 ایوانف هنگام پذیرائی وی در خانه بعمل
 آورده بود یاد می نمود . آنقدر همدیگر را
 ملامت میکردند که ترسیدم مبادا از همدیگر
 طلاق بگیرند لذا فوراً پرسیدم :
 - آیا از ایوانف سندی دارید ؟
 شماره ۵۰

نفرم بعنوان شاهد آنها امضا کرده بودند .
 پرسیدم :
 - شغل شما چیست ؟
 - فعلاً متقاعد هستم
 زنش ادامه داد :
 - قبلاً وکیل مدافع بود یعنی آنوقت ها
 اینقدر احمق نبود .
 بقیه در صفحه ۱۱



عروسی در زندان



میخا نیل ایرد من با همسرش در میز شب عروسی ناین محفل در سالون مجبوس برگزار شده بود درین محفل تنها سی تن مهمان حق اشتراک داشتند آنانیکه با میخائیل یکجسامحبوس هستند گلپای در یخن کرتی شان زده اند.



مادر زن میخا نیل ایرد من بعد از انجام عقد نکاح به دامادش ایمن ازدواج عجیب راتبریک میگوید.

زمان دوام نکرد. مراد این است که هرکس ازین تصمیم اطلاع حاصل میکرد دختر را بباد انتقاد میگردانست ولی چون وی در تصمیم خویش پابرجا بود میگفت من پوره آگاهم که تصمیم دشواری است و برخی اوقات مردم ما را مسخره خواهند کرد چه فرق میکند هرکس بنده تصمیم سرنوشت خویش است ممکن است این چنین وصلت هایکروز بجدایی منتهی گردد تا اینکه بالاخره مطمئن شد که تمام شکاکان رابه نیروی تصمیم خویش قناعت داده است حتی مادرش که فقط یکشب قبل از عید میلاد مسیح نریزد.

ناتالی

ناتالی دریافت نمود که مراقبت کودتی آسان تر است زیرا او تجاربی را درمورد تربیه طفل، هنگام پرورش ناتاشا بدست آورده بود.

درمورد آینده دخترانش ناتالی میگوید: «فکر می کنم و یقین دارم که آنان تجارب بهتری را نسبت به ما داشته باشند. دوست دارم تا دخترانم احساس اخلاقی بیشتری داشته باشند و نباید فقط حرف های جامعه را پیروی کنند. سعی می کنم با آنها اقتدر که بتوانم مهربان باشم».

و بانهم ناتالی نمی خواهد که دخترانش رد پای او را تعقیب کنند.

«نمی خواهم تا اطفالم فرزندان ستاره های سینما باشند. من بسیار وقت شروع بکار کردم. ولی هنگامیکه آنان بزرگ شوند نمی خواهم راه معین زندگی را بر آنان تحمیل کنم».

با وجود پیچیدگی های زندگی نوسان خانواده و اکثر یقین دارند که ازدواج دوم شان سعادتبارتر خواهد بود.

اکنون بازی کردن نقش در سینما اقتدرها که در گذشته ساده بود آسان نیست و گسار بیشتر می خواهد.

ناتالی درمورد فلم دیگرش سخن میزند ولی می گوید که این بار باشوهرش هم بازی خواهد شد. او نمی خواهد تا از طفل شیرخوارش جدا شود. می گوید: «حتی اگر به استدیو فلم برداری هم شود او را با خود خواهم برد».

ولی آنان زمان او خودش از طفل مراقبت می کند.

ناتالی می گوید: «وقتیکه رابرت مصروف کار نیست مافقا استراحت می کنیم، آب بازی می کنیم، بایسکل سواری می کنیم، به آفتاب دراز می کشیم و تفریح می کنیم».

به این ترتیب ایندو نفر علی رغم سنت های غالب و مبنی بر اینکه ازدواج های پاره شده باهم بیوند نمی خورد، دوباره باهم یکجاشده و زندگی آرامی را از سر می گیرند.

شهرتم به سوی پایین نزول نموده و این ضربات شدیدی را بر روحیه ام وارد کرد. یک دوست خوب بمن توصیه کرد و کمک زیاد نمود».

ناتالی هم اقرار می کند که او هفت سال را در یک حالت روانی سخت گذرانده است. «تا آن زمان کار تمام زندگی ام را می ساخت به سختی کسی را می شناختم که درسوداگری نهایش شرکت نداشته باشد. به همکاری یک متخصص روانی درک نمودم که واقعا چه می خواهم و این زمانی رسید برای شناخت خودم. سعی کردم بدنای غیر از خودم چشم بیندازم».

اکنون و اکثر کار را بازندگی بهم آمیخته است و مصروف تهیه فلم تلویزونی حوادث می باشد.

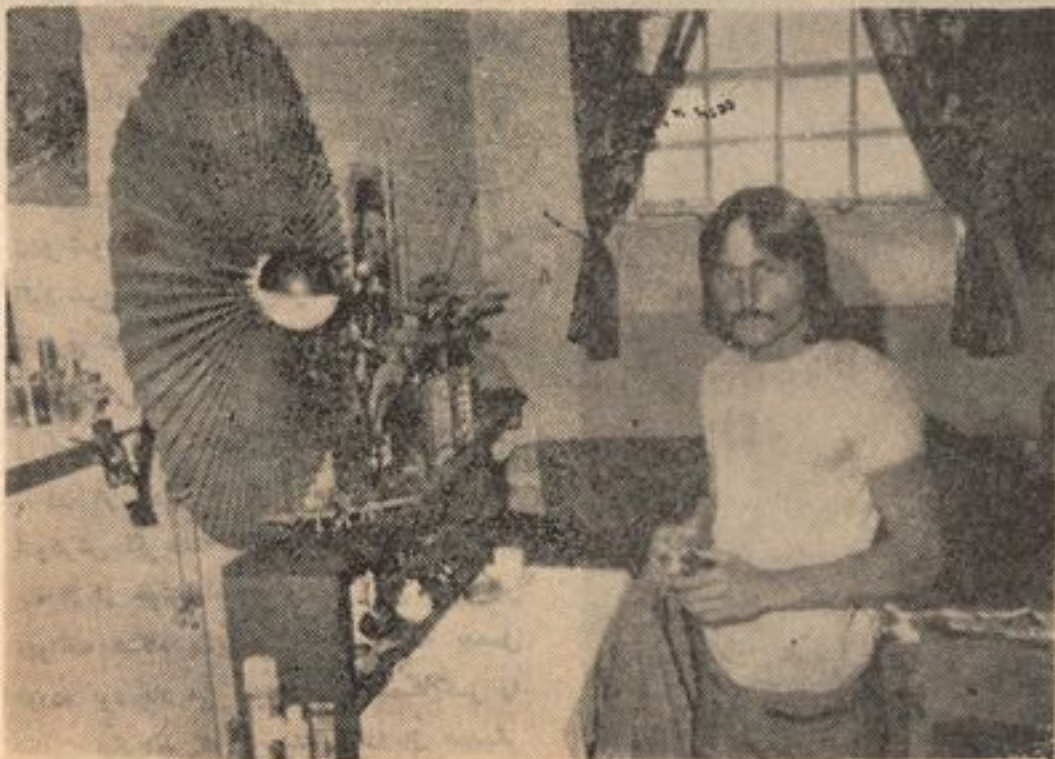
بعد از آن ناتالی خانه شان را واقع در پالم اسپرینگز آفرین نویست. و بعد به انگلستان رفتند زیرا واکز در فلم تلویزونی بریسی شرکت نمود.

ناتالی می گوید:

«ما طفل می خواستیم و هنگام سالگرد تولدم در سال پادریا فتم که حامله دار هستم. به شدت خوش بودم».

و اکثر پیش از تولد کودتی از لندن برگشت روز تولد کودتی رسید و به زایشگاه سیدارس بستری شد. طفل به صورت نورمال تولد نشد و عمل سزارین انجام دادند. ناتالی شش روز را در زایشگاه ماند در حالیکه مادرش از اطفال دیگر در خانه مراقبت می کردند.

ناتالی می گوید: «زمانیکه خانه آلمن آنها به شدت منتظم بودند و ناتاشا تحفه ای را برای طفل تهیه کرده بود».



گیردا ایرد من برای نخستین مرتبه باشوهرش از طریق پسرده تلویزیون آشنا شد. شوهرش در یک فلم بنام ملت بازی میکرد.

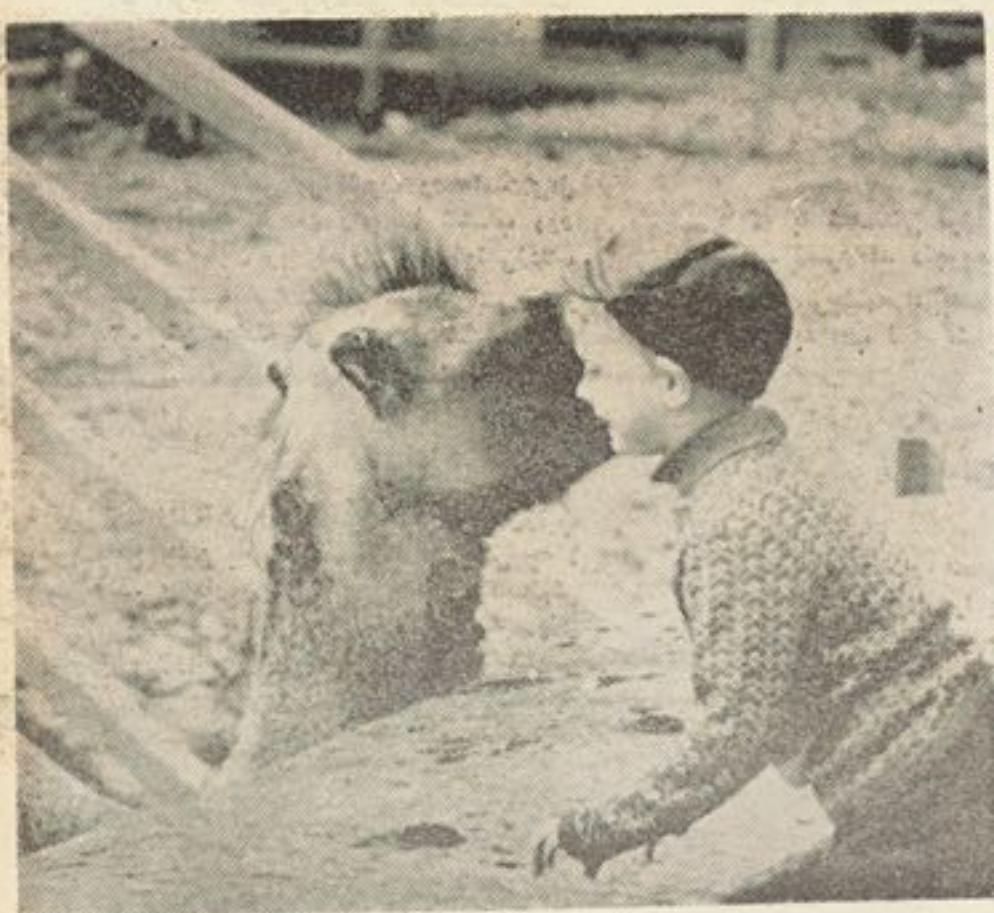
سازگاری

معمای منظوم

شاید گوینده این بیت، اصلاً فکر معما سازی به خاطرش خطور نکرده باشد، زیرا او در فکر بکار بردن صنعت تقریب بوده که از جمله صنایع شعری است و آن چنانست که شاعر الفاظ درج را بر اسلوب عربی نظم و پیوند میدهد و خواننده گمان میکند که شعر عربی سروده است. ماین بیت او را که مانند یک بیت عربی جلوه میکند، درین هفتکته بعنوان معمای منظوم تقدیم میکنیم و از شما معنی آنرا میخواهیم باز هم تکرار میکنیم که اصل این کلمات درجی است ولی طرز جمله بندی به شیوه عربی میباشد.

ان الا ناگیر ساعت بعد ما سبوت
واشر و رنت بعد ما کانت تراشیشا

عکس جالب



گردن دوازی در حریم دیگران؟؟ استقبال از مهمان ناخوانده است

توضیح

در داستان تاریخی علیمشیر نوایی

در شماره ۴۸ این مجله یک بخش داستانی از چاپی بازمانده است. خوانندگان محترم برای اینکه تسلسل حوادث را بدرستی تعقیب کرده بتوانند، لطفاً پس از پاراگراف دوم صفحه ۲۸ شماره مذکور که با جمله (حاضرین از شدت خنده روی شکم های خود دست گذاشتند) ختم میشود، مقابل منتشره درین شماره را دنبال نمایند و پایان آنرا که با گذاشتن سه ستاره نشانی میشود، با آغاز پاراگراف سوم صفحه مذکور یعنی (او پیرمردی فروتن و بی پیرایه است) متصل بخوانند.

آیا این نویسند معروف را می شناسید؟

برای اینکه او را بشناسید ذیلاً چند نکته در باره زندگی و آثارش به اطلاع شما میرسانیم!

* دوسال ۱۹۱۵ میلادی در ترکیه متولد شده است.

* بعد از ختم دوره تحصیل، مسلک عسکری اختیار نموده و تا سال ۱۹۴۴ در خدمات عسکری شال بود.

* مدتی هم روزنامه فروشی، کتابفروشی و عکاسی میکرد.

* ا مادر حال حاضر شغلش نویسندگی است و در حدود هزار داستان کوتاه و تقریباً شصت جلد رومان نوشته است که اکثر آنها به چندین زبان و از آن جمله به زبانهای پشتو و دری ترجمه شده است.

* چهار بار به دریافت جایزه طنز و کلامی نویسی از ممالک دیگر موفق شده است.

* باین نشانی هادیکر شناختنش مشکل نیست با وجود آن اگر نتوانستید اسم و شهرت او را

بیدا کنید به شماره آینده مراجعه فرمایید.

نود در نود

۹۰			
۹۰			
۹۰			
۹۰			
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰

عدد (۶) و مضربهای آن تا (۵۴) را در این

۹ خانه بطوری قرار دهید که مجموع اعداد هر

سه خانه چه افقی و چه عمودی و چه مایل (۹۰)

شود

طرح کننده: نادیه شیفته

پاسخ دهندگان

پاسخ دهندگان این هفته که جواب سوالات

را درست داده اند عبارتند از: محترمه پروین

محبوب، بناغلو غلام صفدرزائین، میر غلام حسین

هاشمی، علی اصغر عباس زاده، نور آقا محبوب،

سیدی کافقار، عبدالغفار سواد، سلیمان

عبدالبی، سید اسدالله محبوب، غلام مصطفی

کتابفروش، محترمت فرزانه بصیرزاده، قمر

سلطان طلعتی، و بناغلو غلام نبی یعقوبیار،

امیرالله سنگری، عبدالرحمن صلح.

جواب سوالات

گذشته

چهار شخص معروف:

دورن رولان - ابوعلی سینا - سامرست موم

ارشمندس.

معمای منظوم:

اول شمع (ش) و میان چمن (م) و دامن نرگس

(س) و مجموع این سه حرف (شمس) است.

مؤلف کتاب:

نام کتاب زادالمسافرین و مصنف آن حکیم

ناصر خسرو قبادیانی بلخی است.

قال حافظ

شنبه

گفتم گنا پستی و مکرر نمی کنم
۶- مراد دل ز تما شای باغ عالم چیست
به دست مردم چشم از رخ تو گل چین
۷- در ره منزل لیلی که خطر هاست دران
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

ای بیخبر ز لذت شراب مدام ما
۴- خیال خو صله بحر می پزم هیبت
چهاست در سر این قطره محال اندیش
۵- تلقین و درس اهل نظریك اشارت است

۱- دلم زحلقة زلفش به جان خرید آشوب
چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
۲- مرا و سرو چمن را زدل بسرد آرام
زمانه تاقصیب توکی و قبیای تو بست
۳- ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

یکشنبه

غم اغیار مغور تا نکنی نیا شادم
۶- می خواه و گل افشان کن از دهر چه میجویی
این گفت سحر که گل بلبل توجه میگوید ؟
۷- در اوج نساو نعمتی ای آفتاب حسن
یا رب مباد تابه قیامت زوال تو

من آن نیم که ازین عشق بازی آیم باز
۴- در بیابان طلب گرچه زهر سو خنجر است
می رود حافظ بیدل به تو لای تو خوش -
۵- یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم

۱- زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
۲- ترک درویش بگیر از نبود سیم و زرش
در غمت سیم شمار اشک و درخش رازرگیر
۳- اگرچه حسن تو از عشق غیر مستغنی است

دوشنبه

جای دلپای عزیز است به هم بر مژنش
۶- گر من از سر زنش مدعیان اندیشم
شیوه مستی و رندی نرود از پیشم
۷- به رحمت سر زلف تو و انقم ورنه
کنش چون بود از آن سو چسود کوشیدن

که با شکستگی ارزد به صد هزار درست
۴- ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمم را
بدین سرچشمه اش بنشان که خوش آبی روان دارد
۵- به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه

۱- طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل
بیفتد آنکه درین راه بسا شتاب رود
۲- در بیابان گریه شوق کعبه خواهی زد قدم
سر زنبسها مگر کند خار مغیلان غم مغور
۳- بکن معامله ای وین دل شکسته بخر

سه شنبه

ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد
۶- بگرفت کار حسنت چون عشق من کهالی
خوش باش زانکه نبود این هردورا زوالی
۷- خوش چمنی است عارفانست خاصه که در بهار حسن
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو

به یسار دار محبان یسار پیما را
۴- هر سر موی مرا بانو هزاران کار است
ما کجاییم و ملا متگر بیکار کجا ست ؟
۵- صبا بر آن سر زلف ، اردل مرا بینی

۱- زلف در دست صبا گوش بفرمان رقیب
این چنین با همه در ساخته ای یعنی چه ؟
۲- می دادم چو جان صافی و صوفی می کنند عیش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
۳- چو با حبیب نشینی و باده پیما یسی

چهارشنبه

بهر آسایش این دیده خونبار یسار
۶- کس نیارد بر او دم زند از قصه ما
مگرش یسار صبا گوش گذاری بکند
۷- در طریقت رنجش خاطر نباشد ، می یار
هر گدورت راکه بینی چون صفایی رفت رفت

گو بر فروز مشعله صبحگاه از او
۴- منعم مکن ز عشق وی ای مفتی زمان
معذور دارم که تو او را ندیده ای
۵- گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب

۱- ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز
فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری
۲- آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید
گو در این نکته بفرما نظری بهتر ازین
۳- ساقی چراغ می به ره آفتاب دار

پنجشنبه

هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
۶- هر که خواهد که جو حافظ نشود سرگردان
دل به خوبان ندهد وز پی ایشان نرود
۷- ساقی بیا که یار زوخ پرده بر گرفت
کار چراغ خلو تیان باز در گرفت

که من این ظن به رقیبان تو هرگز نسیم
۴- حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار
کار نساکرده چه امید عطاشی داری
۵- پیران سخن ز تجربه گویند مگفتند

۱- در دم نهفته به ز طبیبان مدعی
باشد که از خزانه غیبم دوا کنند
۲- به درد عشق بساز و خموش کن حافظ
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول
۳- دلبرا بنده توازیت که آموخت بگو

جمعه

خواجه آنست که باشد غم خد متگارش
۶- سخن دوست بگویم نمی توانم دید
که می خوردند حریفان و من نظاره کنم
۷- حافظ وصال می طلبد از تو بهما
یارب دعای خسته د لان مستجاب کن -

بود که بر تو نوری به پام ما افتد ؟
۴- عافیت می طلبد خاطر ام ار بگدارند
غمزه شوخش و آن طوره طرار دیگر
۵- دلر بایی همه آن نیست که عاشق بکشند

۱- مستی به چشم شاهد دلیندا خوش است
زانرو سیرده اند به مستی زمام ما
۲- از آن به دیر مقام عزیز میدا رند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
۳- شبی که ماه مراد از افق شود طالع



سیدونی از تشناب کردن دو روز در هفته رضوئیت ندارد مگر بامن : چه آدم شناسی اواز آب می ترسد و آب بازی را یاد ندارد .

برای عشق يك طفل گوريلا . . .

از پاری میج بقلم کلود رئیس کمیته حمایه گوریلا ها

مترجم محمد قسیم عثمانی

تاریخچه ایست تحت تصاویر که کلود «تک» از سه سال به این طرف چوچه گوریلا را به اسم سیدونی مانند طفل خودش تربیه میکنند : يك خانمك خورد سیاه پانزده روزه را تصور کنید که در بین يك قطی گك خورد قطعی جا گرفته باشد مشتهای کوچکش کنارهای قطی را محکم می فشرد . کله طفلانه اش به اندازه ای کوچک بود که به مشکل قیافه عجیب گوریلا را شناختن اینطور بر خورد اول من با «سیدونی» اتفاق افتید .

بفرزندی گرفتني يك چوچه گوریلا از طرف مدیر يك باغ وحش مسئولیت بزرگ و قلبی می باشد چه گوریلا ها والدین بسیار مهربان ژوندون

و دقیق‌اند . چنگالهای قوی آنها
تیر های بزرگ لا ری ها را که
برای ساعت تیری آنها گذارده شده
است به آسانی خم می دهند در حالی
که باطفلک خویش جقدر ملایم و
مهربانند .

در وقت تو لدی طفلك گوریلا
يك ونیم کیلو وزن داشت آنقدر
ضعیف بود که يك ذکام عادی یا
ناراحتی جزوی امعاء سیدونی را از
خود ببرد . مگر وی از عشق و علاقه
پدر و مادر خوانده خویش به اندازه
عشق میرائی خویش مهربانی نمی
بیند از غم و غصه هلاک شده و برای
خوابیدن ، سیدونی گرمی يك قلبی را
باید در پهلوی خویش احساس نماید
کهواره اش که برای دو شب اول بکار
رفته است هنوز در اطاقم است مگر
شب سوم دفعتا باهراس بیدار شده
و قیاس کردم که خرسك نمدی ایام
طفولیتم را در آغوش دارم . سیدونی
در بستر آمده و در بغلم جا گرفته
بود ، وی را آهسته به کهواره اش
بردم مگر طفلك بیدار شده ، وحشت
سرا پایش را گرفت . روی زمین
نشسته و به فریاد آغاز نمود که به
خیالم تاآن زمان کلمه فریاد راشنیده
اما احساس نکرده بودم . بعداً خشم
سرا پایش را گرفته دست و پا زدن
آغاز ، چهره خویش را پرت و با مشت
روی کوشهای خویش زدن گرفت
بالاخره روی زمین افتاده و همان جا
قراز گرفت .

هنگامی که خود را خم کرده و می
خواستیم بگیر مش ، جستی زده و
دست هایش را بگردن حلقه داد اولین
بر خوردم بایک گوریلا خاتمه یافته
و از رفتار خود پشیمان بودم .

هر گاه می خواهم جانی بروم وی
موضوع را قبلاً درك کرده و در هر طرف
دنبالم میکند .

بالاخره سیدونی موفق شد تا در
طول سه سال ازمن پدری جور کند
که شريك تمامی ناراحتی هایش کردم
که دوستی وی مرا دوست هم نژادانش
گردانیده بالاخره محبت سیدونی بود
که بنده به حیث رئیس اتحادیه نجات
گوریلا ها انتخاب گردیدم .

لطفا ورق بزنید

سیدونی خیلی محتاط بنظر میرسد مگر
زمانی که وی تحت نظارت گرفته شود خود را
بایات روی اتاق می لغزاند .



در بستر خوابش تا ساعت نه صبح به مثال يك طفل خورد، می خوابید و بعضا در بستر با چشمان باز آرام می گیرد، خیلی خواب می بیند و اکثر اوقات خواب تقلید صدا را به زبان می آورد. در یازده ماهگی با شیرده و لی (بیاتریس) رژیم ولی عبارت از شیر و شوربای ترگادی درین سن به چارپا حرکت می کند. نیکول معلم وی توالتش را اجرا می کند. سید و نی مالش آب کلونیا را در چهره اش خیلی به میزند، در بین الماری چندین جوجه لباس و يك لباس خواب دارد مگر با آنهمه احتیاط کار گرفته برایش يك نیکر پلاستیکی نیز می پوشانند.



در میزبان با خانم الزابت و من، نان می خورد و از فاشق و پنجه بعد از عمرش ماهگی استفاده می کند، ولی صد صد خوراکی باب نباتی را استعمال می کند اما يك شوق فراوان به خوردن ماست نیز دارد. تجربه عکس العمل در مقابل لوازم بازی تربیوی. فی الفور دریافت که اجزاء باید با هم ملحق شوند. ولی توجه قابل تغییر از خود نشان میدهد، از پنج دقیقه الی يك ساعت، باز دیداد سن سپورت ها ترجیح میدهد بایسکل سه عرابه ای گاز، و خیز و جست زدن مورد علاقه ای اوست. ولی دست ها یش به تناسب يك طفل هم سنش به طول يك لث دراز تر می باشد. برایش همیشه پیراهن های آستین کوتاه می خرم



به جزء در سپورتهای زمستانی ولی در دیگر مواقع خنک خو نیست. يك به هم می خطرناک پروگرام سفر مارا درهم زد. او موفق به زدیدن شیرینی ها شده بود، اسهال زیاد آب وجودش را کاملاً خلاص میگردوی رانزد. دکتور پردم. تزریق سیرم، تغذیه توسعه نزل تیوب، بالاخره صحت یاب گردید.



به مثال تمام دخترک های کوچک، ولی پدرخویش را ترجیح میدهد از جمله بیگانه گان، خانم ها توجه اش را زیاد جلب می نماید، او که از گدای هانفرت دارد، باموها و زیورات خانم ها بازی می کند. در سن دوسالگی وی را عادت دادن تادریستر غلیظه بغوا بد مگرا و هنوز هم نمی خواهد تا زمانیکه من دستش را در دستم نداشته باشم . تمام بیگانه ها ولی را عضو فامیلش قیاس می کند : اینجا کاترین دخترک کاتب شعبه ام .



عقب کیک دومین سالگیره اش ، خیلی مؤدب است . ابتداء جرات دست زدن را نداشت مگر هنگامی که کیک را پاره کردیم یک چارموش را نوش جان کرد . دور سرولی برای سنش نور مال است، برعکس متبانی سادی ها، هنگامی که خود را در آینه می بیند. عقب آینه را برای دریافت حیوان داخل را نمی پالد . در لباسهای خود خیلی جذاب معلوم می شد . مگر خرسک فوق را دقیقه از خود دور نمی کند وقتی خاموش می شود که من برایش میگویم: (خود را آرام بگیر.)



در پیراهن خواب خود، مقابل درخت نویل، ولی حیوانات نمادی را با ذیروح یکی نمی شمرد. زنگ نیلفون به هیجان می آوردش اما زمانیکه من نیلفون را می گیرم وی گویی فرعی را گرفته و صدای آشنایان خویش را می شناسد. ولی با ۳۰-۲۵ آواز های مختلف مفکوره خود را تفهیم می نماید . ابتداء ولسی با پات خویش هوا خوری می نمود مگر همینکه مدرک استفاده آنرا دانست بعد از آن همیشه پاك بوده است به غیر از مواقعی که هراس مندی باشد .



احتیاج به ورزش

احتیاج به آرامش روحی

احتیاج به داشتن طفل

احتیاج به مطالعه

احتیاجات اصلی بشر و طرق ارضاء آنها

روان شناسی جوانان

آنچه که درباره احتیاجات بشر گفته میشود مطالبی نیست که ماوشما از آنها بی خبر باشیم زیرا هرکس میداند که جسم برای بقا خود نیازمندیهای دارد که باید ارضا شوند. این احتیاج ها بطور خلاصه عبارتند از:

غذاء، آب، هوا، خواب، دفع، فعالیت، حرارت، تندرستی و غیره. ولی ممکن است آگاه نباشیم که تنها این احتیاجات جسمی و ارضاء آنها نیست که باعث دوام و موجودیت بشر است بلکه بشر برخی احتیاجات روانی دارد که خواه ناخواه باید ارضاء شوند. این احتیاجات عبارتند از:

احتیاج به اطمینان خاطر، احتیاج به مورد قبول قرار گرفتن، احتیاج به مراوده با دیگران و غیره و احتیاجات دیگر روانی عبارتند از: احتیاج به تفریح، احتیاج به استقلال و آزادی، احتیاج به داشتن ثروت، احتیاج به راحتی و آرامش فکر و غیره.

والیه این احتیاجات با هم همبستگی دارند و اگر یکی از آنها بنحوی مطلوب ارضاء شود، ارضاء دیگران را جبران میکند هر فرد باید از اجتماع خود تجارب بیاموزد و در خود اطمینان

خاطر ایجاد کند و برای خویشتن قدر و منزلت قایل شود ولی نباید این وضع منجر به غرور گردد.

دانستن احتیاجات روانی شخصی را بر آن میدارد که در معاشرت با دیگران زیرک و هوشیار باشد و بداند که دیگران هم همان نوع احتیاج که ما داریم دارند. و بکوشد که نسبت به حیثیت دیگران لطمه نزد و آسایش آنها را به مخاطره نیاندازد.

چهرانات

چهرانات

سینه را اما چیست؟

چشمان مان بفاصله چند سانتی متر دور از قلم به سیستم سینه را ما نمایش داده شد. هم قرار گرفته و هر وقت منظره را تماشا میکنیم این قلم بوسیله کمره های قلم برداری در حقیقت دو تصویر از آن منظره و از دوزاویه مخصوص که دارای سه عدسیه که هر یک مختلف می بینیم و آنچه را که با چشم راست می بینیم با چشم چپ فرق دارد. اگر آنچه را که با چشم چپ می بینیم و اگر ممکن باشد در قلم برداری از این اصل استفاده شود، تصویری که روی پرده ظاهر میشود دارای عمق خواهد بود.

نظریه همین مفکوره قلم برداری بشکل (سینه را) پیدا شد و بار اول در امریکا اولین



موتور جالب

این موتور جالب در انگلستان ساخته شده و دارای شش دروازه میباشد. طول موتور مذکور که به پنج متر و چهار سانتی متر رسیده و سی و یک اتروفون جهت برقرار نگه داشتن رابطه میان دریور و راکبین میباشد.

ژوندون

رسالت تاریخی جوانان در نظم جمهوری

نوشته ر: اشعه

پیروزی افغانستان تحت رهبری شجاعی محمد داؤد بادرک دوست حقایق تاریخی به یقین با ادامه منطقی رسالت و وظایف جوانان ما از عصرهای ملی شده تاریخ بوده که تاکنون در جهت ارتقا و ترقی در تحکیم رژیم جمهوری جوان مددگاران می کوشند.

البته قابل یادآوریست که گذار از مراحل عقب مانده اجتماعی به مراحل پیشرفته و ارتقا در عصر تاریخی با موانع و مشکلات عدیده ای مواجه میباشد که فقط با اتکا به نیروی آگاه جوانان در گذشته تسلسل منطقی پیروزی های امروز بر کهنه رانی رساند و آینده هم در چهره آگاهی های تاریخی در جهت پیرومندی عقاید و نظریات پیشرونده از خود پیچیدگی ها و فراز و نشیب های دارد که باروچه از خود گذری و فداکاری جوانان در کار و بیگار روزانه فعالیت های عملی به نفع وطن که عمده ترین وظایف

رجعت پسند را عملی خواهد ساخت.

رهبر انقلاب بادرک واقعیت های زندگی مردم دریائیه خطاب به مردم افغانستان فکر جوانان را به مسوولیت های تاریخی شان روشن می سازند آنجا که میگویند:

(عقب ماندگی هادرهه شتون زندگی اجتماعی اقتصادی فراوان و بزرگ است که باید رفع گردد. نارسائیهای زیادی در شیوه کار وجود دارد که باید اصلاح شود. وضع کشور سخت برهم و درهم و بی نظم است. مشکلات گوناگونی در حیات اجتماعی مردم موجود است.)

روی این ارشاد تاریخی به اطمینان میتوان اذعان نمود که زعامت دولت جمهوری با تحلیل علمی واقعیت های تلخ و باروشن نمودن حقایق اجتماعی خواهان دفع و زدودن آثار و تسمه

بقیه در صفحه ۲۲

چون سعی و آرزو مندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد دوام این همکاری از طرف همه افراد؛

خاصه طبقه جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و بدریافتن آن امید قوی دارم

از بیانات رئیس دولت وحدت ملی



همه‌نگی و هم‌فکری در بین خانواده‌خوشبختی می‌آورد.

طرز و پیشبرد - زندگی

ممکن است بسیاری از مردم از طرز و شیوه زندگی انتقاد نمایند و یا برعکس عده از مردم از طرز پیشبرد زندگیشان خوششان آمده و از آن تقلید نمایند. بهر حال چه خوبست که زندگی انسان به نحوی باشد که دیگران از آن پیروی نموده و سر مشق برای آنها باشد. و این واضح است که هرکس زندگی خوب و آرامی را آرزو دارد اما چگونه میتوان که زندگی را با شرایط دست داشته به میل و خواسته خویش اعیار سازد؟ و کدام زندگی را خوب و ایده‌آل گفته میتوانیم؟

زندگی خوب، دلخواه و ایده‌آل آن زندگی ممکن است بسیاری از مردم از طرز و شیوه زندگی انتقاد نمایند و یا برعکس عده از مردم از طرز پیشبرد زندگیشان خوششان آمده و از آن تقلید نمایند. بهر حال چه خوبست که زندگی انسان به نحوی باشد که دیگران از آن پیروی نموده و سر مشق برای آنها باشد. و این واضح است که هرکس زندگی خوب و آرامی را آرزو دارد اما چگونه میتوان که زندگی را با شرایط دست داشته به میل و خواسته خویش اعیار سازد؟ و کدام زندگی را خوب و ایده‌آل گفته میتوانیم؟

زندگی ایده‌آل زمانی برآورده میشود که انسان متکی بخود باشد و از مشکلات نهراسد.



این دوستان نوشته‌اند

شباغلی شرف الدین مامور هوایی ملکی و توریسم درباره مصارف بیجا مطلبی نوشته‌اند که يك قسمت از مضمون شان اینست: (...قلت مواد غذایی، مواد سوخت و دیگر مواد اولیه که امروز در جهان محسوس است مشکلاتی برای جوامع مختلف خلق نموده است ... با صرفه جویی و اقتصاد ممکن است تا اندازه از این مشکل نجات یافت ...)

شباغلی همایون افروز درباره جوانان و شجاعت نوشته است: (... يك جوان باید بداند که چطور می‌تواند رفتار خود را در برابر اجتماع طوری اعیار سازد که شایسته يك جوان است ...)

شباغلی عبدالرحمن (حکیمی) از مطبعه دولتی درباره نقش جوانان در پیشبرد مملکت نوشته است: (... جوانان بحث نیروی پیشتاز ...)

شباغلی صالح محمد هجران و می‌توانند در بسیاری از امور مملکت جهت پیشبرد وضع اقتصادی و اجتماعی سهم فعالانه بگیرند ...)

شباغلی محمد داود کارگر مطبعه به مافراستاده است: (... جوانان بادرک علمی و اندیشه مرفی می‌توانند مصدر خدمات ارزنده برای مردم و مملکت گردند ...)

شباغلی صالح محمد هجران نوشته است: (... مجادله علیه خرافات و بیسوادی وظیفه هر جوان است ...)

شباغلی عبدالرحیم افغانیار معلم صنف ۱۲ لیسه حبیبیه مضمونی تحت عنوان جوانان و مسئولیت های آن نوشته است: (... در نظام مرفی جمهوریت وظیفه هر جوان است تا به مسئولیت خویش متوجه باشد ...)



شباغلی صالح محمد داود



شباغلی همایون افروز



شباغلی صالح محمد هجران



شباغلی عبدالرحمن حکیمی

ازدوستان



(از فضل حادی محصل طب)

ماه لب بام

خال او خانه زلف او دام است	گر هینگونه حاصل از کام است
و آنچه گفتیم مدعا نام است	آنچه او آرزو ست تا پیداست
عشق من باده قلب من جام است	باده و جام دیگرم نبوده
شعر من پخته شعر تو خام است	گفته شعر مرا مگو دیگر
که در آغز هم سرانجام است	من ندانم شروع و فرجامی
زمن اینگونه مطلب و کام است	من بقا جویم از جهان فدا
سایه پخته عقل ها خام است	گر قضاوت برنگت محض آید
ماه روی تو بر لب بام است	ناظر جلوه بلند تو ام
چه ازین گیسو فار ایام است	دل که در بند تار زلفی نیست

به کس آهوی چشم او (هادی)
رام کسی میشود که نارام است

(از محمد کریم (واکل))

«سکوت»

قله های دور دست گوهسار
گشت خولین از شمع آفتاب
ابر های سرخ رنگ در آسمان
می کشیدند خط بدور مهتاب

...

شب سیه کرد گنبد گردون را
ماهتاب تیره گون آمد پدید
در میان دره های دور دست
شد صدای آن سکوت شب دریده

...

دخترک ناگه نگاه کرد سوی من
شد لرزان قامت موزون او
عکس مهتاب از میان جوی ها
کرد روشن چهره گلگون او

...

لاله نر در میان گوهسار

نقش می بست در سکوت دره ها
مهتاب باطراوش های خود
سیر میکردش بروی دشت ها

...

باد های خوشگوار لبه شب
میوزید اندر میان لاله ها
دختران روستائی مست و شاد
گوزه بر سر در کنار جوی ها

...

چهره گلگون او چون شکفت
گفتش نیست آکه کسی زین رازها
گفت مهتاب تیره گون شد باخبر
زین همه راز و بلند آواز ما

(از: شاه امیر (فروغ))

غربت

کلاغ شادو بی پروا، میکشاید بال قبری، سوی	کفن پوشیده صحرا
جفتش میکند پرواز	طبیعت خفته همچون مرده ای، آرام
و آنسو خسته و کلبا،	در آغوش سکوت گنگ و مرگه امرا
تک مسافر می رود سولی	وباد این وحشی سر مست و بی آرام
وروی شانه او	به روی سینه صحرا و کوه و دره و دریا
گنده چوب سخت سنگین است	اسب سر گش می دهد جولان ...
آه چه گویم ای برادر	و آنجا در میان دره دلننگه
زله کی این است .	زروی شاخه پر برف

بيلتون

مینی می وکیش دین پوستکی
بیلته وسوم ، لکه وچ دکی
مرگ دی که ژواک دی یکنی به رڼم
اوس به پری نه دتم ستا درتکی
«حسین»



د زلفو مار

چی د زلفو سیه مار په رخسار پریږدی
د غرق د دانو درله بیهه وړیږدی
گویا صبح د قیامت شوه هس شوړدی
چی خپل تیغ لکه خورشید په خرڅ کېږدی
«کاظم خان شیدا»

متصدی : ژس

ادبی توتنه:

زما وستامینه

هو ! هغه ورځی تیری شوی ، چی دواړه به دیوی پاکي مینی په فضا کی یوبل ته سره
مغاغ غاغت وو ،
دواړو به په مینه مینه یوبل ته گتل ،
دواړه به دیوبل په دیدن نه مریږدو .
کله به چی یوله بله سره جلاکیدو ، نو داجلاکیده ، به هسی عارضی جسمی بیلتون وو ،
او ددواړو په زړونو کی به لیونی مینی به غپو وی !
خو ! یوه ورځ دی ناخاپه اود توقع پر خلاف به دی سپیڅلی مینه تورو نه ولگول ،
اوله هماغی ورځی دی بیلتون تندلی او زور وونکی سیلی دی نری ددژته لاروموند له .
اخ ! کاشکی هغه ورځ نه وای راغلی ، اوه ! دا هغه ورځ وه چی زما په ټولو پاکو آرزو گمانو
وارمازونونی ، لکه دتوری شپې وژی خپری کړی .
اوله هماغی ورځی وروسته ، چی می ته په یادشی ، نوسملاسی می ورسره مغزو کی دالتی .
هر ا وگرځی :

مادقیامت ته لرله

تارانه واخیستل په دی دنیا لاسونه

غیشی

لر غونسی ادب:

د ناز خبری

جانه ولی می سیڅی په اور دسری
درقیب سره چی کړی د ناز خبری
خود په خوددی دهجران له غمه مریسم
نرناحق ته په څه بولی لښکری
سپین غاښونه دی په خوله کی هسی زب کا
نشته زیب دا هسی شان دمرغلری
ما هغه ساعت خپل خان پر مریوشمارکه
چی رقیب ته شوی نږدی له مانه لری
ورقیب وته دمیو جام په لاس وړی
خوار عاشق وته دزهر و پیاله نفری
هسی خونندی دی داشنا دسرو لباتو
چی تری هڅی دی همگی شپد و شگری
عبد ددوولسمی پیری شاعر

مینه

مینه آشنالی ده سرو لمبو سره
سوو ، لوو سر یکو اسویلو سره
سترگوته چی وگورمه غلی شم
بعث لیوتوب دی لیونو سره
شمعی که خوب دوی اوده شه ته
زه به مشغو لیرم اندیشوسره
بیادی چو بیلگونه رابلیلی دی
توری اوږدی شپې له شو گپرو سره
خیال چی دیار راشی قرار وتبشی
داسی خو خولانه کړی میلمنو سره
خوبه لږ راجوخت شه درته خو است کړمه
ولی هسی خپل گوی لیمو سره
«مفتی»

گرځی ادب :

بابو لالی

خوری سره شوه سره غرمه شوه
لاری ژر ژر چوړیږیږی
نن بیادرباندی شپه شوه
خوری سره شوه سره غرمه شوه
ناوکی مویه لاس راکه
نریښولاندی مو مخکسره شوه
خوری ورا راغله پرغولی
پرغولی را خپره شوه
دغری تر ژبه پوری

اولسمی ادب :

شوڅ

کی نظرمی شپلا سترگو تاز په تاز شوڅ
باسی سترگی له هرچانه په پیوار شوڅ
دمخ حسن نی شنبلی چمن کی وچ کړل
سوزی دخلکو زړونه په دی تار شوڅ
چری زلی نسیم کښته پورته بیایی
ته واوځویم ددنگو غرو ښامار شوڅ
هڅ ملهم می په ټپولو اغیزنه کا
په ماهسی جاری کړی دی خپل یار شوڅ
محمد حسن سیعاب د خاڅیو اولسی شاعر



مستی سترگی

گلی ! څه چاندودی ستا په سترگو خوبولو کی
زړه دی رانه یو ورپه خورو خورکتلو کی
سترگی دی نرگس که دشرابو کاسی و بولم
دنگ خمارنی نسته نه په میو نه په گلو کی
گل دی له رخساره به گلشن کی شرمه ښکاری
حسن دی دلسوز نفی خپری کړی په بلبلو کی
تو د نظردی تل لکه شپاز د زړونو ښکار کوی
کښیو ته مرغی د زړه می ستا په سرو منگولو کی
مینه دی دیوه دما د ژوند زه نی پتنگ بیه
عمری لوگی سو چوړ لیدلو ، سوځا بدلو کی
ستاد مستو سترگو شوڅ کانه می الهامونه سی
زبیری تری رنگین رنگین خیالوته په غزلو کی
عنایت الله محرابی

کشوری در قارۀ سیاه



زنان الجزایری دارای موهای سیاه درشت و جلد گندمی می باشند
 پنجشنبه روز بازار مردان مجلس بالباس و تنگی سفیدی خود را بی بازار رسانیده دامنه خرید و فروش تا نزدیکی کوه معروف جبل امور می رسد. از اموال مهم این بازار قالین و ششم، از سبزیجات گلپی و از میوه جات آن انگور معروف و وافر است .

در الجزایر زمین داران و مالکین زیاد اکثرا صحنه از بازی های محلی مردم الجزایر

شهر مزابوشکل دیگری بخود داشته از شهر های ساحل بحیره مدیترانه فرق فاحشی دارد این شهر خشک و سوزان در میان ریگستانها و بیابان قرار گرفته یکی از جمله پانزدهمین ولایات الجزایر محسوب میشود که دارای نخلستانهای قشنگ و زیبا می باشد خرما از پیداوار عمومی این شهر است اکنون از ۷۰-۸۰ هزار نفر درین شهر زندگی می کنند در حالیکه ۷۰۰ سال قبل جمعیت آن به ۱۰۰ هزار می رسید. اکثر مردم شهر زارع بوده و از طرف دیگر تجارت پیشه عمومی مردم این شهر بوده با کاروانهای خویش تجارت خود را تا اروپا و مصر می رسانند .

قسمت بیشتر ساحه الجزایر را صحرای خشک و سوزانی تشکیل داده است این صحرای که بنام (صحرای اعظم) معروف است از معروفترین صحرای جهان بشمار میرود ۲۰۳ حصه آنرا سنگلاخ های خشک دربر می گیرد در بعضی حصص این صحرای نخلستانهای خرما وجود دارد. یگانه وسیله ترانسپورتی این محل را شتر تشکیل میدهد در شمال صحرای مذکور بعضی قسمت ها از سطح بحر پایین تر واقع شده دارای آب فوق العاده شور میباشد و از نگاه زراعت قابل استفاده نیست از چندین سال باین طرف پلانی موجود است تا از بحیره مدیترانه کانالی کشیده و شط ملخیر الجزایر آب را جاری ساخت چون سطح زمین مذکور ۳۰ متر از بحر پایین تر واقعست از اینرو در ختم کانال بتدریج آبی باقوه بلندی تعمیر میگردد بعد از پاک و فلتر کردن آب از نمک میتوان آنرا جهت آبیاری آماده ساخت .

اهالی صحرای کوچی ها تشکیل داده که

با کاروان شتر هزاران کیلومتر را طی و تجارت می کنند این مردمان دایما اسلحه باخود دارند جنگجویان ماهری می باشند که دارای جلد سیاه و اندام قوی می باشند .

تحقیقات و سروری صحرایی حیات ایشا تغییر داده جهت استخراج نفت سرکهای طولی احداث گردیده و ساحل را با صحرای وصل کرده اند استخراج نفت امکانات کار بیشتری بر سر اهالی صحرای پیدا کرده است و همچنین امکانات استفاده از آبهای تحت الارضی را پیش ساخته است . چاههای ارتزین در نخلستان حفر و مردم را بزراعت مشغول ساخته است مخصوصا در شمال شرق صحرای با بکار بر این پلان باغهای خرما و سبزیجات بوجود آورده که تعداد درختان خرما به ۵ میلیون رسیده ۱۸ هزار تن خرما سالانه بخارج فرست میشود .

ریاست نخلستانهای الجزایر برای ۷ هزار نفر از اهالی این ناحیه دره فابریکه پاک کرده و بسته بندی خرما کار تهیه کرده اند و بر رفع یکبارگی دولت به تاسیس فابریکه صنعتی بیشتری اقدام کرده است .

در شب های مهتاب تماما الجزایری ها میرقصند این شب هادر الجزایر منظره خاص داشته و از شب ها خوش این سرزمین بشمار میرود . رقص ملی الجزایر خیلی زیاد است منجمله رقص شمشیر از معروفترین رقص های این کشور باستانی بشمار میرود لباسهای حریری و نفیس با رنگهای مرغوب و دوشیزگان مقبول بادسته های مردان بادستار و شلوار شمشیری بدست و برقص می بردازند .



اینجا کلمه سرشکفته

دانشنامه

دولف پستر
مترجم ژرف بین

ما در بین کافه دور میزی نشسته بودیم. این شخص را هیچگاه نمی دیدیم او سرسخن بامن باز کرد و خوان صحبت هموار نمود.

او با چنان کلمات غیر عادی و ماهرانه داخل صحبت شد که تا آن وقت در عمرم حتی تصورش را هم نکرده بودم. او راجع به دفلما سیون پارسینا سیون، سترانگو لاسیون، و دو پلیکا سیون سخن زد و بالاخره به آرامی روی مسایل بکلی عادی و معمولی و مفهوم گفتارش را لغزاند. از بیانش دهنم باز مانده بود. من حتی يك کلمه اش را نمی دانستم. ولی رفیق دانشمند که در کنار من نشسته بود آنقدر صحبتش را آتشین ساخته بود که حتی فراموش کرد لااقل يك گیلان مشروب فرمایش کند.

ناگهان جناب شان تکانی خورد و چهره اش شکل ترسناکی به خود گرفت.

این چه ماجرائی است که بر پا کرده ام، میگویم و میگویم و حتی راجع به پرگونی خودم نمی اندیشم. این دیگر غیر قابل عفو است، نه نه مطلقا غیر قابل عفو است...

پرسیدم:

چه غیر قابل عفو است؟

چطور شما نشنیدید؟ به عوض اینکه استادشوم و برویم، همانطوریکه در همچو مواقع باید بکنم، به گپ گیر ماندم باشما به خورد و نوش برداختم و آنچه اساسی بود از یاد بردم... درحالیکه بکلی هوشی پر از معلوم می شد سرش را چندان بار تکان داده و به گفتارش ادامه داد. بلی، زندگی این چیزها را دارد، به صورت غیر منتظره انسان عاقل و تحصیل یافته این را پیدای کند که

اصلا صحبت کردن با آنها لذت بخش است و برق آسا همه چیز دنیا را به باد فراموشی میسپاری.....

مودبانه داخل صحبت شدم: - من هم در حصة خود با گفتار شما بکلی موافقم.

تبسمی کرد و با کمروزی خاص گفت:

- مهربانی شماست. کلام شما بمن قوت قلب می بخشد و خودم را به تهلکه می اندازم که از شما سوال می کنیم، آنهم سوالی که ممکن است هیچوقت دیگر به کسی ندهم... ازینکه بالاخره او را فهمیدم خوش شدم و پرسیدم:

مقصد شما چیست؟

- یکبار دیگر خواهش میکنم که گستاخیام را به دیده اغماض نگیرد. و ادامه داد: لطفا بفرمائید شما در همین لحظه مسئولین تین هستید؟

از قعر دل بخود دشنام دادم. نه که این جانور حتی يك حمله را هم نمیتواند به زبان انسانیت بر زبان آورد. اما لازم بود که به همچو سوالی جوابی تهیه کرد. «سولودین تین» شاید لغتی باشد که به کرکتر و خصوصیات دیگر انسان ارتباط داشته باشد و یا شاید کدام چیز دیگری است از همین قماش. از همین لحاظ بود که شانه بالا انداختم و جواب دادم:

اوه بلی، کاملا.

شش هایش را از باد خالی کرد و گفت:

چه انسان خوشبختی! شما بر من اعتراض نخواهید داشت اگر آنچه را مجبورم لباس عمل ببوشانم.

با غرور خاص خودم جواب دادم:

بلی، البته.

او گیلان را سر کشید از جایش

بلند شد و دستم را فشرده و درحالیکه از من دور میشد گفت:

- خیلی ها متشکرم! شما واقعا

انسان مهربانی هستید. امیدوارم که بزودی همدیگر را ببینیم.

دیر مدتی مات و مبہوت در جایم میخکوب شدم و بالاخره از جایم برخاستم و به میز دیگری که عقب آن يك مرد مسن و معموری تنها نشسته بود نزد يك شنده احترام کارانه و خیلی مودبانه پرسیدم:

- معذرت می خواهم میخواستم

چیزی از شما بپرسم فقط يك سوال میخواستم بپرسم شاید شما بدانید که «سولودین تین» چه معنی دارد؟

او با پیشانی باز جواب داد:

البته که می فهمم، سولودین تین عبارت از قدرت پرداخت است به عبارته دیگر معنی آن با کلمات سناوه ایست که آیا کنج جیبهای شما چیزی یا نیست میشود یا خیر؟

زبانم بند آمد ولی توانستم این کلمه را بگویم:

متشکرم.

دو باره به من خود بر گشتم و کار سون را صدا زدم. درحالیکه پول گزافی به او پرداختم دو باره به همسایه میز خویش نزد آن مرد مسن که تا هنوز سکوت خود را می جوشید رفتم و گفتم:

- چقدر حسرت شما را می خورم فقط حالا می دانم که یادداشتن يك زبان خارجی چقدر دارای اهمیت است.

معلوم میشود که شما زبان لاتین را در مکتب فرا گرفته اید؟

- بد بختانه در مکتب یاد نکر فتم و بعضی آن در اثر ملاقات با همین

هم صحبت شما که قبلا باشما دور يك میز نشسته بود دو هفته قبل این زبان را یاد گرفتم.

اورپیدس

۴۸۰-۶۰۰ قبل

—المیلاد

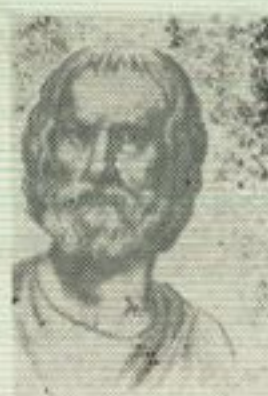
اورپیدس در سن ۲۵ سالگی نخستین قصیده خود را نوشت، در عمر ۳۹ سالگی از طرف تمام مردم مفتخر باطلد يك جایزه شد .
اورپیدس هفتاد و چهار نمایشنامه و هفده تراژیدی را تصنیف نمود که از آن جمله : (میدیا) (ایلی دینی) و (زن فنیقه ای) از معروفترین آثار او هستند .

چهره های ادبی اورپیدس همه مشخص با علامت موثر عنعنوی هستند و از درجه ارباب انواع پائین آورده شده و مانند انسان آنروز گداز

یونان، انسان معاصراو، جلوه گر شده اند .
هیچ نمایشنامه نویسی قبل از اورپیدس، مانند اوبه بدبختی عمیق و متشنج، فقر، عشق و جنون، تصور نشده است .

(۱) « دروازه چشم های آب گرم »
(ترمبولین) عبارت از يك کوتل باریک است که در نواحی مرکزی یونان واقع میباشد .

(۲) سه آفریننده تراژیدی های یونان عبارتند از: ایشیلوس سوفوکلیدس و اورپیدس .
اینکه کدامیک از این سه تن آفریننده های



تراژیدی یا پیش آهنگان نمایشنامه نویسی یونان ، بزرگتر و استاد تر است ، کافیت (بقول سارتون) بگوئیم که درام های سوفوکلیدس انسانی تراز نمایشنامه های ایشیلوس بود ولی آنچه اورپیدس نوشته پیش از نوشته های سوفوکلیدس رنگ انسانی دارد . با وجود آن ، نمیشود این سه استاد بزرگ را طبقه بندی کرد.

ترجمه و نگارش : حسین هدی

بلقیس ملکه سبا

در حدود ۹۵۵ قبل از میلاد



داستان ملکه سبا که از ملکه های اسرار آمیز تاریخ بشر است در قرآن کریم و تورات بتفصیل آمده است و این داستانها ی مذکور در هر دو کتاب آسمانی تقریباً یکسان است .

در قرآن مجید داستان ملکه سبا از آیه ۲۰ تا ۲۵ سوره نمل (بد و ن بردن نام) بشیوه صحبت از حضرت سلیمان و سپاه او آمده است. مفسران قرآن مجید که پیرامون این داستان با شیع سخن گفته اند ذکر کرده اند که این ملکه «بلقیس» نام داشت و حضرت سلیمان او را بزنی گرفت و ازدواج شان مدت ۱۹ سال طول کشید.

قرار تحقیق حضرت سلیمان در دربار خویش از او پذیرایی شایانی نمود و بلقیس از اثر زیبایی سحر انگیز خویش سرودن «سرود سرودها» را باو الهام کرد. این اثر از بدیعترین آثار انسانی در غزل سرا یی و از شهکارهای ادبی حضرت سلیمان شناخته میشود.

در «اولین کتاب سلاطین» تورات پیرامون سفر ملکه سبا در بارسلیمان چنین آمده است :
ملکه سبا اخباری از سلیمان حکیم شنید و با مو کبی عظیم به آتش حکمت او رفت و مقدار زیاد طلا و جواهرات و اشیای نفیسه و گرانبهارا بارشتران کرد و با خود بکشور سلیمان برد. حضرت سلیمان در دربار خود از او پذیرایی شایان کرد. بلقیس در زمینه حکمت از حضرت سلیمان پرسشهایی کرد و پاسخهای شنید که برای فرو نشاندن عیش و معرقتش مفید افتاد .

ملکه سبا پس از آزمایش حکمت سلیمان خانه ای را که او برای خدا ساخته بود و همچنین غذای سفره او و مجلس بندگان و خدمتگزاران و غذای پسران و شربت دهنندگان و لباسهای ایشان را دید و قانع شد که آنچه در باره سلیمان و کشور او و جاه و مقام او شنیده بود راست است و از آن گذشته چه بسیار نکات دیگر و گفتنیها و دیدنیهای دیگر بود که کسی برای بلقیس در باره سلیمان نگفته بود و او خود رفت و بچشم خویش دید .
ملکه سبا برای حضرت سلیمان دعا کرد که همواره سعادت مند و آسوده خاطر باشد و هدایایی که با خود آورده بود باو تقدیم نمود و خدمتگزاران او را نیز انعام بسیار بخشید . حضرت سلیمان نیز لطف و کرم او را پاسخ داد. آنگاه آن ملکه زیبا از اورشلیم بکشور خود باز گشت .»

تحقیقات و تتبعات جدید و معاصر تاریخی نیز ملاقات ملکه سبا و سلیمان را تایید میکنند .
در کشور حبشه داستان ملکه سبا شکل دیگری بخود گرفته است . باسناد این روایت (بلقیس) نیز د

یونانی هابعد از شکست شدیدی که در مقام (ترمبولین) (۱) دیدند (در سال ۴۸۰ قبل از میلاد) برافروخته شدند و از همین جا حس آزادی و افتخار یونان بیدار شد و مردم آن سامان در نبرد بحری سالامیس به فتح قطعی و کاملی نایل آمدند .

در همین روز که پیروزی نصیب آنان شده بود بایستی اورپیدس، آخرین فرد سه تن از بزرگترین نمایشنامه نویسان یونان (۲) قدم بچهار گذاشته باشد .

او در خطرناکترین زمان نبردهای پارسی ها و عصر طلایی پریکلس نشو و نما یافت و این قرن طلایی همان دوره هایی میباشد که از فرهنگ و هنر زاده شده اند . علاوه بر آن در عصری که او پرورش یافت ، یونان دستخوش ناآرامی ها و جنگ های سیاسی داخلی شده بود .

مانند تولد او، مرگ او هم سراسر معما یی و رموز بود و در سفری که بصوب مقدونیه کرد، طوری که داستانی میگوید: پیکرش توسط سنگها پاره پاره گردید .

اورپیدس يك دشمن سر سخت شهرت و معروفیت کاذب نزد عوام الناس بود. شخصیتش از هر گونه عیبجویی و ایراد گیری بری، بنیان هستی او محکم و ناشناخته ، حیانتش آرام، خویشتن ساکت و عاری از خوش مشربی بود .
با این همه ، بکمال عشق و علاقه در تجزیه معنوی عصر خود سهم بارزی گرفت .

او شجاعترین رهبر « جوانان عصری » به معنی واقعی کلمه بود و آشکارا سازگاری خود را با روحیه عصر جدید بیان نمود و با آمال و طرز تفکر های نسل های کهن به مقابله قیام کرد. او از متابعت عقیده کهن به ارباب انواع سرباز ناقت و به اصطلاح پابندی اوبه موازین دینی سایر یونانیان ضعیف و کم بود. و به همین جهت قوانین نوین در هنر، طرح کرد. او فقط يك چیز را می شناخت : انسان های عصر را، با اجتماعی که تساوی حقوق آنها در تمام ساحه ها تعیین شده و با غرایزی که از طبیعت بشری و خاکی آنها ناشی شده است و معضلات معنوی و روحی آنها.

یعنی عواطف و احساسات بشری، مهمترین چیز هائیکه توجه این دراماتیسست ما را به خود جلب کرده بود .

قصه‌ای از غصه‌ها



خارج از منزل رو بروست و علتش را هم هرگز درک نکرده ام .
من ادعا نمی‌کنم که با دوستان و آشنایانش رفت و آمد نداشته باشد .
نمی‌خواهم که دوستانش وادر منزل دعوت نکند. نه بلکه میخواهم که شاد تر و خوشحالت‌تر از همیشه بینمش ، اما این عیش و عشرت و شبها بیدار خوابی کشیدن او را بکلی از من بی‌خبر ساخته است . در برابر خواسته‌هایم در برابر تمناهای ساده و بسی پیرایه‌ام مانند اینکه میخواهم با او سینما بروم سردردی و کسالت را بهانه قرار میدهد و آن چنان از این نیاز من می‌هراسد و معلوم می‌سازد که گویی بفرار از منست اکنون بشما میگویم تا علتش را دریابید و مرا رهنمایی کنید .
ولما این حالت شکنجه‌ام میدهد، آزارم می‌نماید، بکلی گنج شده‌ام نمی‌دانم چه کنم ؟
برادر محترم !

عمیقاً باندیشید و عاقلانه وضع و شیوه خود را ارزیابی کنید، شاید بتوانی علت سردگرای همسرت را دریابی : چون هیچ عملی را بدون علت نمی‌توان دانست و شما لطفاً ناسنجیده در کاری لغات‌انرا به آسمان ها بلند نکنید اگر اطراف موضوع را مورد ارزیابی قرار دهید . حتماً موفق بدریافت اصل این بی‌اعتنایی خواهید شد بدورنه خواهد بود که عامل این مشاجرات خود شما نباشید: با انتظار سعادت تان .

از کجا باید نامه ام را آغاز کنم .
از آن زمانیکه با نگاههای آتشین و مستانه اش، باطنازی هایش، لحظه‌ها مرا در خود غرق می‌ساخت و پر شور و ترو هيجانی- تر و سوزانده تر از لحظه‌های قبل آتشم می‌زد و رها می‌ساخت . و یا از حالت سرد و منجمد شده‌اش . که اکنون در برابرم قرار دارد و از آن همه بطف و محبت در او اثری نیست ! کدامیک باید آغاز گر ناله باشد .
من میگویم باید هر دو حالتش را بیان کرد .

وقتی با هم آشنا شدیم هر دو معصل بودیم هر دو فارغ و آزاد از غمها، اندوه- ها و بیگانه از غمهای عاشقانه و آشنا با شادیا و سرورها، وقتی این آشنایی به ازدواج منجر گردید خود را خوشبخت‌تر از همیشه احساس میکردیم . صادقانه و بی‌ریا تهداب زندگی نوینی را هر دو با لطف و محبت سر شار خویش از پول کمی که فامیل به اختیار ما گذاشته بودند ، گذاشتیم و شروعش چنین بود و اکنون بعد از دو سال پایانش بابت‌تر از آن چیزیکه ما تصورش را نمی‌کردیم در شرف فرا رسیدن است .
در این اواخر رفتار و کردار همسرم بامن چنان سرد و خشک گردیده که غیر قابل باور است . بی‌اعتنایی او در کار های منزل و مهمتر از همه شانه بالا انداختنش در برابر خواسته‌های من، آتشم زده و سراپا دودم ساخته است .
رویه‌اش چنان زشت و متضاد بسا گذشته هاست که گویی بایگانه ای

عکس‌ها

لوحه‌ها از املحه



دستی از هنر مندان تياتر تركيه

دست بریده شده بار دیگر جان میگیرد.

موفقیت يك عمل جراحی ۶ ساعته :
آرتو شنايدر جوان مكثبی ۱۶ ساله پس از
يك هفته درمان در بیمارستان لئون برنگ
(آلمان فدرال) سلامت خود را باز یافته و
بیمارستان را ترك خواهد كرد .

این جوان در كارخانه پدر خود بایك اره دوار
برخورد كرد و پدش بلافاصله ساعد او را كه
يكلی قطع شده بو باندیچی كرده و آمبولانس
را خبر داد .

كهی بعد جراح بیمارستان دكتر رودلف شمید
كه از طرف پنج نفر از همكاران خود یاری میشد
در يك عمل جراحی ۶ ساعته ساعد قطع شده
جوان مزبور را بپا زویش دوخت .

يك چنین جراحی باید حداكثر ۹۰ دقیقه پس
از حادثه انجام شود و تازه در این عمل ریسك
هم وجود دارد .

شش روز پس از عمل جراحی جوان مزبور قادر
شد با دست راست خود كه قطع شده بسود
اشياء را لمس كند . اکنون دوكتوران اطمینان
كامل دارند كه دیگر برداشت عضو مزبور
شروعی نخواهد بود .

با وجود این چنین بنظر میرسد كه الكتروترابی

انجام شده باید پس از ترك بیمارستان نیز
همچنان ادامه یابد .

گذشته از ترمیماتی كه جهت مداوای اعصاب
مریض انجام میگردد .

حدود يك تا دوسال طول خواهد كشید تا
بیمار سلامتی كامل خود را بدست آورد .

دوكتوران امیدوارند كه پس از آن بیمار ۱۶
ساله قادر باشد ازدست خود بطور كامل
استفاده كند .

خوشبختانه بیمارستان این منطقه از سه سال
است كه از كمك های يك متخصص جراح عروق
برخوردار است .

این حادثه در روز چهار شنبه اتفاق افتاد
و با موفقیت مداوا شد مگر ریس بیمارستان
عقیده داشت : در صورتی كه این حادثه در روز
يكشنبه اتفاق میافتاد ، بهیچوجه قادر نبودیم
دست باین عمل بزنیم . معلوم نیست چرا ،
شاید بخاطر كیكه يكشنبه هاروز تعطیل است!؟



بایسكل است ولی باهنگل مانند چرخ
تیز كاری

تقلیل قند خون بوسیله پمپ و كامپیوتر

اولین لوزالمعده مصنوعی جهان :
توام با افزایش آسودگی بمرض قند بصورت
يكی از وسعترین امراض رایج با عواقب وخیم
در كشور های صنعتی درآمده است تنها در
جمهوریت اتحادی آلمان نفر با مرض
قند دست بگریبان هستند گرچه تحقیقات طبی

از تزریق انسولین گرفته تا ادویه ضد قند
همواره امکانات جدیدی برای تداوی این مریضی
بدست آمده است لیكن با این ادویه هیچگاه
جلوگیری از خطرناك قند خون گرفته نشده
است در حال حاضر دورنمای جدیدی برای

حل این موضوع ظاهر شده است بدین معنی
كه در پوهنتون اولم برای اولین بار در جهان
لوزالمعده ای مصنوعی تهیه گردیده است
تجارب اولیه كار با دستگاه مزبور این مسئله
را كه گفته است میتوان از قرص های مرض
قند وسیله ای مناسب برای مداوای این مرض

نبست كاملاً تائید میشود پروفیسور ای . اف .
فایفردیس شعبه طب داخلی پوهنتون اولم
موفق شد طی دوسال همراه با همكاران خود
دستگاهی تهیه كند كه اندازه قند خون را مانند
لوزالمعده میزان میكند .

بطور عمده دستگاه مذکور تشكيل شده از يك
اتوانالیزه (نوعی آزمایشگاه كوچك كیمیاوی
كه بی دربی و بطور اتوماتيك تغییرات قند
خون را تعیین میكند) يك كامپیوتر (برای ارزش
یابی ارقامی كه دستگاه آن انالیزه بدست
مدهد) و يك سیستم پمپ (این پمپ از طرف
محاسبه الكترونی هدایت شده و برای اساس
نیاز انسولین یا گلوكوز از طریق لوله به جریان
خون وارد میكند .



با تمام تغییراتیكه درین عكس دیده میشود
هر دو يك نفر است . مگر با هنر عكاسی

یکی از مجسمه های عاچی فوق العاده گرانبهادر موزیم کابل موجود است .



بر فباری فراوان امسال باز از سکی را برای خواهران ما، در دامنه‌های ارغنده گرمتر از پارها و پیراها ساخته است.

پنجشنبه: ۱۵ حوت ۱۳۵۳ - ۲۳ صفر ۱۳۹۵ - ۶ مارچ ۱۹۷۵

چون واپورتر محترم قسمت دوم «قصه نویسان معاصر» را در موقع آن تهیه نتوانست لذا درین شماره دنبال مصاحبه شماره گذشته از نشر بازماند خوانندگان عزیز درین قسمت معذرت ما را بپذیرند.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library